

# ترتیب و لوگوں



شہید  
آیت اللہ دستغیب



سرشناسه: دستغیب، سید عبدالحسین، ۱۲۹۲ - ۱۳۶۰.

عنوان و نام پدیدآور: تردید و توکل - سید عبدالحسین دستغیب.

مشخصات نشر: قم: جامعه مدرسین حوزه علمیه قم، ۱۳۹۲.

مشخصات ظاهری: ۱۶۸ ص؛ ۱۴/۲۱×۵/۵ س.م.

شابک: ۹۷۸-۶۰۰-۱۴۳-۱۲۰-۳

ISBN 978 - 600 - 143 - 120 - 3

وضعیت فهرست‌نویسی: فیا.

یادداشت: چاپ قبلی، ناس، ۱۳۶۷.

یادداشت: کتابنامه به صورت زیرنویس.

موضوع: ایمان (اسلام).

موضوع: توکل (اسلام).

شناسه افزوده: جامعه مدرسین حوزه علمیه قم.

رده بندی کنگره‌ای: ۱۳۹۲ ت ۴ د ۵ ب ۲۲۵ Bp

رده بندی دیویی: ۲۹۷/۴۶۴

شماره کتابشناسی ملی: ۳۲۶۸۹۸۴

## تردید و توکل

- مؤلف: شهید آیه الله سید عبدالحسین دستغیب رحمته الله علیه
- موضوع: معارف
- قطع: رقعی
- نوبت چاپ: دوم
- چاپ و نشر: دفتر انتشارات اسلامی
- تعداد صفحات: ۱۶۸
- تاریخ انتشار: تابستان ۱۳۹۵
- شمارگان: ۳۰۰۰

## پیشگفتار

### زندگی پاکیزه و نورانیت در ایمان است

«ایمان»، حیات تازه‌ای است که به کالبد انسان وارد می‌شود و غیر مؤمن از این حیات، بی بهره است؛ همان زندگی که در قرآن مجید، گاهی به عنوان «حیات طیبه و زندگی پاکیزه» از آن یاد می‌کند. (۱) و گاهی به «نور» (۲) و «مؤمن» را مرده‌ای که خداوند او را زنده کرده و به او نور عطا فرموده ذکر می‌نماید. (۳)

«حقیقت ایمان»، همان گروش، باور داشتن، عالم بودن و بر این معنی ملتزم بودن است. آیا کسی که می‌داند، با کسی که نمی‌داند، برابر است؟ (۴) و آیا کور و بینا، یا تاریکی و روشنایی، یا سایه و گرما مثل هم

---

۱ - ﴿... فَلَنُحْيِيَنَّهٗ حَيٰوةً طَيِّبَةً...﴾ نحل: ۹۷.

۲ - ﴿يَوْمَ تَرَى الْمُؤْمِنِينَ وَالْمُؤْمِنَاتِ يَسْعَىٰ نُورُهُمْ...﴾ حدید: ۱۲.

۳ - ﴿أَوْ مَنْ كَانَ مِنِّي فَأَخِيْنَهُ وَجَعَلْنَا لَهُ نُورًا يَمْشِي بِهٖ فِی النَّاسِ...﴾

انعام: ۱۲۲.

۴ - ﴿... هَلْ يَسْتَوِی الَّذِیْنَ يَعْلَمُوْنَ وَالَّذِیْنَ لَا يَعْلَمُوْنَ...﴾ زمر: ۹.

است؟<sup>(۱)</sup> آیا کسی که به مبدأ اجل و عالم غیب و بهشت و دوزخ، معتقد است و هیچ‌گونه شک و تردیدی در او راه ندارد، با کسی که در ریب است، برابر است؟

### تردید، اضطراب آور است

به هر اندازه مؤمن در آرامش و استراحت خاطر و اطمینان نفس است، شاک و کافر و منافق، در اضطراب و ناراحتی و سردرگمی و بی تکیه است. مؤمن، سرپرست و سرور دارد و مولایش خداست، در حالی که غیر مؤمن، مولانا ندارد<sup>(۲)</sup> بلکه غل و زنجیر پندارهای واهی، او را زمینگیر ساخته است.<sup>(۳)</sup>

در موضوعات معمولی و جریانهای روزانه گاهی در انجام، یا ترک کاری، دو دل می‌شویم، در آن حال، به یک نوع اضطراب و سردرگمی مبتلاییم که مایلیم هرچه زودتر یک‌سره شود و از این بلا تکلیفی نجات یابیم.

۱ - ﴿وَمَا يَسْتَوِي الْأَعْمَىٰ وَالْبَصِيرُ \* وَلَا الظُّلُمَاتُ وَلَا النُّورُ \* وَلَا الظُّلُّ وَلَا النُّورُ﴾ فاطر: ۱۹-۲۱.

۲ - ﴿ذَٰلِكَ بِأَنَّ اللَّهَ مَوْلَى الَّذِينَ آمَنُوا وَأَنَّ الْكٰفِرِينَ لَا مَوْلَى لَهُمْ﴾ محمد: ۱۱.

۳ - ﴿... وَيَضَعُ عَنْهُمْ إِصْرَهُمْ وَالْأَغْلَالَ الَّتِي كَانَتْ عَلَيْهِمْ...﴾ اعراف: ۱۵۷.

این واقعیت را به مراتب بالاتر، در تردید و شک در اصول عقیدتی بسنجیم؛ کسی که در عقایدش مردّد است، در تاریکی روانی و تیرگی درونی، فرورفته که به زبان و قلم نمی آید.

### ظلماتی که کافران به آن مبتلایند

به حق می توان این تعبیر قرآن را درباره اش بیان کرد که:

«در تاریکیهای قعر دریای ژرف، فرورفته در حالی که موج از پس موج می آید و شب، ابری هم هست و هیچ گونه منفذی برای روشنایی وجود ندارد به قسمی که اگر دستش را بیرون آورد، آن را نمی بیند، آری، کسی که خدا برایش نور قرار ندهد، نوری برایش نیست.» (۱)

### مؤمن غرق در نور است

برعکس، مؤمن، غرق در نور است؛ گفتارش نور، رفتارش نور، بیرون شدنش نور، درآمدنش نور و خلاصه نور در نور و بر نور است همان گونه که در بعضی روایات، «آیه نور»، به «مؤمن» تفسیر و تاویل شده است. (۲)

---

۱ - ﴿أَوْ كَظُلُمَاتٍ فِي بَحْرٍ لُجِّيٍّ يَغْشَاهُ مَوْجٌ مِّنْ فَوْقِهِ مَوْجٌ مِّنْ فَوْقِهِ سَحَابٌ ظُلُمَاتٌ بَعْضُهَا فَوْقَ بَعْضٍ إِذْ أَخْرَجَ يَدَهُ لَمْ يَكِدْ يَرَسَهَا وَمَنْ لَّمْ يَجْعَلِ اللَّهُ لَهُ نُورًا فَمَا لَهُ مِن نُّورٍ﴾ نور: ۴۰.

۲ - ﴿اللَّهُ نُورٌ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ مِثْلُ نُورِهِ كَمِشْكَاةٍ فِيهَا مِصْبَاحٌ﴾ ←

از این جاست که ارزش مؤمن واقعی، معلوم می‌گردد. چقدر مؤمن کامل، گران قیمت است. به تعبیر روایت، اگر در هر زمان، بیش از یکی هم روی زمین نباشد، کافی است و غرض از آفرینش حاصل شده است.

### پشتکار شهید [دستغیب] در [تقویت] ایمان مردم

مرحوم شهید آیه الله دستغیب، اصرار عجیبی داشت تا مردم با خدایشان آشنا شده و دل‌هایشان به نور «ایمان» منور گردد و از لوازم ایمان، بهره‌مند شوند؛ آن ایمانی که [از نظر] اعتقاد، جازم و ثابت باشد. هیچ‌گونه شک و تردید در آن راه نداشته باشد. به وسوسه‌های شیطان، یا شبهه‌هایی که توسط افراد کوردل می‌گردد، متأثر نشود و از بین نرود.

به سخنرانیهای متعدد در این زمینه بسنده نکرده بلکه قلم به دست گرفت و کتاب بی نظیر «قلب سلیم» را با خامه نیکویش به رشته تحریر در آورد و با این کار، خدمت به سزایی به جامعه اسلامی نمود.

می‌فرمود: «کتاب گناهان کبیره و قلب سلیم، حاصل عمر من

---

→ الْمِضْبَاحُ فِي رُجَاةِ الرُّجَاةِ كَأَنَّهَا كَوْكَبٌ دُرِّيٌّ يُوقَدُ مِنْ شَجَرَةٍ مُبْرَكَةٍ زَيْتُونَةٍ لَا شَرْقِيَّةٍ وَلَا غَرْبِيَّةٍ يَكَادُ زَيْتُهَا يُضِيءُ وَلَوْ لَمْ تَمْسَسْهُ نَارٌ نُوِّرْ عَلَى نُورٍ يَهْدِي اللَّهُ لِنُورِهِ مَنْ يَشَاءُ وَيَضْرِبُ اللَّهُ الْأَمْثَلَ لِلنَّاسِ وَاللَّهُ بِكُلِّ شَيْءٍ عَلِيمٌ ﴿۳۵﴾ نور: ۳۵.

است». آرزو داشت عزیزی، با خدای خودش آشنا شده و به او بگردد و ایمان بیاورد و مؤلف را به دعای خیر، یاد نماید.

### نشر آثار موضوعی، برکتی تازه

اینک در سوّمین سال شهادتش هستیم که آثار موضوعی کتابهایش گردآوری شده و در اختیار عموم قرار می‌گیرد، باشد که اجتماع تشنه معارف اسلامی، از این گوهرهای گرانبها قدردانی نماید و راهنمایهای این پیر حقیقت و به قول امام امت «مرشد مردم» را به کار بندد؛ مدارج ایمان را طی کرده از «علم الیقین» به «عین الیقین» برسد و اگر رسیده بکوشد تا به «حقّ الیقین» برسد. خداوند روانش را و روان همراهان شهیدش به ویژه نواده اش سید محمد تقی دستغیب را شادتر گرداند. بمتّه و کرمه.

شیراز - سید محمد هاشم دستغیب

۲۵ اردیبهشت ماه ۶۳

## [بخش اول: تردید]

### شک [یا تردید] چیست؟

«شک» به معنی «تساوی احتمال هست و نیست چیزی، یا احتمال درستی و نادرستی مطلبی» است.

اگر «احتمال هست و نیست» را مانند دو کفه ترازو تصور کنیم، سه حالت دارد:

یا هر دو کاملاً برابر باشند، یا یک کفه کمی پایین تر و کفه دیگر کمی بالاتر، یا یک کفه کاملاً پایین و کفه دیگر کاملاً بالا باشد.

هرگاه احتمال هست و نیست چیزی، یا درستی و نادرستی مطلبی، مورد توجه قرار گیرد، نسبت به این احتمال، سه قسم تصور می شود:

یا هر دو احتمال برابر است که آنرا «شک و تردید» می گویند، یا یک احتمال، می چربد، در این صورت، آنرا «احتمال راجح



و مظنون (گمان) می خوانند و مقابل آنرا احتمال «مرجوح و موهوم» می دانند. صورت سوّم آن است که: یک احتمال کاملاً متعیّن باشد به طوری که اصلاً در مقابلش احتمالی نیست، مثلاً بودن یا درستی آن مطلب نزدش مسلّم و یقین باشد به طوری که نبود و نادرستی آنرا هیچ احتمال نمی دهد، این احتمال را «علم و یقین» می خوانند.

پس شک، حالت حیرت و تردید و دو دلی و سرگردانی است.

### شک نشانه بیماری دل است

نشانه سلامتی دل انسانی آن است که در ثبوت حق و درستی آن و نیستی باطل و نادرستی آن، کاملاً عالم و مطمئن باشد؛ چنانچه نشانه بیماری آن، تردید و حیرت در حقانیت حق و بطلان باطل است.

به راستی، دلی که از نور دانش و معرفت حق و ایمان و اطمینان به او خالی باشد، از عالم انسانیت فرو افتاده و از زندگی پاکیزه بی بهره و به زندگی پست حیوانی، زیست می کند. مثل چنین بیماری به مانند کوری است که آنچه نزدش موجود است؛ چون نمی بیند، در آن تردید و شک دارد. کسی که فطرت و وجدانش و برهان و عقلش به آن شاهد

و گواه است، اگر در آن شک کند، حتماً چشم دلش کور و از نعمت بصیرت، بی بهره است و مهمترین وظیفه اش به حکم و شرع و عقل این است که در چاره بیماری شگش بکوشد.

### سختی بیماری شک

قرآن کریم می فرماید:

«کسانی که در دلهایشان بیماری است (شک، نفاق ...)، آیات الهی، پلیدی (شک) آنها را زیاده تر می نماید و می میرند در حالی که کافراند»<sup>(۱)</sup>.

چنانچه همان آیات، در دلهای سالم، نور معرفت و بصیرتشان را زیاده تر می سازد به مانند بوی عطر که در شخص سالم، موجب فرح و نشاط و مقوی دماغ و قوه ادراک است، ولی در شخص مبتلا به زکام، موجب ناراحتی و زیاده بیماری است.

باران که در لطافت طبعش خلاف نیست

در باغ لاله روید و در شوره زار خس<sup>(۲)</sup>

---

۱ - «وَأَمَّا الَّذِينَ فِي قُلُوبِهِمْ مَرَضٌ فَزَادَتْهُمْ رِجْسًا إِلَىٰ رِجْسِهِمْ وَمَأْوَاهُمْ كَنُفُوزٌ» توبه: ۱۲۵.  
 ۲ - سعدی.

و از حضرت صادق علیه السلام در تفسیر این آیه مروی است که معنی آن این است که:

«شکّی بر شکّ آنها افزوده می شود». (۱)

### دل سالم، جز خدا در او نیست

از حضرت صادق علیه السلام از معنی این آیه شریفه پرسیده شد:

«روز قیامت، مال و پسران، سودی نمی دهد، مگر کسی که خدای را با دل سالم بیابد، فرمود: دل سالم، آن دلی است که نزد خدا آید و جز او در آن نباشد، پس فرمود: «هر دلی که در آن شرک، یا شک باشد، پس آن [دل]، ساقط و هلاک است». (۲)

### قلق در دین، زیان دو جهانی

«و از مردمان، کسی است که خدای را بر طرفی از دین و به کناری از مسلمانی می پرستد (یعنی برخی از مسلمانان ایمانشان به خدا و رسول و قیامت، ایمان قلبی و اعتقاد یقینی و تصدیق علمی نیست

۱ - عن الباقر علیه السلام قال: شكّا إلى شكّهم (تفسیر عیاشی: ۲ / ۱۱۸ - در این مأخذ، روایت از امام باقر علیه السلام است).

۲ - أنه سئل عن قوله تعالى: ﴿إِلَّا مَنْ أَتَى اللَّهَ بِقَلْبٍ سَلِيمٍ﴾ فقال علیه السلام: القلب السليم الذي يلقى ربه وليس فيه أحد سواه قال: وكلّ قلب فيه شرك، أو شكّ فهو ساقط (اصول کافی: ۲ / ۱۶ / ح ۵).

بلکه در حال شک هستند و اسلام را که پذیرفته‌اند، تنها از نظر مادی است) پس اگر خیری به او برسد (از مال و سلامتی در جبهه جنگ و سایر آرزوهای مادی) بر دین ثابت می‌ماند و اگر آزمایشی (مانند تهیدستی و بیماری) برایش پیش آید، دست از دین برداشته به حال نخستین برمی‌گردد، زیان دنیا و آخرت، برای چنین کسی است (چون در دنیا پست و گرفتار و در آخرت، در شکنجه خواهد بود) این است زیانکاری آشکار.<sup>(۱)</sup>

در تفسیر منهج می‌نویسد:

«از مردمان، کسی هست که می‌پرستد خدای را به وحدانیت بر طرفی و کناره از آن، نه در وسط آن؛ یعنی مضطرب و متردد باشد از دین اسلام و ثباتی بر آن نداشته باشد و به واسطه نداشتن علمی به حقیقت آن، به کمتر شبهه‌ای، از دین منحرف شود و بر کناره آن ایستاده به دل قوی در میان آن نیامده است، این مثلی است از برای اضطراب و قلق ایشان در دین خود، بدون سکون و طمأنینه در آن، مانند کسی که بر کناره لشکرگاهی ایستاده باشد و منتظر این است که اگر فتح و ظفر، ایشان را دریابد، مطمئن شده و دلش آرامیده گشته در

۱ - ﴿وَمِنَ النَّاسِ مَن يَعْْبُدُ اللَّهَ عَلَىٰ حَرْفٍ فَإِنْ أَصَابَهُ خَيْرٌ اطْمَأَنَّ بِهِ وَإِنْ أَصَابَتْهُ فِتْنَةٌ انْقَلَبَ عَلَىٰ وَجْهِهِ خَسِرَ الدُّنْيَا وَالْآخِرَةَ ذَٰلِكَ هُوَ الْخُسْرَانُ الْمُبِينُ﴾ حج: ۱۱.

میان آن لشکر در آید و با ایشان در غنیمت شریک شود و اگر شکست خوردند، فرار بر قرار ترجیح دهد و از ایشان بگریزد»<sup>(۱)</sup>  
 در تفسیر ابوالفتوح گوید:

«این آیه در شأن جماعتی از اعراب است که به مدینه آمدند و ایمان آوردند ایمان مجازی؛ یعنی به زبان، اظهار ایمان کردند، اما به دل و اعتقاد قلبی، علمی نداشتند، آنگه اگر ایشان را نکبتی و نقصان مالی و آفتی و بیماری نرسیدی و مالشان زیاد شدی و اسبان ایشان بچهٔ نیکو آوردی و زنان، پسران زاییدندی، گفتندی: این محمد ﷺ مبارک مردی است و این دین او حق است و ما را بر این دین بودن صواب است و اگر به خلاف این بود؛ یعنی هوای مدینه ایشان را موافق نیامدی و بیمار شدند و چهارپایان ایشان بمردندی، بگفتندی: این محمد ﷺ نامبارک مردی است و این دین او اصلی ندارد و ما تا در این دین آمده‌ایم، جز زیان و نکبت، نیست ما را چیزی»<sup>(۲)</sup>

از این آیهٔ شریفه به خوبی دانسته گردید که زیان دنیا و آخرت برای اهل شک و تردید است؛ چنانچه از آیهٔ پیش دانسته شد که

۱ - تفسیر منهج الصادقین: ۱۴۱ / ۶.

۲ - روز دهم محرم سال ۶۱ هجری که حضرت سیدالشهداء علیه السلام وارد کربلا شدند، به لشکریان یزید - که حالاتی شبیه اعراب منافق مدینه داشتند - بیاناتی فرمودند که تأیید آیهٔ شریفهٔ مذکور می‌باشد. طالبین به کتب مقاتل مراجعه فرمایند.

شک، پلیدی حقیقی برای انسان است و واجب است [که انسان] خود را از این آلودگی، پاک و به نور دانش توحید، زینت دهد.

### شک نکنید که کافر شوید

حضرت امیرالمؤمنین علی علیه السلام در خطبه‌اش فرمود:

«تردید به خود راه ندهید تا به شک افتید و شک نکنید تا

کافر شوید» (۱)

مجلسی فرموده:

«شاید مقصود از جمله: لا ترتابوا دوری جستن از شبهه‌هایی است که انسان را در شک می‌اندازد، یا مقصود نارضایتی به قضای خداست که آن هم موجب شک می‌شود، یا تردیدی که مقدمه شک است» (۲)

### شاک، کافر واقعی است

محمد بن مسلم گوید:

---

۱ - کان امیرالمؤمنین علیه السلام يقول فی خطبته: لا ترتابوا فتشکوا ولا تشکوا فتکفروا (اصول کافی: ۲ / ۳۹۹ / ح ۲).  
۲ - بحارالانوار: ۲ / ۵۴.

«من نزد امام صادق علیه السلام نشسته بودم، سمت چپ آن حضرت، و زراره طرف راستش نشسته بود و ابو بصیر وارد شد و عرض کرد: یا ابا عبد الله علیه السلام! درباره کسی که در خدا شک دارد، چه می فرمایی؟ فرمود: کافر است. سپس رو به زراره کرده فرمود: همانا کافر می شود در صورتی که انکار نماید». (۱)

در این دو حدیث، امام علیه السلام شک (در خدا و رسول) را کفر دانسته؛ یعنی اگر [انسان] با حالت شک، بمیرد، کافر مرده است و این که در آخر حدیث فرموده:

«کفر او در صورتی است که ظاهراً انکار خدا و رسول کند»، شاید اشاره به این باشد که شخص هتاک اگر ظاهراً اقرار به شهادتین کند و شک خود را ظاهر نسازد، هر چند واقعاً کافر است لکن در ظاهر، مسلمان است و مسلمین باید با او معامله مسلمانی کنند و اگر ظاهراً هم انکار شهادتین کرد، در ظاهر هم کافر است؛ چنانچه صریح روایت رسیده از حضرت صادق علیه السلام است:

«کسی که در خدا و پیغمبرش شک کند، کافر است». (۲)

۱ - قال ابو بصیر: یا ابا عبد الله علیه السلام! ما تقول فیمن شك فی الله؟ فقال: کافر یا ابا محمداً قال: فشك فی رسول الله صلی الله علیه و آله؟ فقال: کافر، قال: ثم التفت إلى زراره، فقال: إنما یکفر إذا جحد (اصول کافی: ۲ / ۳۹۹ / ح ۳).

۲ - من شك فی الله و فی رسوله فهو کافر (بحار الأنوار: ۷۲ / ۱۲۷).

شاک، در آتش و اعمال نیکش هدر است

حضرت صادق علیه السلام می فرماید:

«به راستی شک و گناه در آتش است» (۱)

«و هرکس به فطرت توحید و از پدر و مادر خدا پرست زاییده

شود، آنگاه در خدا شک کند، هرگز به خیر باز نگردد» (۲)

«و هرکس شک کند، یا گمان برد، پس بدان شک، یا گمان بماند،

خدا عمل او را هدر دهد» (۳)

و حضرت باقر علیه السلام می فرماید:

«با شک و انکار، هیچ عملی سودمند نیست» (۴)

و پیغمبر صلی الله علیه و آله در هر روز، از شک و شرک و حمیت و غضب و ستم

و حسد، به پروردگار پناه می برد. و آیات و روایات درباره نکوهش

شک و هلاکت شاک، بسیار است.

۱- انّ الشک و المعصية فی النار (اصول کافی: ۲ / ۴۰۰).

۲- من شکّ فی الله بعد مولده علی الفطرة لم یبقّ إلی خیر أبداً (اصول

کافی: ۲ / ۴۰۰).

۳- من شکّ أو ظنّ فأقام علی أحدهما أحبط الله عمله (اصول کافی:

۲ / ۴۰۰).

۴- عن أبی جعفر علیه السلام: لا ینفع مع الشک و الجحود، عمل (اصول کافی:

۲ / ۴۰۰).



### هلاکت همیشگی برای شاک

چیزی که مسلم و ضروری است آن است که: اگر انسان، با شک و گمان بمیرد؛ یعنی بی ایمان از دنیا برود و علم و دانش به پروردگار را با خود نبرد، برای او هلاکت همیشگی است و هرگز نجاتی نخواهد یافت. و اگر اخلاق رذیله و کردارهای ناروا هم داشته باشد، از عذاب آنها هم رهایی ندارد؛ چنانچه اگر با ایمان به خدا و علم به او از این عالم برود، هلاکت و عذاب همیشگی برایش نخواهد بود و جز بی ایمانان، کسی در دوزخ نمی ماند و برای اخلاق رذیله و کردارهای ناروای آنها، یا در همین دنیا موفق به توبه و اصلاح خود می شوند، یا این که شفاعت بزرگان دین به فریادش می رسد، یا پس از گرفتاری و شکنجه در برزخ و مواقف دیگر، به مقداری که پاک شود و خدا به آن داناتر است، می ماند و عاقبت، نجات یافته و به بهشت، نزد اهل ایمان می رود.

### با کرم خدا هم می سازد

اگر پرسیده شود: انسانی که بی ایمان می میرد، چرا از بهشت و نعمتهای بی پایان آن محروم بماند، با این که خداوند کریم و رحیم است؛ اگر تمام بشر را به بهشت ببرد، برای او ضرری ندارد

و چیزی از ملک او کم نمی شود و از توانایی او کم نمی شود و از توانایی او بیرون نیست؛ چنانچه اگر همه را به جهنم فرستد، چیزی بر ملکش افزوده نمی شود؟

پاسخ این است که: محرومیت بی ایمان، از بهره های آخرتی، به واسطه نداشتن قوه ادراک آن نعمتهاست؛ بدیهی است بهره مندی انسان از هر چیز، متوقف بر ادراک آن است، مثلاً اگر خری را به او لباس فاخر پوشند و در کاخی که به انواع زینتها آراسته باشند، وارد کنند و سفره ای که از انواع خوردنیها و نوشیدنیها برپا باشد، بر او عرضه دارند، آیا این الاغ از آن بهره مندی دارد؟ و آیا این رفتار صحیح است؟ قطعاً جواب آن منفی است بلکه سزاوار حکمت حقیقی و گذاشتن هر چیزی به جای خویش، این است که ارواح لطیف، با بدنهای مناسب، با روحشان در بهشت و نفوس غلیظ و سخت تر از سنگ کافران و بی ایمانان، با همان بدنهای مناسب با باطنشان، در دوزخ جای کنند.

### راه بهشت و اراده آخرت

و نیز گوییم: بهشت را راهی است که اگر کسی از آن راه برود، به آن خواهد رسید؛ چنانچه دوزخ، پس اگر کسی راه دوزخ را

گرفت و رفت، آیا می‌شود به آن نرسد؟ به بهشت نرسیدنش را می‌توان گفت [که] او را محروم ساخته‌اند؟ مثلاً اگر کسی تخم حنظل کاشت و از آن میوه تلخ نصیبش شد، می‌توان گفت: او را از میوه شیرین محروم داشته‌اند؟

و نیز گوییم: رسیدن انسان به هر چیزی، بسته به خواست و اراده اوست که آن چیز را بطلبد. کسی که ایمانی به پروردگار نداشت، قرب او را نخواسته تا بدان برسد و از آن بهره‌مند شود، بهشتی را باور نداشته تا آن را بخواهد و بطلبد و در نتیجه به آن برسد.

در قرآن مجید می‌فرماید:

«و کسی که نعمتهای آخرتی را بخواهد و برای رسیدن به آن بکوشد، پس ایشانند که کوششان پاداش داده خواهد شد.»<sup>(۱)</sup>

### شکنجه‌های آخرت، انتقامجویی نیست

از آنچه گفته شد، دانسته گردید که عذاب و گرفتاری مجرمین در برابر کردارهای زشتشان، از باب تشفی غیظ و انتقامجویی نیست بلکه از جهت ترتب مسببات بر اسباب است، مثلاً اثر عدل و انصاف، در

---

۱- «وَمَنْ أَرَادَ الْآخِرَةَ وَسَعَىٰ لَهَا سَعْيَهَا وَهُوَ مُؤْمِنٌ فَأُولَٰئِكَ كَانَ سَعْيُهُمْ مَشْكُورًا» اسراء: ۱۹.

نور و رحمت بودن در عالم دیگر است؛ چنانچه اثر ظلم در شکنجه و ناراحتی بودن است.

### آیا بی ایمانان معذورند؟

شبهه دیگر این است که: عذابهای بی ایمانان، در برابر گناهانشان بی مورد است؛ زیرا آنها خدای را نشناخته‌اند تا از نافرمانی او پرهیز کنند، مثلاً اگر سلطانی، بالباس عادی و به‌طور ناشناس، چندی در بین مردمان باشد و از آنها انواع بی ادبی و دشنام ببیند، اگر بخواهد در برابر بی ادبیهای آنها انتقام بگیرد و تلافی نماید، قطعاً برخلاف عدل است و خواهند گفت: ما معذور بودیم؛ چون سلطان را نشناختیم.

### خدا بر هیچ عاقلی پوشیده نیست

پاسخ این است که: جاهل و بی خبر از خدا هیچ‌گاه معذور نیست و تشبیه به سلطانی که شناخته نشده غلط است؛ زیرا خداوند بر هیچ انسان عاقل پوشیده نیست، اگر عاقلی او را نشناخته برای این است که نخواست او را بشناسد، بلی اگر از نعمت عقل بی بهره باشد، معذور است و گرنه عاقلی که برای اثبات چیزی به یک دلیل قطعی عقلی مطمئن می‌شود، چگونه شک می‌نماید در خداوندی که

ستارگان آسمان و دانه‌های باران و برگهای درختان و جانوران  
و جنبندگان دریا و صحرا هر چه لباس هستی پوشیده همه برکمال  
دانش و توانایی او گواهند.

هر گیاهی که از زمین روید      وحده لا شریک له گوید

\* \* \*

برگ درختان سبز در نظر هوشیار

هر ورقی دفتری است معرفت کردگار (۱)

درباره هر چیز می شود تشکیک کرد، جز درباره خداوند که جای  
هیچ گونه شکی نیست:

«آیا در خداوندی که پدید آورنده آسمانها و زمین است،  
شکی است.» (۲)

پس اینها کیستند؟

اگر پرسید: چگونه در خداوند تعالی جای شکی و تردیدی  
نیست در حالی که می بینیم بیشتر افراد بشر در خدا شک دارند بلکه  
صاحبان یقین و اطمینان، بسیار کم اند و همچنین درباره قیامت (۳)

---

۱ - سعدی.

۲ - ﴿... أَفَى اللَّهِ شَكُّ فَاطِرِ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ...﴾ ابراهیم: ۱۰.

۳ - ﴿وَأَنَّ السَّاعَةَ آتِيَةٌ لَا رَيْبَ فِيهَا...﴾ حج: ۷.

و قرآن مجید نیز می‌فرماید:

«هیچ‌گونه شکی در آن نیست» (۱)

در حالی که بسیاری از بی‌دینها در قیامت و جز مسلمین همه در قرآن شک دارند؟

### شب کور آفتاب را نمی‌بیند

پاسخ این است که: بلی خدا و قیامت و قرآن، هر سه عین حق و حقیقت‌اند به طوری که صاحبان فطرت سلیم و عقل صریح، شک در آنها را سزاوار نمی‌دانند؛ چنانچه صاحب چشمی که آفتاب را می‌بیند، شک در آن را روا نمی‌داند.

اما کسانی که در این سه حقیقت، شک دارند، به بیماری روانی گرفتارند و هوا و هوس و تقلیدهای باطل، چشم دلشان را کور ساخته به طوری که نتوانند حقیقت را ببینند به مانند کوری، یا محبوسی در زندان تاریک که در طلوع آفتاب، شک می‌کند.

خلاصه، شک و ریب (دو دلی) و اضطراب (نداشتن اطمینان) همه در این افراد است، نه حق.

۱- ﴿ذَلِكَ الَّذِي لَا رَيْبَ فِيهِ...﴾ بقره: ۲.

### خود را به صورت سرگرم می‌کنند

اگر در احوال اهل شک، دقت شود، دانسته می‌گردد که شکشان در اثر این است که نمی‌خواهند حق را بشناسند؛ چون اگر به راستی طالب شناسایی حق بودند و در اجزای جهان آفرینش به دیده عبرت می‌نگریستند و نشانه‌های حکمت و قدرت را در آنها نظر می‌کردند، هیچ‌گاه در شک نمی‌ماندند.

اهل شک، به مانند جماعتی هستند که چون کتابی که در آن مطالب جالب و مضامین عالی، با خط زیبا و چاپ مرغوب است، به دستشان رسد، برخی از ایشان سرگرم نظر کردن، به زیبایی خط و کاغذ و چاپ آن می‌گردند و پاره‌ای هم مشغول خواندن و دانستن مطالب آن می‌شوند.

### کتاب آفرینش را درست بنگرید

اهل یقین، به مانند کسانی هستند که از دین و خواندن آن کتاب، بزرگی مقام علمی صاحب کتاب را تدبّر می‌کنند و توانایی او را می‌فهمند که چگونه مطالب عالی را در قالب الفاظ ظاهر ساخته و قدرت بیان و قلم خود را آشکار نموده.

به نزد آن‌که جانش در تجلی است

همه عالم کتاب حق تعالی است

عرض اعراب و جوهر چون حروفست

مراتب همچو آیات وقوفست

از او هر عالمی چون سوره خاص

یکی زان فاتحه و آن دیگر اخلاص (۱)

### خداشناسی بجای کیهان‌شناسی

امروز، بشر در شناسایی اجزای جهان آفرینش تلاشها می‌کند و رنجها می‌برد و مال و عمر را صرف آن می‌کند، اما در شناسایی آفریننده جهان، کوششی ندارد بلکه به فکر آن هم نمی‌افتد؛ مثلاً در رسیدن به کره ماه و شناسایی وضع آن و بهره‌برداری از آنچه هزینه‌های سنگینی که صرف می‌کنند و چه رنجها که می‌برند و چه تلفاتی که می‌دهند، ولی در شناختن آفریدگار کره ماه و به حرکت در آورنده آن، با این نظم شگفت، حاضر نیست مقداری از عمر خود را صرف کند!!

به همین جهت است که دانشهای امروزی، خوشبختی اجتماع



و آسایش حقیقی او را نمی‌تواند تأمین کند؛ چون مرز دانش بشری فعلاً همان آفریده‌ها شده و به آفریننده آنها نمی‌رسد.

«پس روگردان از کسی که از یاد ما (آفریدگار جهان) روی گردان است و جز بهره‌های مادی زندگی دنیا، چیزی نمی‌خواهد، این است مقدار دانش اینها»<sup>(۱)</sup>.

### پیشرفت علم تشریح و بی‌خبری از سازنده

مثلاً در علم طب و تشریح بدن و تشخیص انواع بیماریها و مداوای آنها پیشرفت شایانی بر همه بشر شده، ولی درباره سازنده و درست کننده آن دستگاه عجیب و ترکیب کننده آن، خبری ندارند و دانش ایشان تا حدّ خداست و از خدا و آنچه راجع به اوست، جز جهل و شک و بی‌خبری، چیزی ندارند.

یعنی از شناسایی خداوند جهان آفرین و اسما و صفات او و همچنین ملائکه که لشکریان الهی و در غیب و ملکوت این عالم اند و از شناسایی پیغمبران و کتابهای آسمانی و زندگی پس از مرگ و ایستگاه همیشگی انسان که به سزای کردارهایش و عقایدش

---

۱ - «فَأَعْرَضَ عَنْ مَنْ تَوَلَّىٰ عَنْ ذِكْرِنَا وَلَمْ يُرِدْ إِلَّا الْحَيَاةَ الدُّنْيَا \* ذَٰلِكَ مَبْلَغُهُمْ مِنَ الْعِلْمِ ...» نجم: ۳۰ - ۲۹.

می‌رسد، کاملاً بی خبر و در حیرت و اضطرابند بلکه دانش ایشان درباره زندگی پس از مرگ نیست (تمام شده و تنها دانششان درباره زندگی مادی و زودگذر دنیوی است) بلکه اینها از حیات دیگر انسانی در تردید و حیرت‌اند بلکه از آن‌کورانند؛<sup>(۱)</sup> یعنی دیگر امیدی نیست که از شک بیرون آمده به آن زندگی، دانا و بینا شوند.

### چرا دنبال خداشناسی نمی‌رویم؟

چرا بیشتر مردم دانششان تا مرز خداست و در خدا و آنچه به او بر می‌گردد، دانشی ندارند؟

آیا واقعاً توانایی به دست آوردن دانش به خدا را ندارند؟ یا این‌که آن‌طور که دانستن آفریده را می‌جویند و تعقیب می‌کنند، آن‌را نمی‌طلبند؟ و اگر توانایی دارند، چرا آن‌را نمی‌طلبند؟

اینها پرسشهایی است که پاسخ صریحی برای آن می‌توان داد. آنچه به نظر می‌رسد این است که: به هیچ وجه نمی‌شود گفت انسان از شناسایی آفریدگار خود، ناتوان است، در حالی که اصل آفرینش او و اعطای نور عقل به او، برای رسیدن به دانش حقیقی و معرفت

---

۱ - ﴿بَلْ أَدْرَكَ عَلَيْهِمْ فِي الْأَخْرَةِ بَلْ هُمْ فِي شَكٍّ مِنْهَا بَلْ هُمْ مِنْهَا عَمُونَ﴾

حضرت آفریدگار و بهره‌مندی از مقام قرب به اوست و به حکم عقل و صریح قرآن مجید، خداوند همه چیز را برای انسان و انسان را برای معرفت در رسیدن به مقام بندگی آفریده است.

### پستی همت و قناعت به بهره مادی

اما چرا بشر دنبال شناسایی حق نرفته و در این راه رنجی نمی‌برد؟ تنها سبب آن، پستی همت و قناعت کردن به لذت‌های مادی است؛ یعنی برای رسیدن به بهره‌های مادی و آنچه وابسته به آنهاست؛ یعنی ثروت و مقام در تحصیل دانش‌های مادی (دانش همه چیز، جز خدا و آنچه راجع به اوست) کوشش می‌کند و چون در معرفت خدا و بندگی او هیچ‌گونه حظّ مادی و لذت حیوانی نیست، دنبال آن نمی‌رود و آن را نمی‌جوید و به حال جهل می‌ماند، نه تنها در خداپرستی لذت مادی نیست بلکه باید از بی‌بندوباری و خودخواهی و خودپرستی، دست برداشته و طوق بندگی خدا را به گردن نهاده و کاملاً مطیع فرمان او باشد، این مقامی است که جز صاحبان همت‌های بلند و برجسته‌ها و نخبه‌های افراد بشر، مشتری آن نمی‌شوند بلکه آدمی می‌خواهد گاهی که در دنیاست، به گنهکاری بگذراند. (۱)

۱ - «بَلْ يُرِيدُ الْإِنْسَانُ لِيَفْجُرَ أَمَامَهُ» قیامت: ۵.

### نمونه تاریخی از همتهای بلند

دوازده نفر از سربازان اسلام، اسیر رومیها شدند و آنها را به مرکز کشور، نزد امپراتور بردند. امپراتور در هیئت و شکل و اخلاق ایشان فکر می کرد که چگونه مردمی هستند که با نیروی اندک و شماره کم، همه جا پیروز می شوند؟ به ایشان گفت:

«سربازان مرا تربیت کنید تا مانند شما شوند و در مقابل حقوق بسیاری به شما می دهم».

گفتند: «دین به ما اجازه نمی دهد که به شما کمک کنیم» و این آیه را خواندند:

«پروردگارا! به وسیله نعمتهایی که به من عطا فرمودی، هرگز از گنهکاران، پشتیبانی نخواهم کرد».<sup>(۱)</sup>

امپراتور دستور داد آنها را به کلیسا برند و دخترهای زیبا را نشانشان داده بر آنها عرضه کنند، اگر به دخترها اظهار میل کردند، وعده وصل بدهند به شرطی که آنچه را پیشنهاد به آنها کرده اند، بپذیرند.

ایشان را به کلیسا وارد کردند، چون چشمشان به دختران افتاد، چشمها را زیر افکنده گفتند:

---

۱- «... رَبِّ بِمَا أَنْعَمْتَ عَلَيَّ فَلَنْ أَكُونَ ظَهيرًا لِلْمُغْرِبِينَ» قصص: ۱۷.

«این جا شهوتخانه است نه پرستشگاه».

به امپراتور خبر دادند که آنها به دخترها میلی پیدا نکردند و آنها رو گردانیدند.

گفت: «به ایشان بگویید: اگر پیشنهاد مرا نپذیرید، شما رامی کشم». همه با خوشحالی گفتند:

«آرزوی ما کشته شدن در راه خداست؛ زیرا پیغمبر ما فرموده: اگر در بستر بمیرید، ممکن است به بهشت بروید و ممکن است نروید، ولی اگر در راه خدا کشته شوید، حتماً اهل بهشت خواهید بود».

### مال و مقام شهوت و تهدید

خواننده عزیز! خوب تأمل نما در شهامت و فتوت و استقامت بر صراط توحید و بندگی این دوازده نفر که چگونه مال و مقام و ریاست و غریزه جنسی - که هر یک از این سه به تنهایی کافی است که اشخاص پست همت و ضعیف الإراده را ذلیل و تسلیم کند - چگونه این راد مردان را نتوانست از پا در آورد و از راه بندگی حق باز دارد و برای کشته شدن حاضر شدند، ولی حاضر نشدند به اسلام و مسلمین خیانت کنند؛ چون در حقیقت، خیانت به خداست، از این بیانات معلوم شد که چرا مشتری حق و خداشناسی و خدا پرستی کم است.

### لذت روحانی به مراتب بالاتر است

باید دانست هرچند در شناسایی و بندگی خدا لذت مادی و حیوانی نیست بلکه باید تا اندازه‌ای ترک لذات (از راه غیر مشروع) نیز کرد لکن در برابر، لذتهای معنوی و بهره‌های روحانی بیشتر و زیادتر و کاملتر است تا آن‌جا که اگر بزرگترین لذتهای مادی را بر او عرضه بدارند، نخواهد پذیرفت.

اگر لذت ترک لذت بدانی دگر لذت نفس لذت نخوانی (۱)

چنانچه اگر انواع ناکامیها و نامرادیها و سختیها به او روی آورد، همان لذت معرفت و بندگی، آنها را جبران خواهد نمود و چون غرض از این کتاب، نفع عمومی است، به جای ذکر برهانهای عقلی بر قوت و تقدّم لذات روحی بر لذات مادی، داستان تاریخی ذکر می‌شود.

### تیر می‌خورد و قرائت را رها نمی‌کند

در یکی از غزوه‌هایی که رسول خدا ﷺ همراه لشکر اسلام بودند، شبی پاسبانی لشکر را برعهده عمّار بن یاسر و عبّاد بن بشر گذاشت. آن دو نفر، چنین قرار داده‌اند که تا نصف شب، پاسبانی نوبت عبّاد و از نصف شب تا صبح، به عهده عمّار باشد. عمّار خوابید

و عبّاد بیدار بود و مشغول نماز شد. یک نفر یهودی قصد لشکر اسلام کرد تا آنها را در شب غافلگیر کند و پیغمبر را بکشد. از دور دید در میان لشکر، یک نفر فقط ایستاده و بقیّه خوابند و چون هوا تاریک بود، ندانست انسان است، یا حیوان، یا درخت، یا چیز دیگر، پس تیری به سوی او انداخت و آن تیر بر بدن عبّاد نشست، پس نماز را مختصر کرده عمّار را بیدار نمود. عمّار دید تیرهایی بر بدن عبّاد نشسته و خون زیادی از او رفته با عتاب به او گفت:

«چرا در همان تیر نخستین مرا بیدار نکردی».

گفت: «ای عمّار! در نماز، سوره کُهِف را می خواندم و دوست نداشتم آن را رها کنم و اگر نمی ترسیدم که دشمن مرا از پای در آورده و به رسول خدا ﷺ برسد و من در پاسبانی تقصیر کرده باشم، هیچ گاه از تمام کردن نماز و خواندن تمام سوره کُهِف دست بر نمی داشتم هر چند به قیمت جانم تمام می شد»، پس هر دو حرکت کردند و دشمن را از لشکر اسلام، دور کردند. (۱)

### نگاهی به جانبازان کربلا

خواننده عزیز! در لذت نماز تدبّر کن، چگونه بر زخمهای پیکان

چیره بوده بلکه بر رفتن جان. واگر بیشتر بخواهی بدانی که چقدر لذت  
بندگی، نیرومند است، در حالات اصحاب حضرت سیدالشهداء علیهم السلام  
دقت نما که به راستی حیرت آور است. چگونه از مال و مقام و عیال  
و اولاد دست برداشتند و با کمال اختیار، از لذات مادی گذشتند  
و انواع بلاها و سختیها را با بهجت و سرور به جان خریدند؟!

آیا شوخی بریر را در شب عاشورا نشنیدی؟ می گفت:

«هرگز در عمرم مثل امشب دلشاد و خرم نیستم؛ چون می دانم

فردا جایم در بهشت است».

آیا حالات عابس را در روز عاشورا تدبیر کرده ای که زره و کلاه خود

را از سر و تن افکند و عریان، خود را به دریای لشکر زد.

با این که چندین مرتبه حضرت به آنها اجازه داد که برگردند، ولی

ایشان دست برنداشتند و برخی از آنها مانند غلام سیاه برای رفتن به

میدان جنگ و کشته شدن، از آن حضرت، التماس می کرد و زبان حال

همه این بود:

شاه من اربه عرش رسانم سریر فضل

مملوک این جنابم و محتاج این دم

گر برکنم دل از تو و بر دارم از تو مهر

این مهر بر که افکنم این دل کجا برم؟ (۱)



### دانش مادی مؤید خداپرستی است

از آنچه گفته شد دانسته گردید که انسان از رسیدن به مقام معرفت و خداپرستی نباید کوتاهی کند بلکه همراه تحصیل دانشهای مادی، در رسیدن به معرفت الهی نیز کوشا باشد و نه تنها این دو دانش با هم منافاتی ندارند بلکه دانشهای مادی، مؤید خداشناسی است؛ چنانچه در بحث علاج شک، ذکر می شود.

باید دانست که غرض از ایجاد آسمانها و زمین و فرستادن پیغمبران و کتابهای آسمانی، رسیدن بشر به مقام معرفت و عبودیت است و در این مقام به دو آیه از قرآن مجید، اشاره می شود.

### آفرینش برای خداشناسی

خداوند است که آفرید هفت آسمانها را و از زمین (۱) مانند آن

→ شاهها اگر به عرش رسانم سریر فضل

مملوک این جنابم و مسکین این درم ...

گر برکنم دل از تو و بردارم از تو مهر

آن مهر برکه افکنم آن دل کجا برم

۱ - در کتاب الهیة والاسلام شهرستانی گوید:

مراد از هفت زمین، همان سیارات هفتگانه منظومه شمسی (زمین، زهره، عطارد، مشتری، مریخ، اورانوس، زحل) و هفت آسمان، همان کره بخاری محیط به هریک از هفت زمین است و این آیه همان منظومه شمسی ماست و چون ←

(یعنی هفت زمین آفرید) فرود می آید حکم پروردگار در بین آن آسمانها و زمینها (کارها به تقدیر و تدبیر او ساخته و پرداخته می گردد و از امر اوست زندگی و مرگ، توانگری درویشی، تنگی و فراخی، بیماری و تندرستی و مانند اینها) تا شما بدانید که خداوند بر همه چیز، توانا و به همه چیز داناست. (۱)

یعنی غرض از ایجاد هفت آسمان و هفت زمین و تمام تدبیرات الهی در آن، شناسایی شما ای گروه بشر می باشد که خدایتان را به توانایی و دانایی بی پایان بشناسید.

### آفرینش جن و بشر برای پرستش

«و نیافریدم جن و بشر را مگر برای این که مرا بپرستند». (۲)

یعنی به مقام بندگی برسند که در آن سلطنت الهی است و غرض

→ عدد، مفهوم ندارد، مثلاً اگر کسی بگوید دو عدد اسب دارم که چنین و چنان است، دلالت نمی کند که اسب دیگری ندارد بلکه ممکن است صد اسب دیگر هم داشته باشد، پس منافاتی ندارد با بودن میلیونها زمین و آسمانهای آنها و هزاران منظومه در جهان آفرینش که بگویند هفت آسمان و هفت زمین، برای مزید اطلاع به کتاب مزبور مراجعه شود.

۱ - ﴿اللَّهُ الَّذِي خَلَقَ سَبْعَ سَمَاوَاتٍ وَمِنَ الْأَرْضِ مِثْلَهُنَّ يَتَنَزَّلُ الْأَمْزُرُ بَيْنَهُنَّ لِيَتَلَوَّا أَنْ اللَّهُ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ وَأَنَّ اللَّهَ قَدْ أَحَاطَ بِكُلِّ شَيْءٍ عِلْمًا﴾  
 طلاق: ۱۲.

۲ - ﴿وَمَا خَلَقْتُ الْجِنَّ وَالْإِنْسَ إِلَّا لِيَعْبُدُونِ﴾ ذاریات: ۵۶.

از ایجاد رسیدن بشر است به مقام علم و عمل که به منزله دو بال است برای او که به آن دو قوه به عالم اعلی اوج گیرد و به مقامات و درجاتی که هیچ چشمی ندیده و هیچ گوشی نشنیده و به دل هیچ کس نگذشته برسند.

اینک که سختی بیماری شک و جهل و لزوم تحصیل دانش و یقین دانسته گردید، باید راه درمان آن [نیز] تذکر داده شود.

### درمان شک و رسیدن به یقین

ایمان به خدا؛ یعنی شناختن حق و گرویدن به او چیزی نیست که از خارج وجود انسانی از راه حواس مانند چشم و گوش وارد قلب و درون او گردد بلکه امری است تکوینی و فطری که همزمان ایجاد بشر به او داده شده است و نیروی زیاد کردن آن به او عطا شده به طوری که می تواند به برکت پیروی شرع و مواظبت از دستورات الهی، به مقام یقین برسد بلکه آخرین درجات آن را دارا شود، به تفصیلی که می آید.

### پاکی از آلودگیها

آن اموری که ظهور نور فطرت، متوقف بر آن است، به طور کلی

و بیان اجمالی، دو چیز است:

### تخلیه و تحلیه

تخلیه؛ یعنی دل را از انواع آلودگیها که از هوسرانی و کارهای حیوانی و شیطانی و خلاصه فراموشی حق پیدا شده و نور فطرت به آن پوشیده گردیده و آئینه دل را زنگار زده پاک سازد، به تفصیلی که می آید. تحلیه؛ یعنی به وسیله فکر و ذکر، نور فطرت را تقویت نماید، به تفصیلی که ذکر می شود.

### فطری بودن ایمان

«پس راست گردان روی خود را برای دین حق (که همان توحید و اسلام است؛ یعنی بر دین حق، روی آور، و بدان متوجه باش) در حالی که از طریقه های دیگر، رویگردان باشی و به همان راه راست پا برجا باش (ملازم باش و پیروی نما) خلقت خداوند که بشر را بر آن آفریده است (ومرا از فطرت الله همان توانایی بر شناختن خداوند و یگانگی او و پیروی از لوازم توحید که همان دین اسلام و این قدرت را خداوند در لوازم توحید که همان دین اسلام و این قدرت را خداوند در نهاد بشر آفریده است) دگرگونی نمی پذیرد (با این که خلقت و فطرت الهی را نباید تغییر داد؛ یعنی بر طریقه توحید و دین اسلام

باید پا برجا بود) این دین راست و راه مستقیم است و لکن بیشتر مردمان نمی دانند». (۱)

### خلقت خدا دگرگونی نمی پذیرد

توضیح مطلب آن‌که: آفریدگار جهان، هر موجودی را که آفریده از جماد و نبات و حیوان و غیر آنها با این توانایی آفریده که نزد فراهم شدن اسباب؛ یعنی ریخته شدن در خاک و رسیدن آب به آن، شکافته گردد؛ نیمی از آن ریشه و در زمین ثابت و نیم دیگر بیرون آمده و شاخ و برگ می شود، سپس چند برابر خود را تحویل دهد و این رویه هیچ‌گاه تغییری نخواهد یافت؛ یعنی دانه گندم، هرگز عدس، یا جو تحویل نمی دهد، یا مثلاً نطفه حیوانی اگر در رحم قرار گرفت، باید تدریجاً تکمیل شود تا به صورت همان حیوانی که از او جدا شده در آید و هیچ‌گاه حیوان دیگری نخواهد شد.

### استقامت در راه فطرت، کمال بشر است

اما انسان از آن جایی که کمال او در نظم دادن حیات مادی

---

۱ - ﴿فَأَقِمْ وَجْهَكَ لِلدِّينِ حَنِيفًا فِطْرَتَ اللَّهِ الَّتِي فَطَرَ النَّاسَ عَلَيْهَا لَا تَبْدِيلَ لِخَلْقِ اللَّهِ ذَلِكَ الدِّينُ الْقَيِّمُ وَلَكِنَّ أَكْثَرَ النَّاسِ لَا يَعْلَمُونَ﴾ روم: ۳۰.

و دنیوی و تأمین آسایش زندگی جاودانی و مقامات روحانی است و به این کمال نمی‌رسد مگر وقتی که بر راه راست توحید و پیروی از دین خدا پابرجا باشد، پس خداوند توانایی این کمال را در نهاد بشر آفریده و چون رسیدن بشر به کمال مناسب انسانی، وقتی است که با اختیار و میل خودش آن قدرت خداداد را آشکار سازد و به سوی کمالش حرکت کند تا صاحب ایمان و معرفت و خوبیهای انسانی گردد، پس ظاهر است که پابرجا بودن بر راه توحید و بندگی پروردگار بر خلاف میل حیوانی است و صرف نظر کردن از آن، نیاز به همت عالی دارد چنان‌که گذشت.

خلاصه، هر موجودی رسیدن به کمال مناسبش، نزد فراهم شدن اسباب، حتمی است و در انسان، سبب عمده آن، خواست خود اوست و غالباً به حدّ حیوانی قانع می‌شود و انسانیت را نمی‌خواهد تا به آن برسد و تمام مواعظ و تذکرات الهی و بزرگان دین و بشارتهای ثواب و ترسانندهای از عقاب، برای پیدا شدن خواست و اراده انسان است که به کمال برسد.

از این بیان دانسته می‌شود جواب از این پرسش که: اگر ایمان به خدا فطری بشری است، پس چرا بیشتر افراد، ایمان به خدا ندارند؟ خلاصه اش این شد که: در انسان، ظهور فطرت، بسته به اراده اوست.

### اگر راستی بخواهد، حتماً می‌شناسد

و هر انسانی که این خواست در او پیدا شود؛ یعنی به راستی بخواهد خداشناس شود و بر آن خواست، ثابت بماند، قطعاً خواهد شناخت؛ چه اشخاصی که مدتها گرفتار خودبینی و پندارهای ناروایی که نفس و شیطان به آنها القا کرده بودند و به خیال خود، برهانهایی بر انکار خدا می‌یافتند و به این پندارها دلخوش می‌شدند، تا جایی که جهان بزرگ آفرینش را بدون پدید آورنده و خود رو و بی سرپرست می‌پنداشتند و مقام شامخ انسانیت را انکار نموده و او را حیوانی که به حد کمال رسیده؛ یعنی شاخ و دم و پشم او ریخته و از چهار دست و پا راه رفتن، ترقی کرده با دو پا راه می‌رود و خلاصه از حالت میمونی، خود به خود بالاتر رفته تا به این صورت رسیده خیال می‌کردند و بسیاری از بی خردان همچون این پندار نادرست که موافق با بی بند و باری و شهوترانی است، پذیرفته و اساس کردار خود را بر مادیت و حیوانیت گذاردند و هنوز هم اکثریت بشر را این دسته تشکیل می‌دهند.

### وجدانشان بیدار شد

لکن همان اشخاصی که پرچمدار این راه نادرست بودند، چون

از مستی غرور به هوش آمدند و در خود فرو رفتند، همان شعور باطنی و وجدان آنها آگاهشان کرد و نادرست بودن پندارهایشان را بر ایشان آشکار نمود و برای نمونه نامهای چند نفر از آنها یاد می‌شود.

### داروین، الهی می‌شود

صاحب فرضیه مشهور «تبدیل انواع شالرز روبرت داروین»، یا کسی که الحادهای برخی از طبیعیون قرنهای اخیر از او گرفته شده و مؤسس مکتب پرهیاهوی «داروینیسیم» است، بنابه نقل جان کلوور موت؛ نویسنده معروف آمریکایی، عاقبت در برابر فشار نیروها و احساسهای فطری و شعور باطن، زانورده در اواخر عمرش نسبت به فلسفه خود، بد بین و به نیروی ازلی و ابدی الهی، معترف شده و به گفته بخز؛ دانشمند آلمانی، در کتاب اصل الانواع، ضمن نامه‌هایی که به دوستان خود می‌نوشت، از آن جمله چنین اعتراف کرده است:

«محال است عقل رشید، با دیدن این نظام و هماهنگی شگفت جهان، بگوید دنیا مبدأ متعال و آفریدگار مدبری ندارد.»

### توحید، اسلام و خداشناسی فطری است

در اصول کافی، کتاب ایمان و کفر، پنج حدیث از حضرت باقر علیه السلام



و حضرت صادق علیه السلام نقل کرده و در آنها امام علیه السلام فطرة الله را به معنی توحید و اسلام تفسیر نموده است. (۱) در توحید صدوق، از حضرت باقر علیه السلام روایت کرده که رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود:

«هر نوزادی از بشر، بر فطرت زاییده می شود؛ یعنی بر معرفت خداوند». (۲)

فریادرس در جایی که فریادرس نیست

در تفسیر امام حسن عسکری علیه السلام است که:

«شخصی از حضرت صادق علیه السلام راه خداشناسی را پرسید، امام

فرمود: ای بنده خدا! آیا سوار کشتی شده ای؟

گفت: بلی.

فرمود: آیا کشتی که در آن سوار بودی، شکسته شده در جایی که

کشتی دیگری نبوده و شنا کردن هم سودی نداشته؟

گفت: بلی.

فرمود: آیا در آن حال، دلت متوجه شده که کسی هست که

می تواند تو را نجات دهد؟

---

۱- اصول کافی: ۲/ ۱۳-۱۲.

۲- کلّ مولود یولد علی الفطرة؛ یعنی علی المعرفة (التوحید: ۳۳۱).

گفت: بلی.

فرمود: آن‌کس که دلت در آن حال به او متوجه شده همان خداوند است که می‌تواند نجات دهد، گاهی که نجات دهنده‌ای نباشد و فریادرسی کند، جایی که فریادرسی نباشد.

### علم خداشناسی بیرون نیست

حضرت مسیح علیه السلام فرمود:

«ای بنی اسرائیل! نگویید: علم در آسمان است، هر که بالا رود، آنرا بیاورد و نه در زیرزمین است، هر که پایین رود، آنرا می‌آورد و نه پشت دریاهاست، هر کس از دریا رد شود، آنرا بیاورد بلکه علم در دل‌های شماست، به آداب روحانیون مؤدب شوید و خویهای راستان را بگیرید تا دانش در دل‌هایتان آشکار شود.» (۱)

و حضرت صادق علیه السلام می‌فرماید:

«علم به تحصیل دانش از دیگری نیست بلکه آن نوری است که

۱ - قال المسیح علیه السلام: یا بنی اسرائیل! لا تقولوا العلم فی السماء من یصعد یأتی به ولا فی تخوم الأرض من ینزل یأتی به ولا من وراء البحر من یمیر یأتی به. العلم مجعول فی قلوبکم تأدبوا بأداب الروحانیین وتخلقوا بأخلاق الصدیقین، ینظر العلم فی قلوبکم (روح المعانی: ۱۱ / ۵۶).

روشن می شود در دل کسی که خدا راهنمایی او را بخواهد». (۱)

ظاهراً مراد از این علم، علوم کسبی نیست بلکه ایمان به خدا و معرفت اسماء و صفات و آنچه راجع به اوست می باشد.

### چرا تفکر در ذات، نهی شده؟

آنچه ذکر شد که ایمان به خدا و شناسایی او فطری بشر است، مراد یقین به این مطلب است که آفریدگار همه یکی است و دانا و تواناست، اما شناسایی ذات و حقیقت خداوند، از عهده بشر و سایر آفریده ها بیرون بلکه محال است. مخلوق، از ذات خالق با خیر شود؛ زیرا معنی شناسایی ذات، احاطه بر اوست و محال است که مخلوق بر خالق احاطه پیدا کند بلکه آفریدگار محیط بر همه است. (۲)

از این است که در شرع مقدّس، تفکر در ذات خداوند، نهی شده و تفکر در افعال و نعمتهای او - که موجب معرفت او شود - واجب گردیده است.

حضرت باقر علیه السلام فرمود:

«در دستگاه آفرینش خداوند، سخن گویند و درباره ذات

۱ - لیس العلم بالتعلم اّما هو نور یقع فی قلب من یرید الله ان یریدیه (بحار الأنوار: ۱ / ۲۲۵).

۲ - ﴿... أَلَا إِنَّهُ بِكُلِّ شَيْءٍ مُّحِيطٌ﴾ فصلت: ۵۴.

خداوند، دم فرو بندید؛ زیرا گفتگو در ذات خداوند، جز سرگردانی سخنگو چیزی نیفزاید»<sup>(۱)</sup>.

و حضرت صادق علیه السلام می فرماید:

«هرکس در خدا بیندیشد که چگونه است، هلاک گردد»<sup>(۲)</sup>.

چه اشخاصی که برای دانستن این امر محال که شناسایی حقیقت و ذات پروردگار عالم است، اندیشه کردند و چون به جایی نرسیدند، در شک افتادند بلکه به الحاد گراییدند؛ یعنی گفتند:

«چون ذات خدا را نشناختیم، پس اصلاً خدا نیست!!».

**آیا می شود منکر چیز ناشناخته شد؟**

باید به آنها گفت:

**اولاً:** اندیشه شما در ذات خدا غلط و طلب محال است؛ زیرا آفریده هرگز محیط به آفریدگار نمی شود.

**ثانیاً:** اگر شما ذات حق را نشناختید، چگونه منکر او می گردید؟ در حالی که ذات و حقیقت بسیاری از موجودات را نشناخته و آنها را منکر نیستید؛ مثلاً تاکنون حقیقت نور را نشناخته و حقیقت

۱ - تکلموا فی خلق الله ولا تتکلموا فی الله فإنّ الکلام فی الله لا یزدد صاحبه إلاّ تحیراً (اصول کافی: ۱ / ۹۲).

۲ - من نظر فی الله کیف هو، هلك (بحار الأنوار: ۳ / ۲۶۴).

امواج را ندانسته‌اید و کیفیت دیدن را نفهمیده‌اید و قوهٔ مفکره و سایر قوای باطن را باور دارید، ولی از حقیقت آن بی خبرید؛ چنان‌که اگر کسی به شما بگوید:

ای کسی که فهم نداری! عقل نداری! ناراحت می‌شوی و می‌گویی:  
از کجا من عقل ندارم؟ اگر بگویند: چون من حقیقت عقل را  
نشناخته‌ام، آیا این جواب را می‌پذیری؟

### چگونه به خدای نادیده ایمان بیاوریم؟

و بالجمله بشری که حقیقت بسیاری از موجودات را نشناخته  
ولی آنها را به واسطهٔ آثارشان باور دارد، چگونه متوقع است که ذات  
آفریدگار؛ این موجودات ناشناخته را بشناسد و چون نشناسد، منکر  
او گردد؟ از اینها بدتر، دسته‌ای بی خبر و تهی مغز که می‌گویند:  
«چگونه می‌توان به خدای نادیده ایمان آورد؟».

باید به آنها گفت: عقل و حافظه و فهم و سایر قوای درونی شما چون  
نه خود و نه دیگری آن را می‌بیند و همچنین اجسام لطیفی که به چشم  
نمی‌آید مانند هوا باید منکر آنها شد، با این‌که آثارشان مشاهده می‌شود.

### چشم سر، ماده بین است

باید به آنها فهمانید که دید چشم انسانی، تا مرز جسمانیات

و مرکبات است، آن هم به شرط این که مانند هو الطیف نباشد، جایی که این چشم از دیدن جسم لطیف، ناتوان است، چگونه می تواند طمع دیدن پروردگاری را بکند که لطیف مطلق و پدید آورنده اجسام لطیف و کثیف است و همه جا حاضر و بر همه چیز محیط و قوام سراسر جهان هستی، با اوست؟

خلاصه انسان باید اندازه دید خود را بداند تا فوق آن را منکر نشود و به آثار، او را بشناسد.

گر بدیدی چشم (۱) حیوان شاه را      پس بدیدی گاو و خر الله را  
 گر نبودی حس دیگر [مر] تو را      جز حس حیوان ز بیرون هوا  
 پس بنی آدم مکرم کی بدی      کی به حس مشترک محرم شدی؟

### داستانی از معامله بهلول

گویند: «روزی عالمی در محضر اصحابش گفت: جعفر بن محمد الصادق علیه السلام کلماتی گفته که مرا به شگفتی آورده است؛ گوید: خداوند در دنیا و آخرت دیده نمی شود. چگونه می شود چیزی موجود باشد و دیده نشود؟ و شیطان در قیامت به آتش می سوزد و حال آن که شیطان از آتش است و شیء به چیزی که از آن آفریده شده است،

---

۱ - در نسخه مثنوی چنین است: گر بدیدی حس ...

معذب نمی‌شود و کارهای بندگان مستند به خود آنهاست و حال آنکه در قرآن است که تمام افعال، مستند به خداوند است. (۱)

بهلول در مجلس حاضر بود، کلوخی برداشت و بر سر مدرّس زد که سرش شکست و خون جاری شد و فرار کرد.

مدرّس به حاکم وقت شکایت برد. بهلول را حاضر کردند و سبب این کار را از او پرسیدند.

گفت: مدرّس به امام صادق علیه السلام در سه مسأله ایراد کرد و من به این کلوخ که بر سرش زدم، جواب هر سه ایرادش را دادم:

یکی این که می‌گوید: نمی‌شود چیزی موجود باشد و دیده نشود، اکنون مدّعی است من سرش را به درد آورده‌ام، خوب درد سرش را نشانم دهد و چون دیده نمی‌شود، معلوم می‌شود دروغ می‌گوید و دردی نیست.

دیگر آن که می‌گوید: چون شیطان از آتش آفریده شده است، پس به آتش نمی‌سوزد، این کلوخ خاک است و مدرّس هم از خاک است، پس نباید او را آزاری برساند.

و نیز می‌گوید: بشر در کارهایش اختیاری ندارد و جبر است، پس

---

۱ - از این داستان معلوم می‌شود که ابوحنیفه می‌گفته: خدا در آخرت دیده می‌شود و شیطان به آتش نمی‌سوزد و جبری مذهب هم بوده است.

این شکستن سر هم کار خداست نه من، پس چرا از من شکایت می‌کند؟ و حاکم بهلول را آزاد کرد.»<sup>(۱)</sup>

### انحراف برخی از دانشمندان طبیعی

و این مطلب؛ یعنی ندیدن و نیافتن چیزی، نشانه نبودن آن چیز نیست (عدم الوجدان لا يدلّ علی عدم الوجود) با این‌که از بدیهیات و ضروریات عقلی است و دسته‌ای از دانشمندان علوم طبیعی که در قرون گذشته به واسطه تحلیل و تجزیه و ترکیب ماده، خواص و آثار شگفت‌آوری به دست آوردند و صنایع و اکتشافات و اختراعات حیرت‌انگیزی انجام دادند لکن چنان مغرور پندارهای خود شدند که برخلاف حکم قطعی عقلی که گذشت، گفتند: «جهان هستی، منحصر به عالم ماده است که ما فهمیدیم» و منکر عالم غیب و ماورای طبیعت شدند و روح و ملائکه و جن و غیر اینها از امور ماورای طبیعت را باور نکردنی شمردند! و جهان بزرگ هستی را غیر مرتبط به خدای دانا و توانا که مجرد و منزّه از ماده و مادّیات است، ادّعا کردند و با این ادّعا خود را در بین عقلای جهان، رسوا و مفتضح ساختند.



### مانند تصوّرات مورچه و سیم تلفن

در تفسیر طنطاوی، جزء ۲، صفحه ۴۸ بیست نفر از دانشمندان بزرگ علوم طبیعی را نام می‌برد که به خدا و روح و آخرت، اعتراف دارند و بعضی از آنها مانند اسپنسر انگلیسی - که بزرگترین فیلسوف این قرون و استاد ایلی درسیون بوده - کتابها و مقاله‌هایی نوشته‌اند که نقل آنها موجب طول کلام است.

و در صفحه ۱۶۱ قسمتی از مقاله مفصّل لورد اولیفر لورج انگلیسی را نقل کرده تا این که می‌گوید:

«نسبت اطلاع بشر از موجودات ماورای طبیعت (ارواح) همان نسبت اطلاع مورچه است از زندگی انسان، مثلاً مورچه‌ای از پای چوب تلفن می‌گذرد و به مقدار دید چشمش چوب را می‌بیند، ولی خبر ندارد این چوب، وسیله نصب سیم تلفن و آن وسیله ارتباط بشرهای شهری، با شهر دیگر است. همچنین ما هم از عوالم غیب خبر نداریم».

در جلد اول دایرة المعارف فرید وجدی و غیر آن، بسیاری از دانشمندان علوم طبیعی را که الهی هستند، نامبرده است.

### تخلیه، پاک کردن آلودگیهاست

«تخلیه»؛ یعنی خالی نمودن خود از آنچه مانع خداشناسی است

و پاک کردن آینه دست، از کدورتها و آلودگیهای معنوی که اهم آنها خودبینی است؛ یعنی خود را مستقل می بیند و به تخیلات و موهومات و پندارهای ناروا که از راه تقلید به دست آورده دلخوش بدارد و همین که پاره ای از خواص بعضی [از] اشیاء را دانست، خود را دانشمند می شمرد، در حالی که نسبت دانسته هایش با نادانسته هایش نسبت متناهی با نامتناهی است.

چگونه کسی می تواند خود را دانشمند بشمرد، در حالی که از بدیهی ترین چیزها و بالاترین دانشها؛ یعنی خدا و خداشناسی، بی خبر است؟ آیا جز غرور و جهل مرکب، چیزی در اوست؟ یعنی نمی داند و نمی داند که نمی داند؟<sup>(۱)</sup>

### چاره خودبینی

باید [انسان] پی در پی در بیچارگی و عدم استقلال خود (به حسب ذات و صفات و افعال) بیندیشد؛ مثلاً عقبگرد کند و حالات پیشین خود را از هنگامی که ذرات پراکنده در عناصر وجود و سپس در پشت پدر و رحم مادر و بعد گهواره تا وقتی که به حد رشد رسید و وضع فعلی،

---

۱ - آنکس که نداند و نداند که نداند در جهل مرکب ابدالدهر بماند  
مطالبی راجع به جهل مرکب در اوایل کتاب «مبحث علاج کفر» ذکر شده به آنجا رجوع شود.

آنگاه آتیه خود را هم با دقت، تدبّر کند تا ساعت مرگ و پس از آن، گور تا وقتی که دوباره به صورت خاک و ذرات پراکنده نخستین در آید.

«از خاک، شما را آفریدیم و در خاک، بر می گردانیم و برای بار دیگر، شما را از خاک، بیرون می آوریم.» (۱)

پس از آن، در حال فعلی خود تأمل کند و ببیند چگونه زندگی و مرگ، تندرستی و بیماری، توانایی و ناتوانی، جوانی و پیری، عزّت و ذلّت و جمیع شئوئوش به اختیار خودش نیست؛ یعنی تابع اراده و خواست او نخواهد بود، تا جایی که فهم و حافظه اش هم به میل او نیست؛ چه مطلبهایی که آرزوی دانستن آنها را دارد و به آن نمی رسد و چه اموری که دانسته بود و از خاطرش محو شده و هرچه می کوشد، به یادش نمی آید.

خلاصه باید بیچارگی و کوتاهی و نیستی خود را از هر جهت بفهمد و هر اندازه که بیشتر، بی به عجز و نقص خود ببرد، برای شناسایی آفریننده خود و همه و دانایی و توانایی بی نهایت او آماده تر می شود.

### خودشناسی و خداشناسی

از این جاست که پاره ای از اهل تحقیق، حدیث مشهور نبوی صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ:

۱ - ﴿مِنْهَا خَلَقْنَاكُمْ وَفِيهَا نُعِيدُكُمْ وَمِنْهَا نُخْرِجُكُمْ تَارَةً أُخْرَى﴾ طه: ۵۵.

«هرکسی خود را شناخت، هر آینه پروردگارش را شناخته»، (۱)

این طور معنی کرده‌اند:

- هرکس خود را به حدوث (تازه پیدا شده) و فنا و زوال شناخت، پروردگار خود را به قدم (همیشگی) و بقا و دوام شناخته است.

- هرکس خود را به بیچارگی و ناتوانی و نادانی شناخت، پروردگارش را به قوه و توانایی و دانایی بی نهایت می‌شناسد.

- هرکس خود را آفریده و تربیت شده و روزی داده شده شناخت، پروردگارش را آفریننده و تربیت کننده و روزی دهنده می‌داند و هکذا.

پس از دقت و تأمل، واضح می‌شود که این مطلب، مسلم است؛ زیرا عاقل وقتی که دانست پیدایش تن و روان او و تربیت و تدبیرش از خود، یا دیگری مثل خودش نیست، به یقین می‌داند که آفریننده و تربیت دهنده و تدبیرکننده تن و روان او و همچنین ربّ و مدیر همه اجزای عالم وجود، آفریدگار است و بس.

کسی که بخواهد در شناسایی پروردگار، راسخ شود، باید در این مطلبی که ذکر شد، زیاد تفکر کند و خواندن مناجات حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام و تأمل در معانی آن برای این منظور، مفید است. (۲)

۱ - بحارالانوار: ۲ / ۳۲.

۲ - بعضی از فقرات آن، یاد آوری می‌شود:

### هوسرانیها و آرزوهای واهی، مانع خداشناسی

به طور کلی هوسرانیها و پیروی از آرزوهای شیطانی و افراط در لذات حیوانی مانند: پرخوری و پرخوابی و پرگویی، عموماً حجابهایی است که پوشنده نور فطرت انسانی است و از یاد خدا بی خبرکننده و موجب بیماری دل و روان است و افراط در بعض این امور، اگر برای بدن زیان آور باشد؛ زبانی که عقلاً به آن اعتنا کنند، حرام و گرنه مکروه است.

حضرت صادق علیه السلام می فرماید:

«نگاه ناروا تیر زهر آلودی است از تیرهای شیطان و چه بسیار

نگاهی که پشیمانی درازی در پی دارد».<sup>(۱)</sup>

جایی که یک نگاه ناروا تیر زهر آلود شیطان است که به دل و روان نگاه کننده می خورد، گناهان بالاتر و بزرگتر با دل و روان آدمی چه می کند؟ یا کسی که از بامداد تا شب هنگام مرتباً به گناه و نگاه ناروا

---

→ مولای! مولای! أنت الحیّ وأنا المیتّ وهل یرحم المیتّ إلاّ الحیّ؟ مولای!  
 مولای! أنت الباقی وأنا الفانی وهل یرحم الفانی إلاّ الباقی؟ مولای! مولای!  
 أنت الدائمّ وأنا الزائل وهل یرحم الزائل إلاّ الدائمّ؟ مولای! مولای! أنت  
 الرازق وأنا المرزوق وهل یرحم المرزوق إلاّ الرازق؟ ... (مفاتیح الجنان /  
 مناجات امیرالمؤمنین علیه السلام).

۱ - النظر سهم من سهام ابلیس مسموم وکم من نظرة اورثت حسرة  
 طویلة (سفینة البحار: ۲ / ۵۹۶).

آلوده می‌گردد، چقدر دلش بیمار می‌شود؟  
 آیا پس از این همه خرابیها و آلودگیها چگونه نور فطرت، طلوع  
 کرده به یاد خدا می‌افتد؟ و چگونه با دل تیر خورده می‌تواند حقیقت  
 را دریابد و حق را ببیند و خدای را بشناسد؟  
 چشم آلوده نظر از رخ جانان دور است

بر رخ او نظر از آینه پاک انداز (۱)

مگر لطف حق شامل حال شود و حالت و حسرت و پشیمانی  
 پیدا شده آتش حسرت، کثافت‌های دل را بسوزاند و به آب توبه دل را  
 شستشویی دهد.

غسل در اشک زدم کاهل طریقت گویند

پاک شو اول و پس دیده بر آن پاک انداز (۲)

خلاصه هر گناهی که از انسان سر می‌زند، هر چند صغیره باشد،  
 به همان اندازه نور فطرتش را می‌پوشاند و آینه دلش را زنگ می‌زند  
 و بین او و ادراکش؛ یعنی شناختن خدا حجاب می‌گردد و فاصله  
 می‌اندازد. شواهد این مطلب از آیات و روایات بسیار [است]؛ از آن  
 جمله در سوره مطففین می‌فرماید:

«نه چنین است بلکه چرکین کرده و زنگ زده بر دل‌های ایشان

گناہانی که بجا می‌آورند (یعنی گناہانشان بر دلہایشان چیرہ شدہ و آن را سیاہ و زنگ زدہ و از پذیرفتن حق، باز داشتہ است) جز این نیست کہ ایشان در این روز (از شناسایی پروردگارشان) محجوب و از رسیدن بہ رحمت و ثواب او محرومند». (۱)

و نیز در سورہ روم می‌فرماید:

«پس عاقبت و سرانجام کسانی کہ بدی کردہ اند و گناہکار شدند، این شد کہ بہ آیات خدا تکذیب کردند و بہ آنها سخریہ نمودند؛ یعنی در اثر گناہکاری، دلہایشان تاریک شد و زنگ گرفتہ و در نتیجہ بہ جای ایمان بہ آیات الہیہ بہ آنها کافر شدند». (۲)

از امام باقر علیه السلام مروی است کہ فرمود:

«هیچ بندہ ای مؤمن نباشد، مگر این کہ در دل او نقطہ سفیدی هست (همان نور توحید کہ فطرت اوست) چون گناہ کند، نقطہ سیاہی در میان آن پیدا شود و چون توبہ کند، آن سیاہی زایل شود و اگر بر گناہ مداومت کند، آن سیاہی زیاد شود تا آن کہ تمام نقطہ سفیدی را بپوشاند و ہرگاہ آن سفیدی پوشیدہ شد، صاحب او ہرگز بہ خیر روی

۱ - ﴿كَلَّا بَلْ رَانَ عَلَىٰ قُلُوبِهِم مَّا كَانُوا يَكْسِبُونَ \* كَلَّا إِنَّهُمْ عَنْ رَبِّهِمْ يَوْمِئِذٍ لَّمْ حَاجُونَ﴾ مطلقین: ۱۵ - ۱۴.

۲ - ﴿ثُمَّ كَانَ عَاقِبَةَ الَّذِينَ أَسَاءُوا السُّوْأَىٰ ۚ أَن كَذَّبُوا بِآيَاتِ اللَّهِ وَكَانُوا بِهَا يَسْتَهْزِءُونَ﴾ روم: ۱۰.

نیارود و گرد کار خیر نگردد و همیشه در گناهکاری باشد و این است  
معنی قول خداوند: ﴿كَلَّا بَلْ رَانَ عَلَىٰ قُلُوبِهِم مَّا كَانُوا يَكْسِبُونَ﴾. (۱)  
امام صادق علیه السلام فرمود که پدرم می فرماید:

«چیزی تباہ کن تر برای دل، از گناه نیست؛ به راستی دل، با گناه  
هماغوش می شود و پیوسته گناه می کند تا این که ظلمت گناه بر دل  
چیره شده آن را سرنگون سازد، به مانند کاسه ای که وارونه شود  
و دیگر چیزی در آن نماند، همچنین دل گناهکار، طوری می شود که  
دیگر مطلب حقی در آن جای نمی گیرد و پندی را نمی پذیرد و حقی  
را باور نمی کند». (۲)

### دردناکترین دردها بر دل

حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام می فرماید:

«هیچ دردی برای دل، از گناهان دردناکتر نیست و هیچ ترسی از

۱ - عن الباقر علیه السلام انه قال: ما من عبد مؤمن إلا وفي قلبه نقطة بيضاء فاذا  
أذنب ذنباً خرج في النكتة نكتة سوداء، فإن تاب ذهب ذلك السواد فان تبادى  
في الذنوب، زاد ذلك السواد حتى يغطي البياض فاذا تغطى البياض، لم يرجع  
صاحبه إلى الخير أبداً وهو قول الله عز وجل: ﴿كَلَّا بَلْ رَانَ عَلَىٰ قُلُوبِهِم مَّا كَانُوا  
يَكْسِبُونَ﴾ (اصول کافی: ۲ / ۲۷۳).

۲ - عن ابی عبدالله علیه السلام قال: كان ابی يقول ما من شيء أفسد للقلب من  
الخطيئة أن القلب ليواقع الخطيئة فما تزال به حتى تغلب عليه فيصير أعلاه  
أسفله (اصول کافی: ۲ / ۲۶۸).



مرگ، سخت تر نیست و بدانچه گذشته بس است برای اندیشه و مرگ  
 بس است برای پند و اندرز». (۱)  
 و نیز فرمود:

«همانا از دو چیز بر شما می ترسم؛ پیروی از هوا و درازی آرزو؛  
 اما پیروی هوا به راستی از حق باز می دارد و اما درازی آرزو، پس  
 آخرت را از یاد می برد». (۲)

### تو پیدایی ولی آروزها نمی گذارد

امام سجاد علیه السلام نیز در دعای ابو حمزه ثمالی عرض می کند:

«و به راستی کوچ کننده به سوی تو ای پروردگار من! راهش نزدیک  
 است (زیرا راه خدا راه دل است و شکی نیست که آفریده ای که قیام  
 و قوامش به آفریدگارش می باشد، آفریدگارش به او از هر که و هر چه  
 نزدیکتر می باشد) و به راستی تو از آفریده ها و بندگانت پنهان نیستی،  
 مگر این که کردارهای ناروای بندگانت آنها را از تو محجوب داشته یا

۱ - لا و جمع أوجع للقلوب من الذنوب ولا خوف أشد من الموت وكفى بما  
 سلف تفكراً وكفى بالموت واعظاً (جامع احادیث الشیعه: ۱۳ / ۳۳۷).

۲ - إنما أخاف عليكم اثنتین أتباع الهوی وطول الأمل؛ أما أتباع الهوی  
 فإنه یصدّ عن الحقّ وأما طول الأمل، فینسی الآخرة (اصول کافی: ۲ /  
 ۳۳۶ - ۳۳۵).

آرزوهای واهی آنها را به خود، سرگرم و از تو باز داشته است»<sup>(۱)</sup>.  
 و خلاصه اعمال و آمال؛ یعنی کردارها و آرزوها بین تو و بندگانت  
 حجاب شده و نمی‌گذارد تو را ببینند و بشناسند.  
 یار<sup>(۲)</sup> نزدیکتر از من به من است وین عجبتر که من از وی دورم

### دورهٔ نکبت‌بار

به راستی حالات بشر امروز همان است که امیرالمؤمنین فرمود:  
 «به راستی در دوره‌ای واقع شده‌اید که خیر در آن، رو به برچیده  
 شدن و از بین رفتن است و شرّ در آن، رو به آمدن و زیاد شدن است.  
 طمع شیطان در هلاکت مردم و گمراهی آنها رو به فزونی است، پس  
 این زمانی است که ذخیره و ساز شیطان قوی شده و مکر او بیشتر  
 مردم را فرا گرفته است و شکارش برای او درست شده است (یعنی  
 مردم برای شکار شیطان، تسلیم شده‌اند به طوری که با کمال آسانی،  
 آنها را صید می‌کند) چشم خود را هرجا خواهی بینداز، آیا می‌بینی  
 جز تهیدستی که از فقر در رنج و غصّه و حسرت است و به بردباری  
 و قناعت و امید به ثوابهای آخرتی، خود را راحت نمی‌کند (یعنی

---

۱ - وأن الراحل اليك قريب المسافة وأنت لا تحتجب عن خلقك إلا أن  
 تحبهم الأعمال (الأمال) دونك (مفاتيح الجنان / دعای ابو حمزه ثمالی).

۲ - در گلستان سعدی چنین است: دوست ...

نمی‌بینی مگر تهیدستی که بردبار نیست)، یا توانگری را که نعمت خدا را به کفران بدل کرده (یعنی مالداران این زمان، شکر توانگری را بجا نمی‌آورند که مال را در راه خشنودی خدا صرف کنند و از تهیدستان دستگیری نمایند)، یا می‌بینی بخیلی را که ندادن حق خدا را از دارایی اش، زیاد شدن مال و ثروتمندی قرار داده است، یا می‌بینی گردنکشی را که از فرمانبری حق، سرپیچی می‌کند، گویا در گوش او از شنیدن و پذیرفتن اندرزها و پندها گرانی و کری است»<sup>(۱)</sup> و به راستی با یک بررسی اجمالی، آشکار می‌شود که عمده اجتماع امروزی، از این چهار گروه تشکیل شده:

۱ - تهیدستان ناراضی و جزوع (بسیار ناله کننده).

۲ - توانگران ناسپاس.

۳ - بخیلان حریص.

۴ - وکسانی که از بندگی خدا روگردانند.

### آیا باید از اجتماع کناره گرفت

اگر پرسیده شود که در چنین اجتماعی که موانع خداشناسی از شمار افزون است، اگر کسی بخواهد خداجو شود و به مقام یقین

---

۱ - نهج البلاغه: خطبه ۱۲۹.

برسد و آخرت خود را تأمین نماید، چه کند؟ آیا باید از اجتماع بیرون رفته و به تنهایی زندگی کند و دست از کسب و کار برداشته تمام لذتها را رها نماید؟ یا به دنبال مدعیان مقام ارشاد از فرقه‌های صوفیه برود؟

### شروع نفس و تنهایی بیشتر است

پاسخ این است که: راه خداشناسی و رسیدن به مقام انسانیت، چنین نیست و عقل و شرع این رویه را ناروا می‌دانند.

آیا ایمان و دانش و کسب فضایل، در تنهایی ممکن است بهره کسی شود؟

آیا کسی که از شروع اجتماع فرار کرده تنهایی را برمی‌گزیند، دیگر از شروع در امان است؟ در حالی که سرچشمه شرها که نفس و شیطان است، همیشه با اوست و تا پاک نشود (به تفصیلی که می‌آید) جز شرّ، از او سر نمی‌زند، هرچند به ظاهر کار نیک باشد.

گر نماز و روزه می‌فرماید نفس مکار است فکری بایدت<sup>(۱)</sup>. بلکه همان اختیار تنهایی، اگر از روی میل نفس باشد، عین شرّ است.

حذر از پیروی نفس که در راه خدا

مردم افکن تر از این غول بیابانی نیست<sup>(۲)</sup>

---

۱- در مثنوی چنین است: نفس مکارست مگری زایدت.

۲- سعدی.

## نماز جماعت و حج، شعار اسلام

بزرگترین فریضه‌های الهی، نماز شبانه روزی است که باید با اجتماع خوانده شود و در سوره بقره صریحاً دستور می‌فرماید:

«با نمازگزاران نماز بخوانید».<sup>(۱)</sup>

و پس از آن «حج» است که باید در موسم مخصوص، در اجتماع انجام گیرد و اگر خوب دقت شود، از اجتماع خیراتی پیدا می‌شود که در تنهایی هرگز بهره شخص نخواهد شد.

و نیز پیروی کردن از مدعی ارشاد، جز زیانکاری و گمراهی سودی ندارد؛ زیرا آن مدعی که خود هنوز به مقام یقین نرسیده بلکه اسیر نفس و خواهان مقام و شهرت و زیادی پیروان و مریدان است، چگونه می‌تواند دیگری را ارشاد کند و از قید نفس آزاد سازد «کوری عصا کش کوری دگر شود».

### پس باید چه کرد؟

باید دانست که پروردگار علیم و حکیم که درد و درمان بندگانش را بهتر می‌داند، به وسیله پیغمبر و جانشینانش راه نجات را روشن

---

۱ - «... وَأَزْكُوا مَعَ الرَّكِيِّينَ» بقره: ۴۳.

فرموده و بندگان را مهمل نگذاشته است بلکه برای آنها دستوراتی داده و وظیفه‌هایی معین فرموده است به طوری که برای هر حرفی که می‌گوید، یا نگاهی که می‌کند، یا لقمه‌ای که فرو می‌برد، یا جایی که می‌رود، یا می‌نشیند، یا به کسی که برخورد می‌کند و خلاصه برای هر حرکت و سکونی، حکمی از احکام پنج‌گانه (حرام، واجب، مکروه، مستحب و مباح) بیان شده تا جایی که برای «تخیله»، احکام متعددی معین فرموده که در رساله‌های عملی موجود است.

### یاد گرفتن و به کار بستن احکام دین

بنابراین، وظیفه همه است که از نعمت دین، قدردانی کرده و از آن بهره‌مند شود، به این که نخست احکام دین را یاد بگیرد (البته در ابتدا آنچه مورد ابتلاست) و بعد خود را و او دارد تا به آنچه دانسته عمل کند؛ یعنی واجبی از او فوت نشود و حرامی از او سرزنند و تا اندازه توانایی اش در انجام مستحبات و ترک مکروهات، کوتاهی نکند.

به یقین کسی که در امر دین دانا شد و به آن عمل کرد، با بودن در همین اجتماع کثیف، آلودگی پیدا نمی‌کند بلکه آلودگیهایی که در نفس اوست، پاک می‌شود و تزکیه نفس به اکسیر شرع، قطعی است بلکه جز به برکت کیمیاگری شرع، راهی برای تزکیه نفس نیست

و تفصیل این مطلب، موجب طول کلام است. برای نمونه چند حکم ذکر می شود.

### پنج مرتبه شستشو در شبانه روز

مثلاً از احکام الهی، نماز پنج گانه در پنج وقت است: صبح، ظهر، عصر، مغرب و عشا. کسی که بر آنها مواظبت کرده در اول وقت، با رعایت آداب و شرایطش بجا آورد، خصوصاً با جماعت، از آلودگیهایی که در بین این اوقات از اجتماع به او رسیده پاک می گردد.

از پیغمبر ﷺ مروی است:

«مَثَل مواظبت کننده بر اوقات نماز پنج گانه مَثَل کسی است که در شبانه روز پنج مرتبه بدن خود را در آب شستشو دهد، آیا در بدن او دیگر کثافتی دیده می شود؟ همچنین است قلب نمازگزار»<sup>(۱)</sup>

### هر حکمی اثر ویژه خود را داراست

و به مانند نماز است، روزه، زکات، حج و سایر واجبات که هر یک را اثری است در تزکیه نفس و مداوای بیماری دل که در دیگری نیست به طوری که اگر تمام واجبات را بجا آورد، جز یک واجب، از

---

۱ - وسائل الشیعه: ۴ / ۱۵ (با اندک تفاوت).

خاصیت آن واجب، محروم و به همان اندازه به بیماری دل، گرفتار و در شکنجه خواهد بود و هیچ چیز آن را جبران نمی‌کند و چنانچه در ترک هر حرامی، جلوگیری از بیماری دل و آلودگی روان و گرفتار نشدن به عذاب آخرتی است.

### یاد مرگ، دل را پاک می‌کند

در بجا آوردن هر مستحبی نیز اثری در تزکیه نفس است که در مستحب دیگر نیست و نیز موجب ثواب و اجر آخرت است و در ترک آن، محرومیت جبران‌ناپذیر است؛ مثلاً از مستحباتی که از تزکیه نفس و برطرف کردن موانع خداشناسی است «زیاد یاد مرگ» کردن است. در خطبه‌های حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام که در نهج البلاغه جمع آوری شده کمتر خطبه‌ای است که آن حضرت، سفارش یاد مرگ فرموده باشد؛ از آن جمله می‌فرماید:

«و سفارش می‌کنم شما را که از مردن، زیاد یاد کنید و غفلت خود را از آن کم کنید؛ چگونه از یاد چیزی بی‌خبر باشید، در حالی که او شما را از یاد نمی‌برد و به شما حتماً می‌رسد و مهلت هم نمی‌دهد؟». (۱)

---

۱ - وأوصیکم بذکر الموت و اقلال الغفلة عنه و کیف غفلتکم عما لیس یغفلکم ... (نهج البلاغه: خطبه ۱۸۸).



در ضمن نامه آن حضرت به عامل خود در مصر؛ محمد بن ابی بکر چنین می فرماید:

«زیاد کنید یاد کردن مرگ را هنگامی که نفستان می خواهد شما را به شهوات بکشاند (و اگر در آن حال، یاد مرگ کنید، بر نفس چیره می شوید) و مرگ برای اندرز دادن، بس است.» (۱)

رسول خدا ﷺ غالباً اصحاب خود را به «یاد کردن مرگ» سفارش می فرمود که:

«زیاد یاد مرگ کنید؛ زیرا آن شکننده لذتهای نفس و بازدارنده شما از شهوات است.» (۲)

حضرت باقر علیه السلام فرمود:

«از رسول خدا ﷺ پرسش شد داناتر و زیرکترین افراد مؤمنین کیست؟ فرمود: هرکدام بیشتر یاد مرگ کنند و زیادتیر برای زندگی پس از مرگ، تأمین زاد کنند و برای آن آماده باشند.» (۳)

۱ - بحار الأنوار: ۷۱ / ۲۶۴.

۲ - فأكثروا ذكر الموت عند ما تنازعكم إليه أنفسكم من الشهوات وكفى بالموت واعظا وكان رسول الله ﷺ كثيراً ما يوصي أصحابه بذكر الموت ويقول أكثروا ذكر الموت فإنه هادم اللذات، حائل بينكم وبين الشهوات (بحار الأنوار: ۷۱ / ۲۶۴).

۳ - سئل النبي ﷺ: أي المؤمنين أكيس؟ فقال: أكثرهم ذكراً للموت وأشدّهم له استعداداً (فروع كافی: ۳ / ۲۵۸).

خواص و آثار «یاد مرگ کردن» در بحث قساوت قلب و چاره آن، ذکر می شود.

### خواب و خورَت [تورا] ز مرحله عشق دور کرد

پرهیز از مکروهات هم برای جلوگیری از آلودگی روان و بیماری دل آدمی است به طوری که اگر مکروهی بجا آورد، اثر ناروایی در روانش می گذارد (البته نه به مقدار اثر حرام) و نیز موجب کم شدن اجر و ثواب آخرتی هم می باشد؛ مثلاً از جمله مکروهات پرخوری، در حال سیری چیزی خوردن است (در صورتی که ضرر معتدبه نداشته باشد و گرنه حرام می باشد) و پرخوابی و پرگویی (در صورتی که سخن حرام نباشد و گرنه یک کلمه اش هم حرام است). در سوره اعراف می فرماید:

«بخورید و بیاشامید و اسراف و زیاده روی نکنید، جز این نیست

که خداوند، اسراف کنندگان را دوست نمی دارد.» (۱)

حضرت صادق علیه السلام می فرماید:

«خداوند، هر پرخور و پرخوابی را دشمن می دارد.» (۲)

---

۱- ﴿... وَكُلُوا وَأَشْرَبُوا وَلَا تُسْرِفُوا إِنَّهُ لَا يُحِبُّ الْمُسْرِفِينَ﴾ اعراف: ۳۱.  
 ۲- إنَّ اللهَ يَبْغِضُ كَثْرَةَ الْأَكْلِ وَكَثْرَةَ النَّوْمِ (فروع کافی: ۶ / ۲۶۹ و ج ۵ / ۴۸).

پیغمبر ﷺ می فرماید:

«بر تو باد به خاموشی زیاد! زیرا سکوت، دورکننده شیطان است و یاری کننده تو است بر دینداری ات».<sup>(۱)</sup>

روایت در نکوهش زیاده روی در خوردن و خوابیدن و پرگویی بیهوده و همچنین در ستایش میانه روی در هر سه، بسیار است. مجملأً باید دانست که میانه روی در هر سه (خفتن، خوردن، گفتن) برای تزکیه نفس و نظافت دل و طلوع نور فطرت، تأثیر به سزایی دارد و علاوه بر این، تجربه و وجدان بزرگتر گواهی است بر درستی این گفتار.

### نیاز وقت سحر و لذت مناجات

خواننده عزیز! آزمایش کن و شبی در خورد و خواب، اقتصاد کن و سحر برخیز و چند رکعت نماز بخوان و با پروردگارت راز و نیاز نما و به یک شب و دو شب اکتفا مکن. بلکه آن را عادت خود قرار ده آنگاه قرب آفریدگارت را خواهی دانست و شیرینی یاد او را خواهی چشید و مقامات روحانی را تا حدی خواهی فهمید.

---

۱ - وعلیک بطول الصمت فإِنَّه مطرودة للشیطان و عون لك علی أمر دینك (سفینة البحار: ۲ / ۵۰).

اندکی صرفه بکن در خواب و خور ارمغان بهر ملاقاتش بسر  
شو قلیل النوم مما يهجعون باش در اسحار از يستغفرون<sup>(۱)</sup>

شب زنده‌داری و روزه‌داری، اسلحه‌های مؤمن

حضرت صادق علیه السلام می فرماید:

«بین بنده و خدا هیچ پرده‌ای تاریکتر و ترسناکتر از نفس و هوا  
(یعنی میلها و خواهشهای باطل نفس) نیست و برای از بین بردن این دو  
(یعنی روحانی شدن و از قید هوا آزاد شدن) وسیله‌ای به مانند احتیاج  
به سوی خدا (یعنی غیر خدا را ذاتاً و صفتاً و فعلاً محتاج به خدا ببیند)  
و خشوع برای خدا و گرسنگی در روز و بیداری در شب نیست.»<sup>(۲)</sup>  
حذر از پیروی نفس که در راه خدا

مردم افکن تر از این غول بیابانی نیست<sup>(۳)</sup>

سخت است ولی می‌ارزد

تزکیه نفس؛ یعنی پاک کردن خود از انواع آلودگیهای معنوی

---

۱ - مولوی.

۲ - ولا حجاب اعظم و أوحش بین العبد و بین الرب من النفس والهوی  
ولیس لقتلها فی قطعها سلاح وآلة مثل الافتقار إلى الله والخشوع والجوع  
والظماء بالنهار والشهر باللیل ... (سفینة البحار: ۲ / ۶۰۳).

۳ - سعدی.

برطبق دستور شرع مقدّس که مجملاً به آن اشاره شد، هر چند بسیار دشوار و بر نفس گران است، ولی چون تنهاراه خوشبختی و رستگاری<sup>(۱)</sup> و یگانه وسیله رسیدن به حیات پاکیزه انسانی است،<sup>(۲)</sup> پس باید زحمت کشید و رنجها برد تا نفس تزکیه شده به دست آید، به امید آن که به خوشبختی همیشگی رسید.

نابرده رنج گنج میسر نمی شود

مزد آن گرفت جان برادر که کار کرد<sup>(۳)</sup>

البته از آن بهره مندیهایی که نصیب انسان می شود، از حیات طیبه انسانی و ثوابهای الهی، تمام ناراحتیهایی که دیده و رنجهایی که کشیده است، جبران می شود.<sup>(۴)</sup>

### تحلیه به فکر و ذکر

پس از برطرف کردن موانع خداشناسی، باید به دو چیز مداومت نماید؛ فکر و ذکر. در سوره آل عمران می فرماید:

«به درستی که در آفرینش آسمانها (و کواکبی که بر سر ما سایه

۱- ﴿قَدْ أَفْلَحَ مَنْ زَكَّاهَا﴾ شمس: ۹.

۲- ﴿... فَلْتَحْيِيَنَّهٗ رَحِيْرًا طَيِّبَةً...﴾ نحل: ۹۷.

۳- سعدی.

۴- ﴿كُلُّوْا وَاشْرَبُوْا هَنِيْئًا بِمَا اَسْلَفْتُمْ فِى الْاَيَّامِ الْخَالِيَةِ﴾ حاقه: ۲۴.

افکنده‌اند، با آن همه اسرار و شگفتیها) و (در آفرینش) زمین (که بر آن زندگی می‌کنیم، با این همه آفریده‌های شگفت) و در کوتاهی و بلندی شب و روز (با نظم تخلّف‌ناپذیر) نشانه‌ها و دلیلهای خداوندی است برای صاحبان خرد و اندیشه؛ آنان که خدا را یاد می‌کنند در حال ایستادن و نشستن و هنگام خوابیدن (و استراحت کردن؛ یعنی در همه حالات، به یاد خداوند) و در کیفیت آفرینش آسمانها و زمین اندیشه می‌کنند (و به وسیله تفکر، می‌فهمند که جهان بزرگ آفرینش، بیهوده خلق نشده بلکه برای غرض مهمی است و آن رسیدن انسانی است به مقام معرفت و بندگی و در نتیجه رسیدن به سعادت همیشگی) پس می‌گویند: پروردگارا! این جهان آفرینش را بیهوده نیافریدی و تو پاکی (از این که کار بیهوده کنی) پس ما بندگان را از سختی آتش نگهدار (و به راه معرفت و بندگی راهنمایی فرما و ثابت بدار).» (۱)

### اندیشه در آفرینش آسمانها و زمین

«آیا ایشان در نفسهای خود اندیشه نمی‌کنند که خداوند (این

---

۱ - «إِنَّ فِي خَلْقِ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ وَاخْتِلَافِ اللَّيْلِ وَالنَّهَارِ لَآيَاتٍ لِّأُولِي الْأَلْبَابِ \* الَّذِينَ يَذْكُرُونَ اللَّهَ قِيَمًا وَقُعُودًا وَعَلَىٰ جُنُوبِهِمْ وَيَتَفَكَّرُونَ فِي خَلْقِ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ رَبَّنَا مَا خَلَقْتَ هَذَا بَطْلًا تُسَبِّحُكَ فَقِنَا عَذَابَ النَّارِ» آل عمران: ۱۹۱ - ۱۹۰.

جهان پهناور آفرینش) آسمانها و زمین را (و آنچه در بین آنهاست) نیافریده است، مگر به حق (برای نتیجه ثابت و زوال ناپذیر) و مدّتی که (در علم خداوندی) معین است (و چون اجل عالم رسید، نیست و نابود شده و سرانجامش عالم آخرت است که فنا ناپذیر می باشد) و به درستی که بیشتر مردمان به دیدار پروردگارشان در سرای آخرت و رسیدن به پاداش کردارهایشان کافرند». (۱)

### پیشرفت دنیوی و عقبگرد معنوی

خواننده عزیز! خوب در این آیه شریفه تأمل نما، اینها در دنیا دانا و بینايند. ظاهر زندگانی دنیا را می دانند و از باطن آن و سرانجامش و خلاصه آخرت، بی خبرانند. (۲)

آیا اکثریت بشر امروز، غیر این هستند که دانشهایشان همه راجع به عالم دنیا است و زندگی مادی و کمتر موضوعی است که در آن پیشرفت شگفت انگیزی نکرده باشند؟ مثلاً در علم کشاورزی،

---

۱ - ﴿أَوَلَمْ يَتَفَكَّرُوا فِي أَنفُسِهِمْ مَّا خَلَقَ اللَّهُ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضَ وَمَا بَيْنَهُمَا إِلَّا بِالْحَقِّ وَأَجَلٍ مُّسَمًّى وَإِنَّ كَثِيرًا مِّنَ النَّاسِ بِلِقَائِ رَبِّهِمْ لَكٰفِرُونَ﴾  
 روم: ۸.

۲ - ﴿يَعْلَمُونَ ظَهْرًا مِّنَ الْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَهُمْ عَنِ الْآخِرَةِ هُمْ غٰفِلُونَ﴾  
 روم: ۷.

درختکاری، گیاه‌شناسی، به راستی به حدّ کمال رسیده‌اند و در علم طب و جراحی و راه تشخیص درد و دوی بدن انسانی، پیشرفتهای شگفت‌انگیز نموده تا جایی که قلب را جراحی، یا تبدیل می‌کنند و در صنعت و اختراع و تأمین وسایل زندگی این عالم، چیزها دانسته و یافته‌اند که پیش از این به خیالشان نمی‌گذشت تا چه رسد باور کنند، تا جایی که از زمین گذشته و فضا را تسخیر کرده‌اند و از مسافت ۳۲۲ هزار کیلومتر گذشته به کرهٔ ماه قدم گذاشتند، ولی متأسفانه با این همه دانشهایی که از ظاهر این جهان به دست آورده‌اند، از باطن و پدید آورندهٔ آن خبری ندارند و فنا و زوال این عالم را باور ندارند، با این که محققین همین دوره دانسته و گفته‌اند که: زمین را اجل و عمری است که چون به آن برسد، نابود و متلاشی می‌گردد. و گفته‌اند: منظومهٔ شمسی ما، در سنین پیری است.

از همه ظاهرتر، فنای هر فردی است که این جا هیچ کس ماندنی نیست، ولی اصلاً این معنی به دل آنها اثر نمی‌کند تا به فکر زندگی پس از مرگ بیفتند.

### پس جهان دیگری در پیش است

و نیز تفکر نمی‌کند که آفرینش این جهانی که سراسر آن حکمت



است، برای غرض مهم و نتیجه ثابتی است و آن این است که: این جهان فانی را یک جهان باقی در پیش است تا انسانهایی که از زندگی سرسام آور این جهان، رهایی یافتند، به آن جهان وارد شده به تمام خوشی برسند؛ یعنی به یک راحتی برسند که هیچ ناراحتی در پی نداشته باشند و به لذتی که هیچ ناکامی و سروری که هیچ اندوهی به آن نباشد.

### جهان آفرینش برای معرفت حق

خلاصه مطلب، بشر باید در دستگاه آفرینش از آسمانها و آنچه در آن است، تفکر کند<sup>(۱)</sup> تا بداند خلقت هر جزء کوچکی از اجزای آفرینش دارای غرض و حکمتی است، پس همه جهان آفرینش هم برای غرض مهمی است، برای پیدا کردن آن غرض مهم، پس از مراجعه به کلمات خداوند و رسول خدا ﷺ و اهل بیت او علیهم السلام فهمیده می شود که:

«جهان آفرینش برای انسان و انسان نیز برای شناسایی خدا و بندگی اش آفریده شده است و معرفت و عبودیت، به منزله دو بال برای اوج گرفتن به مقام علوی و رسیدن به زندگانی پاکیزه انسانی است که در آن است لذتها و بهجت هایی که چشمی ندیده و گوش

۱- ﴿قُلْ أَنْظَرُوا مَاذَا فِي السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ...﴾ یونس: ۱۰۱.

نشینده و به دلی نگذشته است» (۱).

هیچ کس نداند که چه ذخیره کرده‌اند برایشان از نعمتهایی که

موجب روشنی چشم است، پاداش آنچه عمل کردند» (۲).

و به عبارت دیگر، غرض خداوند از ایجاد انسان و آفرینش جهان

فانی و باقی:

أولاً وبالذات، ظاهر ساختن صفات جمالی؛ یعنی قدرت بی

پایان و فضل و جود و کرم خداوند است که کمال آنها در مورد نیکان

و صاحبان ایمان از بشر در عالم آخرت آشکار خواهد شد و آنچه در

دنیاست برای نمونه است.

۱ - ﴿فَلَا تَعْلَمُ نَفْسٌ مَّا أُخْفِيَ لَهُم مِّن قُوَّةٍ أَعْيِنِ جَزَاءَ بِمَا كَانُوا يَعْمَلُونَ﴾

سجده: ۱۷.

۲ - شیخ بهایی - علیه الرحمه - شأن انسان را در عالم هستی و مقامی که

باید به آن برسد خوب بیان می‌فرماید:

وی زبده عالم کون و مکان

خورشید مظاهر لاهوتی

در چاه طبیعت تن مانی؟

قانع به جزف ز درّ عدنی؟

ای یوسف مصر برای از چاه

سلطان سریر شهود شوی

به زخارف عالم حس مغرور

پیوسته به لهو و لعب دلشاد

به چه بسته دل و به که هم نفسی؟

ای مرکز دایره امکان

تو شاه جواهر ناسوتی

تا کی ز علایق جسمانی

تا چند به تربیت بدنی؟

صد ملک ز بهر تو چشم به راه

تا والی مصر وجود شوی

ز معارف عالم عقلی دور

از موطن اصلی ناری یاد

یک دم به خود آی و ببین چه کسی؟

ثانیاً وبالفرض، ظهور صفات جمالی حق؛ یعنی عدل حقیقی و قهر شدید خداوند است که در مورد اشرار و کفار از افراد بشر، آشکار می شود (توضیح بیشتری برای این مطلب، در محل مناسبی ذکر می شود). آیات قرآنی در امر به تفکر و تعقل و نظر کردن و تدبّر نمودن، بسیار است و در آنچه ذکر شد، کفایت است.

### اندیشه در آفرینش بهترین عبادتها

امیر المؤمنین علیه السلام می فرمود:

«آگاه ساز دلت را با اندیشه نمودن؛ نَبّه بالفکر قلبك». (۱)

و حضرت صادق علیه السلام می فرماید:

«بهترین عبادتها ادامه فکر در خدا و قدرت اوست». (۲)

و حضرت رضا علیه السلام می فرماید:

«عبادت، زیادی نماز و روزه نیست، جز این نیست که عبادت،

تفکر در کار خداوند است». (۳)

و نیز از حضرت صادق علیه السلام مروی است که:

۱ - وسائل الشیعه: ۱۵ / ۱۹۵.

۲ - أفضل العبادة إدمان التفکر فی الله وفي قدرته (اصول کافی: ۲ / ۵۵).

۳ - ليس العبادة كثرة الصلاة والصوم، انما العبادة التفکر فی أمر الله

(اصول کافی: ۲ / ۵۵).

«بیشتر عبادت ابی ذر، در اندیشه کردن و عبرت گرفتن بود (و حضرت می فرمود): یک ساعت اندیشه کردن بهتر از یک سال عبادت کردن است، جز این نیست که صاحبان عقل و اندیشه پند می گیرند.» (۱)

شاید این حدیث اشاره به این باشد که یک ساعت اندیشه کردن در صنع الهی، گاه می شود معرفتی بهره اش می شود که از یک سال عبادت بدون اندیشه به آن معرفت نمی رسد.

حضرت امیر المؤمنین علیه السلام می فرماید:

«و اگر در توانایی بزرگ و نعمت سترگ خدا می اندیشیدند، بی گمان به راه راست (خداشناسی) بر می گشتند و از شکنجه های دوزخ، می هراسیدند.» (۲)

یعنی می فهمیدند پشت این عالم، سرای جزا و ثواب و عقاب است و از آن می ترسیدند.

### رشته های گوناگون اندیشه

اندیشه کردن، [انسان را] به نیکویی و به کار بستن آن و ا می دارد.

- ۱- کان أكثر عبادة أبي ذر رضي الله عنه التفكر والاعتبار، تفكر ساعة خير من عبادة سنة ﴿إِنَّمَا يَتَذَكَّرُ أُولُو الْأَلْبَابِ﴾ (بحار الأنوار: ۷۱ / ۳۲۷ و ۳۲۳).
- ۲- ولو فكروا في عظيم القدرة وجسيم النعمة لرجعوا إلى الطريق وخافوا عذاب الحريق (نهج البلاغه: خطبة ۱۸۵).

مجلسی در شرح این حدیث می‌فرماید:

«تفکری که در این حدیث رسیده شامل همهٔ اقسام اندیشه‌های درست است؛ مانند: اندیشه در بزرگی خدا که انسان را به ترس و اطاعت او وا می‌دارد و مانند اندیشه در از بین رفتن دنیا و لذت‌های آن که انسان را به ترک و کناره‌گیری از آن وا می‌دارد و مانند تفکر در سرانجام مردمان خوبی که در گذشته بودند که انسان را به پیروی از آثار و کردار آنان وا می‌دارد و مانند اندیشه در انجام گناهکاران و بد کرداران که موجب پرهیز کردن از کار آنها می‌شود و همچنین تفکر در عیب‌های نفس و آفات آن که موجب توجه به اصلاح آن می‌شود و مانند تفکر در اسرار عبادات و هدف‌های آن که سبب می‌شود آن را به وجه بهتر بیاورد و مانند فکر کردن در درجات عالی آخرت که انسان را به تحصیل آن وا می‌دارد و مانند فکر در احکام و مسائل شرعی که انسان را به عمل کردن به آن می‌خواند و همچنین تفکر در خوبی‌های پسندیده که انسان را به تحصیل و آراسته شدن به آن می‌خواند.»<sup>(۱)</sup>

پیشینیان کجایند؟

حسن صیقل گوید:

۱- التّفکّر يدعو إلى البرّ والعمل به (اصول کافی: ۲ / ۵۵).

به حضرت صادق علیه السلام عرض کردم: این که مردم روایت می کنند (از رسول خدا صلی الله علیه و آله) که اندیشه کردن یک ساعت، از یک شب زنده داری بهتر است چگونه فکری است؟

امام علیه السلام فرمود: به ویرانه یا به خانه ای می گذرد، پس بگوید: کجایند آنها که در تونشیمین داشتند؟ کجایند آنها که تو را ساختند؟ چه شده است تو را که سخن نمی گویی؟ (سخن گو در تو نیست و همه رفته اند).<sup>(۱)</sup> از آنچه گذشت، برتری اندیشه و مراتب و انواع آن دانسته می شود و چون تنها وسیله معرفت خداوند، «تفکر» است، راه فکر کردن، به طور مختصر، یادآوری می شود.

### راه اندیشه و خداشناسی

هر موجودی را که انسان می بیند، از کوچک و بزرگ، باید جهت آیت (نشانه و دلیل خدا) بودن آن را متوجه شود<sup>(۲)</sup> به این که اندیشه نماید:

۱ - قال: سئلت ابا عبد الله علیه السلام عما يروى الناس ان تفكر ساعة خير من قيام ليلة، قلت: كيف يتفكر؟ قال علیه السلام: يمر بالخربة أو بالدار فيقول: اين ساكنوك؟ اين بانوك؟ مالك لا تتكلمين؟ (اصول کافی: ۲ / ۵۴).

۲ - ولتر، مشهورترین فلاسفه و نویسندگان فرانسه (۱۶۹۴ - ۱۷۷۸) که از بزرگترین عقول بشری به شمار است، در کتاب خود (قاموس فلسفی) می نویسد: راه طبیعی برای رسیدن به معرفت خدا و شایسته ترین روشها برای پرورش مدارک و مشاعر عمومی این است که: مطالعه و دقت خود را تنها در نظام ←

هر پدیده‌ای، پدید آورنده‌ای دارد؛ هر جنبنده‌ای، جنباننده‌ای می‌خواهد و چون در هر موجودی، حکمت و غرض و منفعت‌هایی می‌بیند، پس می‌فهمد که صاحب عالم، دارای اراده و دانایی و توانایی بی‌نهایت است، خصوصاً با اندیشه در موجوداتی که دارای اراده و دانایی و توانایی‌اند؛ مانند حیوانات، یا بالاتر، انسان.

آیا انسانی که دارای اراده و شعور است و پدیده‌ای است از پدیده‌های جهان آفرینش، پدید آورنده این انسان، فاقد اراده و شعور است؟ در حالی که این اراده و شعور انسان نیز پدیده‌ای است از آفریدگار جهان هستی.

### نگاه از روی عادت، نه عبرت!!

چیزی که هست، چون انسانی، زمانی که از مادر زاییده می‌شود

→ آفرینش محصور نسازیم بلکه خاطر و ذهن خود را به مقاصد و حکمتها که هر یک از موجودات برای آن آفریده شده‌اند متوجه کنیم.  
باز می‌نویسد:

من چون در ساعتی می‌نگرم که عقربک آن، اوقات مختلف را نشان می‌دهد، ناچار به آن نتیجه می‌رسم که قطعاً عقل و فکری، چرخهای این دستگاه را مرتب ساخته است که در اثر آن نظم و ترتیب، عقربک می‌تواند اوقات و ساعات را معین کند و همچنین وقتی در اعضای بدن می‌نگرم، چنین نتیجه می‌گیرم که قطعاً عقلی این اعضا و اجزا و جهازها را منظم ساخته و برای زندگی آماده کرده است ... (فرهنگ قرآن: ۳۵۶).

و بینایی پیدا می‌کند و موجودات این جهان را می‌بیند، قوه تمیز و عقل ندارد که سازنده آنها را بشناسد و چون به حدّ عقل می‌رسد، در اثر این که چندین سال، همه زوزه این موجودات را می‌دیده بدون این که عبرت بگیرد، دیگر موجودی برایش بزرگی و اهمّیت و نشانه دانایی و توانایی بی نهایت خداوندی را ندارد.

شاهد این مطلب این است که: اگر موجود تازه‌ای که ندیده ببیند، فوراً می‌گوید:

«الله اکبر! بزرگ است خداوند! چه آفریده شگفتی دارد!»، در

حالی که آفرینش خودش شگفت آورتر است.

بالجمله وظیفه انسانی پس از رسیدن به حدّ عقل، آن است که هر موجودی را که می‌بیند، جهت آیت بودن آن را متوجّه باشد و آن را نشانه توانایی و دانایی خداوند بداند.

و چه بسیار نشانه‌های (قدرت و حکمت و توحید خداوند) که در آسمانها و زمین است بر آنها می‌گذرند، در حالی که ایشان از آنها روی گردانند و از اندیشه کردن در آنها صرف نظر می‌کنند تا به وسیله آنها خدا را بشناسد. باید در کتاب آفرینش به دقت بررسی کرد تا به بزرگی و یگانگی صاحب آن دانا گردید.

به نزد آن که جانش در تجلّی است همه عالم کتاب حق تعالی است (۱)



### توحید مفضل را بخوانید

برای آشنایی و تمرین اندیشه در آیات الهی، کتاب شریف «توحید مفضل» که فرمایشات امام صادق علیه السلام در ضمن چهار مجلس است و در بیان آیات خدا در آسمان و زمین و آنچه در آن است و بیان نشانه‌های توانایی و دانایی خداوند در آفرینش بشر می‌باشد، مخصوصاً مطالعه کنید و از مطالب آن بهره‌مند گردید.

### [چند داستان کوتاه]

در این جا برای زیادی بصیرت در راه اندیشه چند داستان کوتاه یادآوری می‌شود.

#### الف - گفتگوی علی بن میثم با مرد ملحد

علی بن میثم از علمای شیعه و همزمان مأمون عباسی بوده است. شیخ مفید نقل فرموده که:

«روزی علی بن میثم، بر حسن بن سهل وزیر مأمون وارد گردید در حالی که یکی از ملاحده (بی دینها و منکرین خدا) در پهلوی حسن نشسته بود و مردم از او زیاد احترام می‌کردند و او را گرامی می‌داشتند و گوش به سخنان باطله او می‌دادند.

علی بن میثم را سخت ناراحت کرد، پس گفت: امروز چیز عجیبی دیدم.

گفتند: چه دیدی؟

گفت: امروز، کنار دجله دیدم یک کشتی بدون ملاح (ناخدا و کشتیان) مردم را سوار کرده این طرف پیاده می‌کند، در حالی که کشتیان نداشت.

آن مرد ملحد گفت: ای وزیر! گوش به حرف این شخص نده؛ زیرا عقل خود را از دست داده و دیوانه شده است.

وزیر گفت: چرا؟

ملحد گفت: می‌گویند کشتی که چوب و جماد است و عقل و شعور و چاره جویی ندارد، مردم را به خودی خود بدون کشتی بان از آب عبور می‌دهد.

علی بن میثم رو به آن ملحد نموده و گفت: چگونه است که حرکت منظم کشتی را بدون کشتیان محال می‌دانی و مرا از گفتن آن دیوانه می‌خوانی، ولی حرکت منظم آفتاب و زمین و سایر کرات آسمانی، با موجودات در آنها که سرتاسر حکمت و نظم است، بدون سرپرست و پروردگار دانستن را محال نمی‌دانی و خود را عاقل می‌خوانی؟

آن ملحد، شرمسار و تسلیم گردید و دانسته شد که داستان ساختگی کشتی، وسیلهٔ هدایت او بود».

### ب - سفیده و زردهٔ تخم مرغ

ابو شاکر دیصانی - که مردی زندق و منکر خدا بود - بر امام صادق علیه السلام وارد شد و گفت: «ای جعفر بن محمد! مرا به پروردگار راهنمایی کن.

حضرت فرمود: بنشین، نشست.

بیچه‌ای در آن جا بود و با تخم مرغ، بازی می‌کرد. حضرت فرمود: بیچه! این تخم را به من بده. بیچه آن تخم مرغ را داد، پس به دیصانی فرمود:

نگاه کن این تخم مرغ را که مانند قلعهٔ محکمی است و پوست ضخیم و محکمی آن را پوشانیده و در زیر آن، پوستهٔ نازک است و در داخل آن سفیدهٔ روانی است که (مانند نقره است) وسط آن زردهٔ مایع (بمانند طلا) موجود است نه زرده داخل سفیده می‌شود و نه سفیده داخل زرده، نه چیزی داخل آن می‌گردد و نه چیزی از داخل آن بیرون می‌شود و معلوم نیست که از داخل آن، حیوان نر بیرون می‌آید، یا ماده و یا چون شکافته گردید، جوجه‌ای مانند طاووس به رنگهای

گونگون که در پره‌های اوست، از میان آن بیرون می‌آید.  
 ای دیصانی! آیا برای پیدایش این تخم مرغ [با] چنین خصوصیتی،  
 تدبیرکننده‌ای دانا و آفریننده‌ای توانا می‌دانی، یا این که خود به  
 خود پیدا شده؟

ابو شاکر دیصانی سر به زیر انداخت و مدتی اندیشه کرد ناگه سر  
 برداشت و گفت: أَشْهَدُ أَنْ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ وَحْدَهُ لَا شَرِيكَ لَهُ ...؛ گواهی  
 می‌دهم بر یگانگی خداوند عالم که شریکی ندارد و گواهی می‌دهم  
 که محمد ﷺ بنده و فرستادهٔ اوست و تو پیشوا و حجّت خدا بر مردم  
 هستی و من از آن عقیده‌ای که داشتم، توبه می‌کنم». (۱)

### ج - کلمات خدا بی پایان است

ناگفته پیداست اگر بنا شود نشانه‌های خدا و گواه‌های یکتایی  
 او به رشتهٔ تحریر در آید، اگر درختها قلم و دریاها مرکب شود،  
 قلمها تمام و دریاها پایان می‌پذیرند، ولی کلمات و آیات الهی،  
 تمام نمی‌شود؛ زیرا هر موجودی، کلمه‌ای است از کلمات الهی که  
 گواهی دهنده بر دانایی و توانایی و یگانگی آفرینندهٔ خود و نامتناهی  
 بودن او و صفاتش می‌باشد.

برگ درختان سبز در نظر هوشیار

هر ورقش دفترست معرفت کردگار (۱)

### د- قدرت فوقی در کار است

خواننده عزیز! خوب در حالات خود و دیگران تأمل کن؛ چه بسیار کارهایی که بشر قصد جدی برای انجام دادن آن دارد و به فاصله کمی آن قصد، نیست می شود و چه بسیار اموری که بر ترک آن، قصد جدی دارد و نمی شود.

چه کارهایی که مقدمات آن را فراهم کرده به طوری که رسیدن نتیجه و پیدایش آن، امر قطعی است لکن واقع نمی شود بلکه گاهی ضد آن واقع می شود.

آیا این فسخها و نقضها و مخالفتها شاهد بزرگی بر قدرت فوق و قاهر پروردگار عالمیان نیست؟ چنانچه در بحث شرک گذشت.

اگر محول حال جهانیان نه قضاست

چرا مجاری احوال برخلاف رضاست

هزار نقش بر آرد زمانه و نبود

یکی چنانچه در آئینه تصور ماست

---

۱- در دیوان سعدی چنین است:

برگ درختان سبز پیش خداوند هوش هر ورقی دفترست معرفت کردگار

کسی ز چون و چرا دم همی نیارد زد

که نقش بند حوادث و رای چون و چراست (۱)

### [چند داستان مشهور دینی]

برای مزید بصیرت، به چند داستان مشهور دینی اشاره می شود.

#### ۱- شَدَادِ بَهشتی که ساخت نمی بیند

خلاصه داستان شَدَاد به تفصیلی که در تواریخ ثبت است، از این قرار است که:

به فرمان او شهری ساختند که اطرافش چهل فرسخ بود و ساختمانهای آن، خشتی از طلا و خشتی از نقره و درختانی ترتیب داده بود از زر سرخ و سیم سفید و به جای میوه ها جواهر به کار برده بود و به جای سنگریزه در جویها لؤلؤ و مرجان ریختند.

چون پایان یافتن و آمادگی آن را به شَدَاد خبر دادند، برای استراحت در آن (و افتتاح آن) حرکت کرد ولی پیش از آن که در آن گام گذارد، اجلش رسید و مُرد.

#### ۲- [فرعون] بنی اسرائیل را تعقیب می کند، ولی ...

فرعون با ششصد هزار نفر، حضرت موسی عَلَيْهِ السَّلَام و بنی اسرائیل را

تعقیب کرد تا آنها را بگیرد و شکنجه دهد و چیره شدنش بر ایشان به نظر، قطعی می‌رسید؛ چون به رود نیل رسید، از همان دوازده راهی که برای بنی اسرائیل باز شد و عبور کردند، فرعون با لشکرش وارد شدند و چون همه آنها در این راهها قرار گرفتند، به امر خداوند، آنها بر آنها ریخته شد و همه غرق شدند.

### ۳- نمرود، ابرهه، سلیمان

- نمرود، به قصد کشتن حضرت ابراهیم علیه السلام آن حضرت را در آتش افروخته افکند، ولی ابراهیم نسوخت و به سلامت بیرون آمد و عاقبت خودش به وسیله ناتوانترین آفریده‌ها؛ یعنی پشه مُرد.

- ابرهه با لشکر بسیار و فیله‌های جنگی، به قصد خراب کردن کعبه معظمه رو به مکه آمد، ولی به مقصود نرسید و خداوند، ابابیل (پرستو) را فرستاد که با هر یک، سه دانه ریگ بود و بر آنها انداختند و همه را هلاک کردند.

- حضرت سلیمان علیه السلام یک روز فرمود:

«امروز می‌خواهم راحت باشم، کسی به من مراجعه نکند»  
و پشت بام قصر رفت و بر عصا تکیه نمود، در همان حال ملک الموت جان او را گرفت.

## پیشگفتار

### اگر مؤمن آید به خدا توکل کنید

از لوازم قطعی ایمان به خدا، «توکل بر اوست» و این حقیقت از دقت در معنی ایمان آشکار می‌شود؛ اگر خدای را شناخت و به علم و قدرت و محبت و عطف بی‌پایانش به بندگانش و مصالح و مفاسد آنان، آگاه گردید، چگونه کار خودش را به او واگذار نکند و بر غیر او تکیه نماید؟ این معنی را عقل حکم می‌کند و قرآن و اخبار اهل بیت علیهم‌السلام نیز بر این حکم عقلی گواه و گویاست.

در قرآن مجید صریحاً می‌فرماید:

«بر خدا توکل کنید اگر مؤمن هستید».<sup>(۱)</sup>

اگر ایمان دارید، لازمه ایمان به خدا تکیه کردن به او در جمیع

امور است.

---

۱- ﴿... وَعَلَى اللَّهِ فَتَوَكَّلُوا إِنَّ كُنْتُمْ مُؤْمِنِينَ﴾ مائده: ۲۳.



## توکل از موضوعات مهم دینی

کتاب حاضر که مجموعه‌ای از بیانات شهید بزرگوار آیه الله سید عبدالحسین دستغیب است و عمده آن از کتاب استعاذه آن بزرگوار گردآوری شده است، گنجینه‌ای جالب از این موضوع مهم دینی است که برای اهلش چقدر نافع خواهد بود. راستی با مطالعه این کتاب، تا حدی به احاطه علمی و تسلط آن عزیز، به اخبار و موضوعات دینی، پی می‌بریم که چگونه در یک موضوع «استعاذه»، ۳۵ مجلس، سخنرانی می‌کند و از شرایط و ارکان و خصوصیات آن از روی مدارک قطعی و آیات و اخبار، بحث می‌کند.

## استعاذه حقیقی از متوکل

[شهید دستغیب] یکی از ارکان پناهندگی حقیقی به خدا را در «توکل» می‌داند. استعاذه حقیقی آن وقت پیدا می‌شود که از شخص «متوکل» سرزند. چگونه می‌توان پذیرفت کسی تکیه‌اش به غیر خدا باشد، تکیه‌اش به اسباب، از مال و مقام و بستگان باشد، آنگاه در شداید و مشکلات مادی، یا امور معنوی، به خدا پناهنده گردد؟ شهید بزرگوار، حقیقت توکل و ویژگیهای شخص متوکل را با چه

بیان ساده و شیرینی پیاده می‌کند و می‌فهماند که توکل به راستی لازمهٔ ایمان به خداست.

### کدام وکیل از خدا بهتر؟

شرایط وکیل را علم و قدرت و دلسوزی برای موکل می‌داند. کسی را باید وکیل گرفت که نسبت به مورد وکالت، آگاهی کافی داشته باشد و از عهدهٔ انجام وکالت به خوبی بر آید و نسبت به موکل خود دلسوز باشد و خیر او را بخواهد.

آن وقت نتیجه می‌گیرد کدام وکیل از خدا داناتر و توان‌تر و دلسوزتر نسبت به آفریده‌هایش می‌باشد. حالا که چنین است، پس چرا بر او تکیه نکنیم؟ آیا نیرویی جز نیروی الهی و حول و قوه‌ای جز حول و قوهٔ او سراغ داریم؟ آیا از غیر خدا کاری ساخته است؟ با این لطیفه‌ها که گاهی با ضرب المثل و داستان همراه می‌کند، حق مطلب را ادا می‌نماید.

امید است خوانندگان عزیز به خواندن تنها اکتفا نمایند بلکه همان‌گونه که آرزوی شهید بزرگوارمان از این بیانات و زحمتهایی که می‌کشید، این بود که دلی با خدای خودش آشنا شود، ایمانش زیادتر گردد و بر او تکیه نماید، در شداید و مشکلات، مأیوس نشود و به

قدرت لا یزال الهی، امیدوار باشد و به حق، هرکس بر خدا توکل نماید، خدا او را کافی است و کارش را به انجام می‌رساند،<sup>(۱)</sup> لذا این کتاب، برای عمل و پیاده کردن است، نه مجرد دانستن.

در خاتمه از زحمات آقای اسماعیل شفیع‌ی که در گردآوری این مجموعه وقت صرف کردند و زحمت کشیدند، تشکر می‌شود و امید است روح آن شهید بزرگوار از نشر این آثار، شادتر گردد و خوانندگان عزیز، او را و همراهان شهیدش را به دعای خیر یاد نمایند، بمنّه و کرمه.

شیراز - سید محمد هاشم دستغیب

به تاریخ ۶۳/۲/۲۵

---

۱ - ﴿... وَمَنْ يَتَوَكَّلْ عَلَى اللَّهِ فَهُوَ حَسْبُهُ إِنَّ اللَّهَ بَلِغُ أَمْرِهِ قَدْ جَعَلَ اللَّهُ لِكُلِّ شَيْءٍ قَدْرًا﴾ طلاق: ۳.

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

## [بخش دوم: توکل]

### توکل لازمه توحید افعالی

مبحث «توکل»، از مباحث مهمّ دین مقدّس اسلام است که حقیقت توحید به معنی توحید افعالی لازمه اش توکل بر پروردگار می باشد؛ یعنی شخص مسلمان کسی است که در جلب منفعت و دفع مضرت، تکیه اش به پروردگار باشد که معنی: «لا إله إلا الله ولا حول ولا قوة إلا بالله العلیّ العظیم» است، کلید در بهشت حوقله است، توحید افعالی است؛ یعنی یقین کند اسباب، استقلال ندارد تا خواست خدا چه باشد، مسبب الاسباب و سبب ساز را ببیند، سبب خلق کن را بشناسد. اثر را از مسبب ببیند، نه بالاستقلال از سبب.

دنبال سبب، یا تکیه به خدا

[انسان باید] عقب سبب برود لکن با تکیه به مسبب، در هر دو

جهت جلب منفعت و دفع مضرت، دنیوی و اخروی، قوت قلب و تکیه‌اش پروردگارش باشد، اگر خدا بخواهد و مصلحت باشد، این مال به دست من می‌آید و گرنه، نه، وکیل دارم، چه باک دارم، هرچه گفته مطابق گفته‌اش عمل می‌کنم.

فرمود: «عقب کار برو ولی نه از روی حرص و ولع. عقب سبب برو، ولی نزدیک محرّمات نشو». چطور اگر وکیل می‌گفت: در دادگاه حاضر شو، سند بیاور؛ چون وکیل گفته عمل می‌کردی، خودت را ناتوان دیدی، وکیل گرفتی و مطابق راهنمایش عمل می‌کردی.

### باید وکیل بگیری

ای انسان! تو عاجزی، نمی‌توانی در دنیا و آخرت به تنهایی بگذرانی، اگر تکیه داشته باشی، در هر خطر و ضرری و هر مشکلی، تزلزلی در تو پیدا نمی‌شود؛ زیرا تو وکیل داری، تکیه داری، مگر در تعقیب نمازهایت نمی‌خوانی:

«توکلت علی الحیّ الذی لا یموت».

کارهایم را به خدا واگذار کردم، اوست بهترین وکیلها، بهترین

یاورها:

«نعم الوکیل، نعم المولی ونعم النصیر».

### شیطان از [انسان] متوکل فرار می کند

مروری است: «وقتی که صبح، شخص می خواهد از خانه بیرون بیاید، شیاطین درب در، منتظرند. وقتی که بیرون آمد و گفت: آمنت بالله توکلت علی الله؛ خدایا! با تکیه به تو، عقب کار می روم، شیاطین فرار می کنند».

[اگر این جمله را] به فارسی هم بگویند، مانعی ندارد. عمده دل و جان است. راستی اگر به امید او باشد، بداند هر خطری و مشکلی که پیش آید، وکیلش قوی است و از او دور می کند، هر نفعی که مصلحتش باشد، به او می رساند، بالاتر از خدا وکیلی پیدا نمی شود، رأفت و رحمت و قدرت نامتناهی [دارد].

### خروج ابن زبیر پس از واقعه کربلا

عبدالله بن زبیر که از دشمنان سر سخت آل محمد علیهم السلام بود، به قدری که در خطبه نماز جمعه بر پیغمبر صلی الله علیه و آله نیز صلوات نمی فرستاد، وقتی که با اعتراض مواجه می شد، می گفت:

«صلوات بر پیغمبر بدون ذکر آل که باطل است و اگر هم آل محمد را ذکر کنم، از اطراف، گردنها را می کشند!» (۱)

خلاصه پس از قضیه کربلا در مکه خروج و دعوی خلافت و سلطنت کرد و از عراق هم عده‌ای تابعش شدند و کم‌کم کارش رونق به سزایی گرفت.

یزید بدبخت که منتظر بود پس از قتل حسین علیه السلام دیگر نفس کش پیدا نشود، به او خبر دادند که «ابن زبیر» حجاز را مسخر کرده است. ناچار شد مسلم بن عقبه و حصین بن نمیر را با قشون عظیمی به سوی حجاز روانه کند و دستور داد از راه مدینه بروید و تا توانستند در مدینه قتل عام و هتک نوامیس و غارت اموال نمودند!!

### پیکر روحانی در برابر زین العابدین علیه السلام

از یک طرف، فتنه ابن زبیر و از طرف دیگر، لشکرکشی یزید. زین العابدین علیه السلام که تازه از کربلا و آن قضایای جانگداز برگشته، این موضوع او را سخت ناراحت کرد، به قدری که خودش به ابو حمزه فرمود: «از خانه بیرون آمدم تا رسیدم به این دیوار و بر آن تکیه نمودم (در روایت، کلمه جدار دارد و ظاهراً دور مدینه بوده است) ناگاه مردی دیدم که دو قطعه لباس سفید پوشیده جلوم ظاهر شد و گفت: یا علی بن الحسین! مالی أراك کثیباً حزیناً.

تو را چه می‌شود؟ چرا اندوهناکی؟

أعلى الدنيا فرزق الله حاضر للبرّ والفاجر.

اگر غصه دنیا داری که خدا خوب و بد را روزی می دهد. گفتم:

نه، غصه دنیا ندارم، عرض کردم:

فعلى الآخرة فوعد صادق يحكم فيه ملك قادر.

اگر غصه آخرت و قیامت، تو را محزون کرده که وعده خدا حق

است (به تو عصمت داده ناراحتی نداشته باش).

گفتم: غصه ام هم برای این جهت نیست.

عرض کرد: پس برای چیست؟

گفتم: فتنه این زبیر (که عرض شد یکی فتنه خود او؛ چون دشمن

امام و شیعیان بود و دیگر قضیه لشکرکشی یزید و سپس لشکرکشی

حجاج به امر عبدالملک) پس خندید و گفت:

هل رأيت أحداً توكل على الله فلم يكفه؟ هل رأيت أحداً سئل الله

ولم يعطه؟!

آیا کسی را دیده ای که بر خدا توکل کند و خدا او را کفایت نکند؟

گفتم: نه.

گفت: آیا دیده ای کسی از خدا چیزی بخواهد و خدا به او ندهد؟

گفتم: نه و از نظرم پنهان گشت.»

و در ذیل روایت، مجلسی گوید که:

«این پیکر روحانی، یا ملکی بوده، یا حضرت خضر» (۱)



## مذاکرات برای تسکین قلب

مجلسی - علیه الرحمه - می گوید:

«اینها نقص مقام امامت نیست بلکه تذکرات و یادآوریهایی است که از طرف پروردگار عالم برای تسکین و قوت قلب امام پیدا می شود تا آرامشی حاصل کند، خلاصه نه نقص امام است. مثل این که به کسی که فرزندش مرده یا این که شخص دانشمند و مطلعی است، به او می گویند: صبر کنید، جوان حسین علیه السلام هم شهید شد و ... اینها تذکر است و موعظه و دلالت بر کوچکی، یا بزرگی طرف نمی کند، هرچند گوینده ناقص و شنونده کامل باشد، گاه می شود بچه حرفی می زند که انسان از گفته او متذکر و متنبه می شود.

﴿إِنَّهُ لَيْسَ لَهُ سُلْطٰنٌ عَلَى الَّذِينَ ءَامَنُوا وَعَلَىٰ رَبِّهِمْ يَتَوَكَّلُونَ﴾. (۱)

## توکل، نتیجه علم و حال و عمل است

علما و محققین در موضوع «توکل» فرموده اند:

«توکل در سه چیز پیدا می شود و آن، علم و حال و عمل است.»

که درباره هر یک باید مشروحاً مطالبی عرض شود؛ اما «علم»، تا

عالم نشود، هرگز توکل نصیبش نمی‌گردد و متعلق «علم» هم سه چیز است؛ یعنی باید «یقین» پیدا کند، نخست به قدرت بی‌پایان خداوندی که: «إِنَّهُ عَلَىٰ كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ وَقَادِرٌ عَلَىٰ كُلِّ شَيْءٍ».

در هر شدت و سختی که هیچ قوه و قدرتی، کاری از او نمی‌آید، برای خدا چیزی نیست، هیچ امری در نزد قدرتش اشکالی ندارد.  
«يَا مَنْ الْعَسِيرِ عَلَيْهِ سَهْلٌ يَسِيرٌ». (۱)

### دانایی و شفقت بر بندگان

دوم: دانستی به این که خداوند، عالم السرّ والخفیات است، همه چیز را می‌داند، آشکار و نهان برای او یکسان است.  
سوّم: «مَنْتَهَى الشَّفَقَةَ عَلَىٰ عِبَادِهِ».

یقین کند پروردگار، بنده‌اش را دوست می‌دارد. مؤمن، عزیز خداست. مادر چقدر به فرزندش علاقه دارد؟ این مهر هم از خداست. هزاران درجه بالاتر بلکه به مقدار نامتناهی، پروردگارت، از آن مهربان‌تر به تو است. ربّ است، تربیت فرموده و خلق نموده است. به مریوب و مخلوقش علاقه دارد. شواهد زیادی در نظر است. به مناسبت، روایتی مختصر از حیوة القلوب مجلسی نقل شود.

### [ملک] کوزه‌های نوح را می‌شکند

«پس از آن‌که حضرت نوح، نفرین کرد و همه کفار غرق شدند، ملکی در پیش او ظاهر شد. شغل نوح، کوزه‌گری بود. کوزه‌هایی از گل درست می‌کرد و پس از خشک کردن، می‌فروخت. ملک، کوزه‌ها را یکی یکی از نوح می‌خرید و پیش چشمش آنرا خرد می‌کرد و می‌شکست. نوح، خیلی ناراحت شد و به او اعتراض کرد که این چه کاری است می‌کنی؟

گفت: به تو نیامده است، من خریده‌ام و اختیارش را دارم.

نوح گفت: بلی لکن من آنرا ساخته‌ام، مصنوع من است.

ملک گفت: کوزه‌هایی ساخته‌ای، نه این‌که خلق کرده‌ای، اینک

من که آنرا می‌شکنم، تو ناراحت می‌شوی، [پس] چطور نفرین کردی که این همه خلق خدا هلاک گردند؟».

بنابر آنچه در علل الشرایع است: «پس از این قضیه از بس گریه

کرد نامش نوح گردید.».

### [خداوند] پس با مؤمنین چگونه است

این محبت خدا به حیوانات، این شفقت و مهر عمومی پروردگار

تا چه رسد به محبت خاصه و شفقت ویژه‌اش به اهل ایمان و تقوا،

دیگر محبتی است فوق این حرفها که در قرآن مجید آن را «محبوب خود» خوانده و چنین می فرماید که:

«خدا آنهارا دوست می دارد و ایشان هم خدا را دوست دارند.» (۱)

غرض علم به محبت و شفقت ربّ العالمین است. باید یقین

کنی که خدا تو را دوست دارد، آیا بهتر از خدا سراغ داریم؟

حالا که چنین است، پس چرا تکیهات را به خدای خود قرار

نمی دهی؟ آیا از خدای خود بهتری سراغ داری؟! آیا داناتر، تواناتر

و مهربان تر از خدا سراغ داری؟ کسی که خداوندی چنین بخشنده

و مهربان دارد، چرا به دیگری دل بندد و به دیگری جز او تکیه داشته

باشد؟ پروردگارا! تو دل ما را قوی دار که فقط امیدمان تو باشی، در هر

خطری بگوییم: یا الله! و در هر وسوسه شیطانی، بگوییم: یا رب!

«بر خدای توکل کنید، اگر مؤمن هستید.» (۲)

### شیطان را با متوکلین چکار؟

اگر قوت قلبت را به پروردگارت قرار دادی، اگر اهل توکل شدی،

شیطان به دلت راه پیدانمی کند، همان مثالی که ذکر شد؛ خیمه سلطنتی

۱- ﴿... فَسَوْفَ يَأْتِي اللَّهَ بِقَوْمٍ يُحِبُّهُمْ وَيُحِبُّونَهُ...﴾ مائده: ۵۴.

۲- ﴿... وَعَلَى اللَّهِ فَتَوَكَّلُوا إِنَّ كُنْتُمْ مُؤْمِنِينَ﴾ مائده: ۲۳.

که برافراشته باشد، سگ پاسبان، بیگانه‌ها را از این بارگاه طرد می‌کند، اما اگر کنیز، یا سلطان، آشنایی داشته باشد، تا از بیرون صدازد: ای صاحب خیمه! این سگ مرا آزار می‌رساند، نهیب قهرش او را دور می‌کند.

بلی اگر کسی با صاحب این عالم وجود، ربطی پیدا کرد، دل به او خوش داشت؛ یعنی بر او توکل کرد، راستی استعاذه‌اش حقیقت دارد و شیطان را به او راهی نیست.

### ترس بر دوستان خدا نیست

انسان، دشمن زیاد دارد و در هر مقامی که باشد، تا برسد به سر منزل مقصود، نزد پروردگار توانا. (۱) این همه دشمن را طرد کردن، آسان نیست، یگانه راهش توکل بر خداست. تو تکیه‌ات را قوی کن، تنها اعتمادات به خدایت باشد، هیچ ترسی بر تو نخواهد بود.

«به درستی که دوستان خدا نه ترسی بر ایشان است و نه ایشان اندوهناکند.» (۲)

### مانند کاه به هر طرف

بدبخت کسی است که بی تکیه و [بی] سرپرست باشد. پناهی

---

۱- ﴿فِي مَقْعَدِ صِدْقٍ عِنْدَ مَلِكٍ مُّقْتَدِرٍ﴾ قمر: ۵۵.

۲- ﴿أَلَا إِنَّ أَوْلِيَاءَ اللَّهِ لَا خَوْفَ عَلَيْهِمْ وَلَا هُمْ يَحْزَنُونَ﴾ یونس: ۶۲.

نداشته باشد، مانند کاهی است که به هر نسیمی متحرک می شود و به این طرف و آن طرف کشانده می گردد و تا شیطان هلاکش نکند، رهاش نمی سازد. برعکس، قوی کسی است که به قوی مطلق تکیه داشته باشد. عمری از ما گذشته مبادا از «توکل» بی بهره باشیم.

### عقبات بعد هم به خدا توکل کنیم

چنانچه در دنیا در برابر هر شدت و خطری باید تکیه داشته باشی، پس از مرگ، عقباتی که در پیش داری، همه جا به رب خود تکیه کنی. آن که همه شوونت به اوست و از اوست، همه کاره خودت گردانی؛ در قبر، برزخ، موافق، قیامت، همه و همه تکیه ات کسی باشد که تو را به این جاها آورد، از هیچ به وجودت آورد و سیر تکاملی تو را از مبدأ تا معاد، سرپرستی فرمود.

﴿... تَوْفِيقِي إِلَّا بِاللَّهِ عَلَيْهِ تَوَكَّلْتُ وَإِلَيْهِ أُنِيبُ﴾. (۱)

﴿إِنَّهُ لَيْسَ لَهُ سُلْطٰنٌ عَلَى الَّذِينَ ءَامَنُوا وَعَلَىٰ رَبِّهِمْ يَتَوَكَّلُونَ﴾. (۲)

### توحید در توکل

توکل و تکیه مؤمن تنها به خداست:

«بر خدا توکل کنید، اگر ایمان آورده‌اید.»<sup>(۱)</sup>

لازمه توحید این است که توکل هم تنها به او شود. از هیچ‌کس و هیچ چیز نترسد جز از خدا و به هیچ‌کس و هیچ چیز هم امید نداشته باشد، جز به خدا. اگر توحیدش درست باشد، هیچ وقت از فقر نمی‌ترسد. این ترسهایی که سدّ راه می‌شود، از ضعف ایمان است و گرنه مؤمن از هیچ حرفی و پیشامدی، متزلزل نمی‌شود؛ چون قوّت قلب و تکیه‌اش فقط خداست.

خلاصه نتیجه توحید در افعال توحید، در خوف و رجا «توکل» و سایر جهات است.

### توکل به خدا عقلاً واجب است

این‌که باید مؤمن، اهل توکل باشد، امر عقلی است؛ عقلاً واجب است که به خدا توکل کرد؛ چون کارها همه به دست خداست، پس تکیه هم باید بر خدا باشد و این هم حقیقت لازم دارد، نه این‌که به زبان تنها بگوید: «بر خدا توکل کردم...»<sup>(۲)</sup> یا «کارم را به خدا واگذار نمود»<sup>(۳)</sup> حال و قلب می‌خواهد. سرانسان است که متوکل می‌شود

۱ - ﴿... وَعَلَى اللَّهِ فَتَوَكَّلُوا إِن كُنْتُمْ مُؤْمِنِينَ﴾ مائده: ۲۳.

۲ - ﴿... عَلَيْهِ تَوَكَّلْتُ وَإِلَيْهِ أُنِيبُ﴾ هود: ۸۸.

۳ - ﴿... أَفَوْضُ أَمْرِي إِلَى اللَّهِ...﴾ غافر: ۴۴.

و گفتیم که از علم و حال و عمل پیدا می‌شود. اساس توکل، علم است و حقیقتش - که نتیجه عمل است - حال می‌باشد و آثارش عمل است.

### چه کنیم تا متوکل شویم؟

حقیقت «توکل» چیست؟ و چکار باید کرد تا «متوکل» شد؟ توکل از ماده «وکالت» است. وکالت دو طرف دارد؛ موکل و موکل علیه. کسی که وکیلی برای خودش می‌گیرد، به او «موکل» و «متوکل» می‌گویند؛ چنانچه آن‌که را وکالت داده و به او تکیه می‌کند، «وکیل» و «متوکل علیه» نامند. خدا را وکیل بگیر و کار خودت را به او واگذار کن، نه دیگری.

﴿... فَاتَّخِذْهُ وَكِيلًا﴾. (۱)

### یقین به توحید افعالی لازم است

گفتیم که «توکل» از علم و حال و عمل و اصلش عمل است. مقصود از «علم» در این جا «یقین به توحید افعالی» است؛ یعنی به طور کلی و جزئی، رسیدن هر نفعی و دفع هر ضرری را از خدا بداند. باید نخست این معنی را از روی برهانهای عقلی و نقلی، یقین کند



و پایه‌های توحید افعالی‌اش را درست نماید، آیا از غیر خدا نفعی متصور می‌شود؟ هر نفعی بلا شک با واسطه یا بی واسطه از خداست، از خوراک و پوشاک و همسر و زندگی مادی تا نعمتها و منافع معنوی، همه از اوست. (۱)

آشامیدن آبی را ملاحظه کنید؛ کسی، لیوان آبی به شما می‌دهد، این آب از کجاست؟ کی آنرا آفریده است؟ این آورنده کیست؟ مخلوق کیست؟ کی این توانایی را به او داد که می‌تواند آبی بیاورد؟ و کی او را مسخر اراده تو کرد؟ و ...

غرض این‌که: یک آب خوردنی را که حساب کنید، می‌بینید همه‌اش از خداست.

### پوشاک هم از خداست

لباسی را هم که می‌پوشیم، از اصل تا وقتی که قابل استفاده می‌شود، آیا غیر از غیب، مستندی دارد؟ کی پشم را ایجاد کرد؟ دستهایی که آنرا چید و قابل بافتن کرد و بافت، می‌بینید؟ تمام به او بر می‌گردد. راستی که:

﴿... أَلَا إِلَى اللَّهِ تَصِيرُ الْأُمُورُ﴾ (۲)

«هرچه نعمت است، از اوست».  
 ﴿وَمَا بِكُمْ مِّنْ نِّعْمَةٍ فَمِنَ اللَّهِ...﴾ (۱)

### دفع ضرر هم از اوست

دفع ضرر نیز آیا جز از اوست؟ مثلاً شخص مریض را کی شفا می‌دهد؟ آیا دکتر و دوا کارکن است؟ یا حقیقتش از غیب است؟ کی این هوش را به دکتر داد؟ کی او را آفرید؟ حافظه‌اش را و تشخیص دادنش را کی کنترل کرد؟ بلی تشخیص صحیح دکتر هم از خداست، قضیه آن دکتر مرحومی که خودم شاهدش بودم برایتان نقل می‌کنم.

### طیب حاذق پسرش را می‌کشد

در حصبه عمومی شیراز، دکتری مشهور به حذاقت، پسر هیجده ساله‌ای داشت که مبتلا به حصبه شد و پدر شخصاً مشغول معاینه و مداوا شد. این‌جا معلوم است طیب پدر و مریض هم پسر جوان، قاعدتاً چقدر باید در تشخیص مرض جدی باشد، بالأخره اشتباهاً تشخیص مالاریا می‌دهد، حَبِّ مخصوص علاج آن‌را به این پسر بیچاره مبتلا به حصبه می‌خوراند و او را می‌کشد.

بلی تا خدا چه اراده بفرماید. چیزهایی آقای طبیب خوانده اما در حال پیاده کردن آن قواعد، اراده دیگری در هر حال مؤثر است، اگر خدا بخواهد، این مریض خوب شود. تشخیص صحیح و دوا مؤثر واقع می شود.

بلی تا این معانی در ذهن جا نگیرد و به آن علم پیدا نشود، محال است شخص در معارف، به جایی برسد. اگر سبب را مستقل دیدی، حقیقتاً، لا إله إلا الله نگفتی، چون معبودی، فاعل مستقلی جز او نیست، بقیه وسایل و وسایط اویند.

### اراده خدا در همه امور

پس نفعی که از دکتری می رسد، یا ضرری که از شما دفع می گردد، یا خدمتی که به شما می شود، همه از خداست، مثلاً کسی بدهی شما را پرداخت، او کیست؟ مخلوق خدا، کی او را به این کار واداشت؟ مسخر اراده کیست؟ خدا، مال را کی از دل او کند، جز خدا؟

«أما سمى المال مالا لأنها تميل إليها القلوب».

مال به دل چسبیده همان کسی که می خواست بدهی شما پرداخت شود، دل او را همچنین مسخر فرمود.

### نمی‌گویم عقب وسیله نروید

البته منافات با تحصیل وسیله ندارد و بعداً شرح داده می‌شود. مقصود این است که: قوّت قلب و تکیه‌ات فقط خدا باشد و شرحش در بخش سوّم - که «عمل» است - می‌باشد، فعلاً صحبت درباره «علم» است که باید از قرآن و اخبار این معنی را فهمید که هیچ موجودی در رساندن نفع و دور کردن ضرر، استقلالی از خود ندارد.

### حال توکل نتیجه علم است

اگر راستی این علم درست شود، نتیجه‌اش پیدا شدن «حال توکل» است؛ یعنی آدمی با پروردگارش مانند موکل و وکیلش باشد. گفتیم: اگر کسی در محاکمه‌های دادگستری، گرفتاری سختی برایش پیش آمده باشد و خودش عاجز است که بتواند حاکم شود، دنبال وکیلی می‌رود که کاملاً به قوانین مربوطه آشنا باشد، از این و آن می‌پرسد: کدام وکیل داناتر است؟ سپس می‌بیند کدام زرنگتر و تواناتر باشد؛ زیرا ممکن است وکیلی قوانین را دانا باشد لکن جبن دارد، عرضه ندارد، این هم به درد نمی‌خورد.

شرط سوّم این است که: نسبت به موکل خود مهربان باشد، بخواهد حقّ موکلش را بگیرد و نگذارد به درد سر بیفتد. اگر مهربان

نبود بلکه پولکی بود، ممکن است از طرف پول بیشتر بگیرد و موکل خود را محکوم نماید، اگر وکیلی که دارای این سه شرط بود، گرفت، به دیگری که سزاوار بوده وکالت داده است، دیگر چه غمی دارد، این را «حال توکل» می‌گویند.

### نعم الوکیل، بهترین وکیلها

آیا در این شرایط سه گانه وکیل، از خدا سزاوارتری سراغ داریم؟ در دانایی به مصالح و مفاسد امور، آن‌که نسبت به زندگی من دانا باشد که چگونه کار من اداره شود، دنیا و آخرتم اصلاح گردد، آیا جز خداست؟ آیا تواناتر و زورمندتر از خدا در جلب نفع ما و دفع ضرر ما سراغ داریم؟ در حالی که:

«وهو علی کل شیء قدیر وهو القادر علی کل شیء».

و آیا مهربان‌تر از خدا به مخلوقش هست، بدون شک هر مهری است، از خداست. اصل مهر و محبت از اوست. مهر پدر و مادر و هر محبتی که در عالم باشد، قطره‌ای است از مهر بی پایان خدا.

اگر خدا را وکیل گرفتی پس چرا ... ؟

حال اگر من نسبت به این نفعی که می‌خواهم، اگر تکیه‌ام خدا

باشد و واقعاً بگویم: خدایا! تو وکیلی، بلا شک بعدش اطمینان و خوشی در دل پیدا می‌شود. یا در زحمتی که پیش آمده اگر واقعاً تکیه‌ام را در رفع آن، خدا قرار دهم، دیگر ناراحتی نباید داشته باشم؛ چون خدا دارم، همه چیز دارم، پس این اضطرابها و دغدغه‌ها و عدم اطمینانها نشانه عدم توکل است، هرچند هزار بار به زبان هم بگویم بر خدا توکل کردم.

﴿... عَلَيْهِ تَوَكَّلْتُ وَإِلَيْهِ أُنِيبُ﴾ (۱)

### متوکل از غیر خدا نمی‌ترسد

«اهل توحید کسانی‌اند که وقتی مردم به آنها گویند: گروهی بر علیه شما جمع شده‌اند و آنها را می‌ترسانند، پس ایمانشان زیاد می‌شود و گویند: خدا ما را بس است و او خوب وکیلی است.» (۲)

اینها یند که راستی وکیل گرفته‌اند، نه آنچه به زبانهای گوئیم و در قرآن می‌خوانیم قرآن که فقط برای خواندن نازل نشده بلکه باید خواند و فهمید و حقیقتی پیدا کرد؛ یعنی حال و حقیقت توکل پیدا کنیم، درست نیست که پس از یک عمر، این قبیل آیات را بخوانیم و هنوز خدای

۱- هود: ۸۸.

۲- ﴿الَّذِينَ قَالَ لَهُمُ النَّاسُ إِنَّ النَّاسَ قَدْ جَمَعُوا لَكُمْ فَاخْشَوْهُمْ فَزَادَهُمْ إِيمَانًا وَقَالُوا حَسْبُنَا اللَّهُ وَنِعْمَ الْوَكِيلُ﴾ آل عمران: ۱۷۳.

خود را به اندازهٔ یک وکیل عادی که دارای شرایط سه گانهٔ مزبور باشد، وکیل نگرفته باشیم. حالا آیا در جلب نفع، یا دفع ضرر، به‌طور کلی خدا را وکیل گرفته‌ایم تا برسد به این که جز او وکیل نگیریم؟

### امیدوار به غیر خدا ناامید می‌شود

در عِدَّة الدَّاعی و اصول کافی است که:

«محمد بن عجلان به بدهی سختی مبتلا شد و به فکر افتاد نزد حاکم مدینه که در آن وقت حسن بن زید بوده برود تا از نفوذ او استفاده کند، در اثنای راه محمد بن عبدالله بن زین العابدین علیه السلام او را می‌بیند و از او راجع به گرفتاریش می‌پرسد. می‌گوید: می‌خواهم نزد امیر بروم که کارم را اصلاح کند.

فرمود: خودم شنیدم از ابن عمم جعفر بن محمد صادق علیه السلام که حدیث قدسی مفصلی را نقل می‌فرماید تا می‌رسد به این جا که شاهد عرض ماست:

به عزّت و جلال خودم سوگند! که می‌برم امید کسی را که به غیر من امید انداخت». (۱)

و همچنین می‌فرماید:

«وای بر این بنده! ناخوانده و ناگفته ما به او دادیم، آیا

۱ - وعزّتی و جلالی لا قطّعن أمل کلّ مؤتمل غیری (عِدَّة الدَّاعی: ۱۲۳).

خواسته‌هایش را به او نمی‌دهیم؟».

ما عدم بودیم تقاضا مان نبود لطف حق ناگفته ما می‌شنود<sup>(۱)</sup>

آیا تو گفتی خدایا! من چشم می‌خواهم؟ گوش می‌خواهم؟  
اینهایی را که به حسب تکوین لازم داشتی به تو داد، آیا آنچه از او  
بخواهی، به تو نمی‌دهد؟

محمد بن عجلان گفت:

«دوباره بخوان، روایت را برایش دوباره خواند، برای مرتبه سوّم  
نیز تقاضا کرد و برایش خواند، خوب که این حدیث در او اثر کرد،  
گفت: به خدا امید دارم و به او کارم را واگذار نمودم. این را گفت  
و رفت و راحت شد.».

اسباب، ما را کور کرده است.

غرضم این است که: ما هنوز به حدّی از ایمان و توحید  
نرسیده‌ایم که به خدای خود تکیه کنیم [و] لا غیر.

در دعای کمیل می‌خوانیم:

«یا من علیه معوّلی».

«ای کسی که تکیه من بر اوست نه دیگری».

ولی آیا راست می‌گوییم، چنین است؟ بلی اسباب ظاهری



نمی‌گذارد بشر با خدای خود، راست بگوید و حقیقت: «لا حول ولا قوّة إلا بالله» را دریابد.

شنیده‌اید که حوقله (کلمه شریفه: لا حول ولا قوّة إلا بالله) کلید در بهشت است و برای گوینده‌اش چه ثوابهاست؟

آیا این ثوابها و کلید در بهشت بودن، مال لفظ تنهاست، نه چنین است، اگر کسی واقعاً انشا کرد «لا حول ولا قوّة إلا بالله» همین الآن درب بهشت به رویش باز است لکن تا حال انشا و حقیقت پیدا شود، طول دارد.

#### [انسان] خود را صاحب قوه می‌داند

معمولاً بشر، خود و اسباب را صاحب حول و قوه می‌داند، هر چند به زبان بگوید: «لا حول ولا قوّة إلا بالله»، اما به حسب حال و حقیقت گوید: «لا حول ولا قوّة إلا بی وبالأسباب!!».

مقصود، حال توکل است. کاری کنیم دردی در ما پیدا شود تا دنبال اسلام حقیقی و توحید واقعی برویم. نتیجه عمر همین است. فقیه شدن در دین خدا؛ یعنی آدم شدن.

#### توکل هم مراتب دارد

ضمناً بدانید این که گفتیم: «توکل آن است که آدمی با خدای خود

به مانند وکیل و موکل باشد»، نخستین مرتبه توکل است و باید از این مرتبه خیلی بالاتر برود. در توکل بچه به مادرش دقت کنید:

اگر توکل راستی و درستی، تکوینی، نه کسبی و فعلی را می خواهید، تمام توکل بچه به مادرش هست، در هر حالی؛ چه جلب نفع و چه دفع ضرر، مادر را می بیند؛ گرسنه می شود، زمین می خورد، بچه ای او را می خواهد بزند، تمام توجهش به مادر است، مادر را صدا می زند و حالش هم همین است، نه این که فقط مادر، مادر، ورد زبانش باشد. اگر چنین حالی در ما باشد، مرتبه متوسط از توکل را دریافته ایم، تا برسد به مرتبه سوم که مانند مرده بین دو دست غسل [است]:

«کالمیت بین یدی الغسال».

از او تشبیه می کنید که این جا جای شرح آن نیست و این را که تذکر دادم برای این است که اگر توفیق الهی شامل حال یکی از ما باشد و به مرتبه ای از توکل رسیدیم، بویی از توکل در ما پیدا شد، غرور ما را نگیرد و بدانیم که هنوز مراتب بالاتری است و به جایی نرسیده ایم.

**استمرار در حال توکل لازم است**

نکته دیگر آن که: باید این حال توکل، دوام داشته باشد و مستمر

شود و گرنه اگر در بعضی اوقات، متوکل و در پاره دیگر نباشد، کافی نیست، باید حال، جوری شود که مستمراً بر خدا توکل داشت، نه غیر و تا حال دائمی شود، طول دارد. دیده‌اید به بیچه که احسانی می‌شود، به مادرش می‌نگرد؛ یعنی ای مادر! تواز او تشکر کن، به خاطر توبه من احسان کرده است؟ چون غیر مادر را در احسان و دفع ضرر نمی‌بیند. اگر دیگری هم چیزی به او بدهد، از مادر می‌بیند، آیا نرسیده وقت آن‌که لا اقل با خدای خود مانند بیچه‌های کوچک به مادرشان باشیم؟!

#### خدا می‌خنداند و می‌گریاند

﴿إِنَّهُ لَيْسَ لَهُ سُلْطَنٌ عَلَى الَّذِينَ ءَامَنُوا وَعَلَىٰ رَبِّهِمْ يَتَوَكَّلُونَ﴾ (۱)

لازمه «توکل» این است که بداند:

﴿... أَلَلَّهُ لَهُ مَلِكُ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ...﴾ (۲)

﴿تَبَرَّكَ الَّذِي بِيَدِهِ الْمُلْكُ...﴾ (۳)

همه چیز مال خداست و «ملک» نه تنها به معنی «ملکیت» است بلکه هر کلتی و جزئی کوچک و بزرگ تحت تربیت و اراده اوست، به‌طور کلی که در سوره نجم بعضی از افعال جزئی را هم به خود نسبت می‌دهد و می‌فرماید:

«اوست که می خنداند و می گریاند».

یعنی همین اسباب خنده و گریه را هم خدا فراهم می فرماید، کوچک و بزرگ و چنانچه سرمایه و سود نیز از اوست. باید بدانی که فرش زیر پایت هم از اوست. خانه‌ای که سکونت داری، سرمایه ات، همه چیزت، از اوست و این معنی را باید «علم» داشته باشی.

### بدون علم توحید افعالی نمی شود

تا وقتی که این معانی را یقین نکنی، نمی توانی معنی «لا حول ولا قوه الا بالله» را درک نمایی. باید شخص، تمام وسایل و اسباب کلی و جزئی را از خدا ببیند و این معنی باورش شود تا بفهمد «لا حول»؛ یعنی هیچ نیرویی اصلاً نیست، «لا» برای نفی جنس است؛ یعنی ابداً قوه‌ای، قدرتی نیست مگر به خدا و از خدا و مال خدا. در هیچ مرتبه‌ای از مراتب وجود، مؤثری بالاستقلال نیست، یک حرف زدن و جنبش زبان هم از او و خواست اوست.

### دهان باز می کند و بسته نمی شود

چندی قبل، محترمه اصطهباناتی را آورده بودند برای مداوا، در حالی که فکش آویزان شده بود، می گفت:

«خمیازه و دهن درّه کردم، دهانم روی هم نیامد و به حال اول برنگشت».

بلی، روی هم گذاشتن دهان هم از خداست. خلاصه نظر ما این است که نفی استقلال اسباب را در تأثیر بفهمیم، نه این که دنبال اسباب نرفتن. اسباب، مسخر غیب و اراده خداست تا غیب تو چه خواهد. برای درک این معنی باید هر چه بتواند، تفکر و تدبّر نمود.

### ابراهیم خلیل افتخار متوکلین

نخستین درجه توکل آن است که مسلمان خدای خودش را کمتر از وکیل ظاهری نداند. و مرتبه دوم گفتیم مانند بچه به مادرش باشد که همه چیزش را از مادر می بیند و دفع شرّ و جلب خیر را جز از او نمی بیند تا برسد به مرتبه سوّم که ممکن است برای بعضی از بزرگان پیش آید که جز اراده او، از خودش هیچ ندارد و نمی خواهد جز آنچه او خواهد؛ چنانچه افتخار اهل توکل، ابراهیم خلیل الرحمن علیه السلام از خودش بروز داد، هنگامی که می خواستند او را در آتش افکنند، جبرئیل به او گفت:

«آیا حاجتی داری؟».

گفت: «اما به تو، نه».

عرض کرد: «پس به آن‌که داری، بگو».

فرمود: «حَسْبِيَ عَنِ سْؤَالِي، علمه بحالی».

«خودش به حال من داناست، هرچه او بخواهد، دیگرچه را بخواهم».

### آیا یک بار راست گفته‌ایم؟

تاکنون چند بار گفته‌ایم:

﴿... حَسْبُنَا اللَّهُ وَنِعْمَ الْوَكِيلُ﴾. (۱)

«خدای ما را بس است و او خوب وکیلی است».

آیا تاکنون او را وکیل خود قرار داده‌ایم؟ در امور دنیوی؟ یا اخروی؟ کلی و جزئی؟ آیا دستور قرآن مجید را که می‌فرماید: ﴿... فَاتَّخِذْهُ وَكِيلًا﴾؛ (۲) «خدای را برای خودت وکیل بگیر»، عمل کرده‌ایم؟ اگر چنین است، پس این اعتراضها و اضطرابها و دلواپسیها از چیست؟ یقین بدان از بی‌توگلی و آن هم از ضعف توحید و یقین به معارف و خلاصه کمی ایمان [است].

### متوکل حریص نیست

و اما در مقام عمل، اگر کسی اهل توکل شد، لوازمی در اعمال

و کارهایش دارد؛ از آن جمله دیگر حرص نمی‌زند. در عده‌الداعی است که در حجة الوداع، پیغمبر ﷺ حلقه‌درب کعبه را گرفت و رو به اصحاب کرد و فرمود:

«بدانید که روح الامین، به دل من الهام کرد که هیچ‌کس هرگز نمی‌میرد تا روزی‌اش تمام شود (یعنی تا آخرین سهم از روزی‌اش را نخورده نمی‌میرد) پس، از خدا بترسید و حرص نزنید (تا به واسطه‌ حرص زدن، به حرام بیفتید)».<sup>(۱)</sup>

اما اگر شخص تکیه‌اش به اسباب باشد، هرچه هم به دستش بیاید، مثل این است که چیزی ندارد. باز هم تکرار می‌کنم مقصودش این نیست که عقب‌کسب و کار نرود بلکه به امید خدا نه سبب، دنبال کار برو.

### امر وکیل را اطاعت می‌کند

در جمع بین توکل و تمسک به اسباب، در این مثال دقت کنید: در باب وکالت اگر شما محاکمه سختی دارید و خودتان از عهده بر نمی‌آید، خود وکیل بگویید مثلاً فلان سند، یا رونوشت شناسنامه، یا استشهاد و غیره [را حاضر کن]، هرچه امر کند، اطاعت می‌کنید و این نه تنها با وکالت منافاتی ندارد بلکه لازم است؛ چون خود وکیل چنین

می‌گوید، این کارها به دستور خود اوست، نه در قبال و مخالفت او و وکیلش می‌خواهد از این مجرا و سبب، کارش را درست کند، وقتی که از این مثال معلوم شد که تمسک به اسبابی که مورد امر وکیل است، با توکل مانعی ندارد، گوئیم: خدا هم کار هر فرد فردی را اصلاح می‌فرماید، ولی از راه اسباب:

«أَبَى اللَّهُ أَنْ يَجْرِيَ الْأُمُورُ إِلَّا بِأَسْبَابِهَا» (۱)

خدا شفا می‌دهد لکن خودش هم دستور فرموده دنبال دکتر و دوا برود و مسامحه کردنش هم غلط است، همچنین در امر آخرت، می‌گوید: تو کلم به خداست که به بهشت بروم، اگر راست می‌گویی، وکیل می‌فرماید: بهشت رفتن موقوف به این است که کار کنی ﴿... لَيْسَ لِلْإِنْسَانِ إِلَّا مَا سَعَى﴾ (۲)

ولی تو تکیهات را عبادت قرار نده بلکه توکلت در این امر نیز خدایت قرار ده، نه این که علت را بینی که هلاک می‌شوی، بلی چون خود مولا امر فرموده است، چشم.

### در دکان خالی به امید خدا

لذا [سابقاً] کسبه وقتی که از خانه بیرون می‌آمدند، می‌گفتند:



«الهی از ما حرکت، از تو برکت»، اینها کلمات توحیدی است تا با تکرار و تمرین، شخص، موخّد شود.

روایتی است که یک نفر در مدینه خدمت حضرت صادق علیه السلام از فقر شکایت کرد، مضمون روایت این است که حضرت فرمود:

«وقتی که به کوفه برگشتی، دکانی اجاره کن و آنجا بنشین. عرض کرد سرمایه ندارم. حضرت فرمود: تو چکار داری؟ (آنچه به تو می‌گویند، اطاعت کن). [او] همین کار را می‌کند، تا در دکان می‌نشیند، یک نفر می‌آید، جنسی می‌آورد، می‌گوید: پول ندارم [جنس شما را بخرم]. صاحب جنس جواب می‌دهد: پولش را پس از این‌که فروختی، پرداز و حقّ العمل خودت را بردار. دیگری می‌آید، جنس جدیدی می‌آورد و از آن طرف نیز مشتریها می‌آیند و به فاصله کمی، سرمایه‌ای بهم می‌زند و کارش رو به راه می‌شود». (۱)

### خدا جوان بی کار را دشمن می‌دارد

بعضی هستند تامی شنوند «توکل به خدا باید کرد»، مغالطه می‌کنند، می‌گویند: بلی آدم توکل بکند؛ یعنی دست روی دست بگذارد و کاری نکند، آیا معنی توکل چنین است؟ ما می‌گوییم: کار بکند، اما به جهت

امر وکیل و مولا، نه این که شغل، رازق باشد، اداره رازق باشد. مسلمان حقیقی کسی است که هر کاری که می کند، به جهت اطاعت و فرمانبرداری او امر خدا باشد؛ چون خدا بی کاری را بد می دارد و به مضمون روایت: «ان الله یبغض الشاب الفارغ»؛<sup>(۱)</sup> خدا جوان بی کار را دشمن می دارد، باید عقب کار برود، دست به سبب بزند.

### روزی اهل علم از جایی که گمان ندارند

کسی ایراد نکند پس چرا اهل علم دنبال کسب نمی روند؟ شغل طلبگی در این زمان جوری است که با سایر کسبها منافات دارد؛ یعنی نمی شود سرگرم کارهای متفرق بود و به تمام معنی فقیه شد بلکه باید همه وقت را صرف حقایق دینی نماید، خدا هم روزی اهل علم را ﴿... مِنْ حَيْثُ لَا يَحْتَسِبُ...﴾<sup>(۲)</sup> می رساند؛ چنانچه مضمون روایات وارده است:

«رزق هر کسی را خداوند به اسباب قرار داده جز طالب علم».<sup>(۳)</sup>

چون چاره ای ندارد جز این که شغلش را منحصر به شؤون

دینی نماید.

۲ - طلاق: ۳.

۱ - جامع السعادات: ۱ / ۱۵۱.

۳ - منیة المرید: ۱۶۰.

از بود و نبود اسباب، متأثر نمی‌شود

گفتیم از آثار و نشانه‌های توکل، یکی حرص نزدن است. دیگر آن‌که در عطا و منع خلق، تغییر حالی در او پیدا نمی‌شود. گاهی آدمی به خیال خود، اهل توکل است و تکیه‌اش به خداست، در حالی که اگر در مقام عمل، دنبال سببی رفت و نشد، ناراحت می‌شود، پس معلوم است که تکیه‌اش به همین سبب بوده اگر توکلت به خداست، خدا نخواستہ از این سبب درست شود، اگر صلاحیت می‌داند از راه دیگر و سبب دیگر، خودش کارت را درست می‌فرماید، از طرف دیگر اگر کارش گرفت، در صورتی که از سبب زائد بر حمد شکر واسطه؛ یعنی بالاستقلال او را دوست داشت و مدح و ثنایش کرد، شاهد بر آن است که تکیه‌اش به این سبب بود، نه مسبب الأسباب.

### گفتار نمونه ضعف ایمان

بیشتر مدحها و ذمهایی که خلق از اسباب می‌کنند، نشانه نداشتن توکل و آن هم دلیل بر نبودن ایمان و توحید، یا ضعف آن است، اینها همه گره و زنجیر است؛ اگر توحیدش درست شد، توکلش درست می‌شود، اگر توکلش درست شد، در اعمال و گفتارش مدح و ذمّش آشکار می‌شود، اگر خیری از سببی به او رسید و بالاستقلال او را مدح

کرد، مشرک است؛ چنانکه اگر از این سبب مأیوس شد و آن را ذم نمود، چون مطابق میلش نشده معلوم می شود معبودش همین سبب بود، به امید این رفته حالاً ناامید شده مذمت می کند، همین چیزهایی که معمولاً در خلق است.

چیزی که در کار نیست، امید به خداست، اگر امیدش به خدا بود و رو به آن سبب می رفت و نمی شد، می گفت: خدا نخواسته و اگر می شد، باز هم از خدا می دید و از او با استقلال، سپاسگزاری می کرد و اسباب به طور مستقل، مورد مدح و ذمّ او واقع نمی شود، پس این امور، ناشی از عدم توکل و ایمان و توحید، یا ضعف آن است.

### تحصیل توکل واجب است

اینک کلام در این است که تحصیل توکل واجب است که اگر کسی اعتنا نکند، ترک واجب کرده؛ چنانکه لازم است شخص اهل توحید شود، باید متوکل گردد و حقیقتاً اگر راستی موحد شد، متوکل هم هست؛ چنانچه سایر لوازم ایمان را نیز دارا خواهد شد، توحید یعنی همه امور را از خدا دیدن، قهراً به او هم امیدوار و از او هم ترسان و بر او هم توکل خواهد کرد.

محقق اردبیلی در زیادة البیان می فرماید:

«در خطاب (توکل) - که امر به توکل، به محمد ﷺ است - می فرماید: اختصاص به پیغمبر ﷺ ندارد؛ چنانچه آیه شریف ﴿فَاتَّخِذْهُ وَكِيلًا﴾ نیز برای عموم است و شاهدش هم آیات دیگری است که خطاب به عموم می فرماید، نظیر آیه:

﴿... وَعَلَى اللَّهِ فِتْوَاكُمْ لَئِنْ كُنْتُمْ مُؤْمِنِينَ﴾

یعنی: همه شما بر خدا توکل کنید اگر مؤمنید.

غرض، تکلیف عام بودن است، ممکن است بگویند: این قسم اوامر قرآن، دستورات اخلاقی است، اگر چنین است، پس لا إله إلا الله هم همین است، معنی لا إله إلا الله این است که ربّ معبود، مدیر، مدبّر، آنکه سزاوار پرستش است و کار به دست اوست، خداست و لا غیر، اینها توحید افعالی است، اگر کسی آن را نپذیرفت، آیا مواخذة ندارد؟ پس در سایر مبادی و مبانی توحیدی نیز همین است. (۱)

### مشورت با تکیه به خدا

محقق اردبیلی می فرماید:

«در ضمن شرح آیه شریفه: ﴿... وَشَاوِرْهُمْ فِي الْأَمْرِ فَإِذَا عَزَمْتَ

فَتَوَكَّلْ عَلَى اللَّهِ...﴾ (۲)

هر کاری که مؤمن می خواهد بکند، مشورت می کند لکن باید تکیه اش را به آن شور قرار ندهد که حتماً اصلح و البق به حالش همان است، تکیه اش به خدا باشد که خدا اصلح و البق به حالش را به زبان مشاورین، جاری بفرماید.

اگر با مشورت، به نفع آن کار تمام شد، نگو چون مشاورین من به من این طور دیکته کردند، کار درست گردید بلکه بدان به برکت الهام الهی به مشاورینت بود و اگر نشد، بدان که خدا نخواسته است. خلاصه، چه رأی خودت و چه رأی دیگران، به مشورت تنها تکیه نکن بلکه به امید خدا مشورت کن، این که به نظر خودت، یا مشاورینت خوب آمده، تا خدا چه خواهد و حقیقت امر چه باشد.» (۱)

### کسی که توکل ندارد، ایمان ندارد

هرکس توکل ندارد، ایمان ندارد؛ زیرا خداوند می فرماید:

«بر خدا توکل کنید اگر مؤمنید.» (۲)

پس اگر توکل نباشد، ایمان هم نیست، واقع مطلب همین است.

حقیقت ایمان؛ یعنی خدا را مسبب الأسباب می داند و بس، اگر چنین

۱- زیادة البيان: ۴۲۶.

۲- ﴿وَعَلَى اللَّهِ فَتَوَكَّلُوا إِن كُنْتُمْ مُؤْمِنِينَ﴾ مائده: ۲۳.

است، لازمه اش تکیه به اوست و نه دیگری، پس اگر رأی خود، یا دیگری را از روی فهم و عقل و فراست دیدی، از این جاست که خدا را کنار گذاشته ای! کجامتوکل هستی؟ در حالی که در این حال، مؤمن نیستی.

### پرا دّعا رسوا می شود

یک نفر بود می گفت: «در هر علمی، استادم! مخصوصاً علم طب». از جمله حرفهایش این بود که می گفت: «از روی موازین طبّی که مواظب مزاج و حال خودم هستم، تا چهل سال دیگر زنده و سالم می مانم!». و در آن وقت، شصت ساله بود، فردایش هنگام ظهر، ماست و خیار می خورد (البته این مؤمن هم بی دندان بود) دلش درد می گیرد، عوض این که بفهمد از سردی است، این طور تشخیص می دهد که چون ماست دارای جهت ضدّ صفراست و صفرای من غالب و ماست، در دفع آن ضعیف بود، شیشه آبلیمو را سر می کشد تا به نظر خودش تعادل مزاجش برقرار گردد، همین قدر بدانید که عصر همان روز، جنازه اش را بیرون می برند!

### پس به فهم خودت تکیه نکن

هرکس که به فهم خودش تکیه کرد؛ یعنی مدبری نیست، قدرت

فوقی در کار نیست، اراده برتری نیست، هرکس چنین حالی داشته باشد، در آن حال ایمان ندارد بلکه در هر عزمی و تصمیمی که گرفتی حالا یا به فهم خودت، یا با مشورت دیگران، بر خدا توکل کن؛ یعنی سببی را مستقل ندان تا خدا چه صلاحیت بداند و چه اراده بفرماید.

خلاصه، اگر توکل نباشد، ایمان نیست. اعتماد به غیر را «توکل» گویند، کسی به خدا توکل می‌کند؛ یعنی عجز خود و دیگران و همه اسباب را فهمیده کار خود را به خدا وامی‌گذارد و اگر متوکل نبود؛ یعنی همه را کارکن می‌پندارد، جز خدا «اعاذنا الله وایاکم».

﴿... وَشَاوِرْهُمْ فِي الْأَمْرِ فَإِذَا عَزَمْتَ فَتَوَكَّلْ عَلَى اللَّهِ﴾ (۱)

در بحث توکل و کلام محقق اردبیلی در وجوب توکل بودیم، عرض شد که محقق در آیه شریفه:

«در کار، با ایشان مشورت کن، پس از شور، اگر تصمیم گرفتی،

پس بر خدا توکل کن».

تا از رأی خودت، یا دیگری عزم در تو پیدا شده باید بر خدا توکل کنی. هرچه صلاح تو است، او برایت پیش بیاورد نه این که تنها رأی خود، یا مشاورینت بدانی بلکه بر تو واجب است به اصلح و الباقی، به امید او باشی تا او چه خواهد.



### آنها بندگانى چون شمايند

در همه کارهاىى که مى خواهى اقدام کنى؛ چه جلب خیر، یا دفع ضرر، بر خدا واجب است توکل کنى. اگر تکیهات به رأى و کمک دیگری باشد، او هم مثل تو مخلوق و عاجز است:

«کسانى که جز خدا آنان را مى خوانيد، بندگانى چون شما هستند». بلکه باید قوت قلبت خدا باشد، نه دیگری و گرنه هر فردى مخلوق و محاط و محدود است و از واقع مطلب خبر ندارد. هیچ وقت به شخص تکیه نکن. نمى گویند مشورت نکن و به صلاحديد خود، یا دیگران کارى انجام نده بلکه مى گویند به این مصلحت اندیشى خود، یا دیگران تکیه نکن. امیدت خدا باشد. از خدا بخواه خیرت را به زبان آنها جارى سازد. صلاح تو را بگويد. این که فرموده اند:

«ما حار من استخار». (۱)

«حيران نشد كسى كه طلب خير كرد»؛ يعنى هميشه در هر حال از

خدا خير خود را بخواهيد.

«اللهم خلى فى أمرى».

«خدایا! تو خير مرا در کارم برايم پيش آور».

## استخاره حضرت سجاد علیه السلام و توکل

و در حالات امام سجاد علیه السلام وارد است که:

«هروقت کار مهمی از خرید خانه، یا ازدواج، یا سفر پیش می آمد، حضرت دوست مرتبه می خواندند: استخیر الله برحمته فی عافیة».

چنانچه قبلاً هم اشاره شد، آن وقت آنچه به نظر مبارکش می آمد، با توکل و تکیه به خدا انجام می داد.

محقق می فرماید:

«آنچه از توکل بر خدا بر جمیع افراد مسلمین واجب است، همان برگذاری کار به خداست. تفویض امر به اوست. تا او چه بخواهد و چه بدهد؛ مثلاً زارع است، تخم را به امید او می پاشد، تا او چه دهد. این را نیز معتقد باشد که اگر کاری کرد و ناجح شد، بداند که خدا خواسته نه خودت. زبان بانیش قلم، یا نفوذ و غیره و گرنه شرک است.

باید معتقد باشی که خودت چیزی نیستی، فقط آلت و محل و وسیله ای. کاری می کنی، اما نتیجه با تو نیست. کار تو رفتن درب مغازه و دست زدن به اسباب است، اما رزق دادن و کم و زیاد شدن، دست تو نیست، هرکس به هر کاری سرگرم است، باید همین عقیده را داشته باشد؛ یعنی توفیق کار و نتیجه عمل را از خدا بداند و لا غیر.

### خود را به منزله معدوم بداند

این است که معنی «توکل» را بزرگان و از آن جمله طبرسی در تفسیر مجمع چنین فرموده‌اند که:

«تفویض کارهای خود را به خدا بکند؛ به قسمی که خود را نیست ببیند؛ **جعل النفس کالمعدوم**».

نظیر زارع، چطور پس از آن که تخم را پاشید و آبیاری کرد، خودش را کنار می‌داند، همه کارها و نتیجه را از خدا می‌داند: **إِنَّ اللَّهَ هُوَ الرَّزَّاقُ...** (۱) همه باید در همه امور، با خدا چنین باشند.

### تا خواست خدا چه باشد

چنانچه زارع باید بداند که این محصول، نتیجه عملش به تنهایی نیست، چه بسیار زراعتیایی که محصول نداده، یا آفت زده، همچنان باید تاجر بداند این سود، نه مال تجارتش، یا سرمایه اش هست بلکه خداست [که] به تخم افشانی زارع، یا سرمایه گذاری تاجر، ترتیب اثر داده است. خودت و متعلقات مال خداست. همه چیز از خداست. مدیر و مدبر، آورنده و برنده، دهنده و گیرنده اوست. اگر خدا نخواست، چیزی برای زارع و تاجر و غیرهما باقی نمی‌ماند، جز نفیر

و رنج، پس آدمی باید تکیه‌اش به خدا باشد و گرنه جز تعب و تلف کردن عمر، بهره‌ای ندارد.

### دفع خطر نیز با تکیه بر خدا

نجات از ضرر نیز از اوست؛ یعنی در برابر دشمن، اسلحه تهیه کند، قوا فراهم کند، آنگاه با تکیه به خدا دفاع نماید و نگذارد جان و مالش، یا ناموسش و از همه مهمتر، دینش در معرض خطر واقع گردد. پس معنی «توکل» این نیست که هیچ جنبشی برای رسیدن به نفع، یا دفع ضرر از خود نکند و این مطلب را چندین مرتبه تکرار کرده‌ام که مبادا در بعضی ذهنها اشتباه شود، بلی چون خود وکیل فرموده که از روی اسباب، کارت را درست می‌کنم، باید عقب سبب بروی، در مقابل دشمن، اسلحه تهیه کنی، ولی نه این طور که گمان کنی حالا که اسلحه داری، کار تمام است، نه بلکه تکیه‌ات به خدا باشد.

### عقرب باران سامره و توکل جاهلانه

در سی و چند سال قبل، در سامره عقرب باران شد؛ یعنی از در دیوار خانه‌ها عقرب پیدا می‌شد. طلبه‌های مدرسه سامره فرار کردند. یک نفر از طلاب، بنا را به استخاره می‌گذارد و اتفاقاً

خوب می آید که آن جا بماند و بالأخره می ماند و می خوابد، عقرب هم او را می زند و جنازه اش را از مدرسه بیرون می برند! این مسخره است که با توکل به خدا خود را به چنگال دشمن بسپارد بلکه باید با توکل به خدا از دشمن فرار کنی، نه این که بنشین و هیچ کاری نکنی به امید خدا، چنان که توکل واجب است، کسب هم واجب است، القای نفس به تهلکه هم حرام است و خداوند هم امور را به اسباب جاری می فرماید هر چند در پاره ای از موارد، اسباب را از کار می اندازد، یا بدون سبب به انجام می رساند تا همه کاره بودن خودش را بفهماند.

### حضرت صادق علیه السلام شیر را رد می فرمایند

در سفر حج، قافله ای که حضرت صادق علیه السلام در آن بودند، از کوفه حرکت می کردند که ناگهان جلو قافله شیری راه را بند آورد و کسی جرأت نکرد جلو برود. حضرت تنها پیش آمدند و به شیر اشاره ای فرمودند و از راه قافله دور شد، آنگاه فرمودند:

«اگر شما هم گناه نمی کردید، چنین بودید (یعنی درندگان نیز امر

شما را اطاعت می کردند)» (۱).

محقق اردبیلی می‌فرماید:

«در این قضیه امام ملهم است که این‌جا خداوند بدون سبب نجات می‌دهد و به علم خود می‌داند که از موارد استثنایی است، لذا نباید آن را کلی گرفت و در موارد دیگر قیاس کرد.» (۱)

### معانی دیگر برای توکل

گفتیم توکل واجب عبارت است از: «تمسک به اسباب، با تکیه به خدا» این‌جا ممکن است در ذهنها اشکالی پیدا شود و آن این است که: در کتب اصحاب، غیر از معنی ثقة و اعتماد به خدا، معانی دیگری نیز شده است؛ نظیر «از غیر خدا نترسد»، حالا آیا توکل واجب این است که از گرگ و دشمن و صاحب قدرت نیز نترسد؟ از فقر و بیماری نترسد؟

در روایت دیگر معنی «توکل» را چنین می‌کند:

«بداند نافع و ضار، خداست ولا غیر.» (۲)

و در روایت دیگر [در معنای توکل می‌فرماید]:

«طمعش را از غیر خدا ببرد و از کسی چیزی نخواهد.» (۳)

حالا معنی «توکل» با این ترتیب چه می‌شود؟

### سبب را مستقل نبیند

محقق اردبیلی می‌فرماید:

«این روایات را باید توجیه کرد. از کسی چیزی نخواهد؛ یعنی بالاستقلال. اگران می‌خواهد نانو، یا پول دهنده را رازق نداند. آن نوع سؤالی که بالاستقلال از خدا می‌کند، از مخلوق نکند و گرنه شرک است»<sup>(۱)</sup>.  
این روزها شایع است که در تهران، افرادی پیدا شده‌اند که مسلک وهابیه را ترویج می‌کنند! از آن جمله گویند گفتن **یا محمد! یا علی!** شرک است و دلیلشان هم آیه شریفه:

«کسانی را که جز خدا می‌خوانید، بندگان چون شمایند»<sup>(۲)</sup>.

و «با خدا احدی را مخوان»<sup>(۳)</sup> ذکر کرده‌اند.

معلوم می‌شود گویندگان این سخنها از آن بی سوادها و کورهای حقیقی‌اند که هنوز معنی دعا (خواندن) را نفهمیده‌اند.

### غیر خدا را بالاستقلال نخوانید

«دعا»؛ یعنی «خواندن و خواستن». مطلق خواندن یا خواستن که

۱- زبده البیان: ۴۲۷.

۲- ﴿إِنَّ الَّذِينَ تَدْعُونَ مِنْ دُونِ اللَّهِ عِبَادٌ أَمْثَلُكُمْ...﴾ اعراف: ۱۹۴.

۳- ﴿... فَلَا تَدْعُوا مَعَ اللَّهِ أَحَدًا﴾ جن: ۱۸.

مورد نهی نیست؛ آن جور خواستنی که بالاستقلال از خدا می شود، از مخلوق نباید بشود. عمده، موضوع استقلال در «دعا» است که اگر از غیر خدا به این نحو خواسته شد، شرک است؛ یعنی شفا را از خدا بخواهی، اگر چنین خواستی از دکتر شد، این شرک است، اما اگر تکیهات به خدا باشد و از دکتر تشخیص مرض و تجویز دوا می خواهی، چه مانعی دارد؟

نسبت به توسّلات به اهل بیت علیهم السلام هم همین است. بلی اگر کسی همان طور بالاستقلال از خدا می خواهد؛ مثلاً از حضرت ابا الفضل علیه السلام بخواهد، شرک است لکن کی این کار را می کند؟ بلکه صرف واسطه و شفیع به درگاه خدا قرار دادن است، پس معنی «توکل» که از غیر خدا چیزی نخواهد؛ یعنی بالاستقلال غیر خدا را مُعطی ندانسته همه را مسخّر اراده او بدانند. تکیه اش به خدا باشد، آیا این شخص ایراد کننده که چرا یا محمد! یا علی! گوید، خودش شبانه روز، چند مرتبه غیر خدا را می خواند؟



## توکل، لازمه علم توحید

﴿إِنَّهُ لَيْسَ لَهُ سُلْطَنٌ عَلَى الَّذِينَ آمَنُوا وَعَلَىٰ رَبِّهِمْ يَتَوَكَّلُونَ﴾. (۱)

در اهمّیت «توکل» همین بس که از لوازم قطعی توحید است. نخستین دعوت پیغمبران، توحید بود. سراسر قرآن مجید هم توحید است. تحصیل علم که بر همه واجب است؟ علم توحید است:

«أَوَّلَ الْعِلْمِ، مَعْرِفَةَ الْجَبَّارِ وَآخِرَ الْعِلْمِ، تَفْوِضَ الْأَمْرِ إِلَيْهِ».

باید کسی که می خواهد عالم حقیقی شود، نخست توحیدش را درست کند و آنرا تکمیل نماید. نگوید: مگر نه همه ما مسلمانیم، موحدیم. میزان، عقد قلب است؛ یعنی لا إله إلا الله را بفهمد؛ یعنی چه؟ توحید افعالی باورش شده باشد که هرچه در عالم هستی واقع می گردد، همه از خداست.

﴿وَمَا بِكُمْ مِّن نِّعْمَةٍ فَمِنَ اللَّهِ...﴾ (۱)

راستی باید این طور عقیده قلبی اش باشد، نه این که صرف زبان باشد.

### لفظ با حقیقت فرق می کند

شبانۀ روزی که پنج مرتبۀ نماز می خوانیم و لا اقل ده مرتبۀ کلمۀ ربّ العالمین را به زبان می گوئیم. این لفظ تنها ایمان به ربوبیت پروردگار جهانیان نیست بلکه آن امر قلبی است که راستی باورش شده باشد آفریدگار او و همه آفریده ها یکی است؛ بنابراین، الفاظ، مقصود بالذات نیست بلکه کار لفظ این است که بدن را طاهر و حکم اسلام را بر او جاری می سازد، اما نسبت به حقیقت، وقتی واقعاً شخص مُسَلَّم است که باورش گردد و یقین کند که [خدا] ربّ العالمین است. از کرم خاکی تا فیل، انسان و جنّ و ملک، زمین و سایر کُرّات، همه و همه مدیرشان یکی است. دست تربیتِ یکی، با تمام ذرّات وجود است، از پدید آوردنش، تا به کمال رسانیدنش؛ چنانچه ربّ من است، ربّ همه نیز هست. روزی دهنده و نفع رساننده به هر موجودی، تا این معنی نیاید، حالا کار به شهودش نداریم، اما عقد قلب از روی اعتقاد به قرآن تا پیدا نشود، ایمان و اسلام حقیقی نیست.

## واگذاری کارها به مالک

آیا قرآن، کلام خدا هست یا نه؟ اگر هست، ببیند از اول تا آخرش، بیشتر نقل توحید است، الوهیت و ربوبیت، مالکیت و مدیریت، مال خداست. تدبیر امر همه جزئی و کلی، تمام ذرات هستی، ملک مطلق خداست. این را باید دانست. اگر خدا را مالک دانست، آن وقت، کارها را به مالکش واگذارد.

یکی از بزرگان می‌فرماید:

«التوکل کلة الأمر کلّه إلی مالک» (۱)

«توکل»؛ یعنی آدمی همه جزئیات و کلیات کارهای خود را به مالک خود واگذار نماید. اگر خود را عبد و مملوک می‌دانی، پس نباید در برابر او اظهار وجود کنی؛ من چنین می‌خواهم نگویی بلکه هر چه او بدهد، هر چه او بکند و هر چه او بخواهد، البته منافاتی با تمسک به اسباب ندارد؛ چنانچه مکرر تذکر دادیم:

﴿... لَيْسَ لِلْإِنْسَانِ إِلَّا مَا سَعَى﴾ (۲)

نه این‌که تکیه‌ات به اسباب باشد بلکه چون مالک من، وکیل من چنین فرموده رزق را من می‌دهم لکن از راه این اسباب، نه این‌که اینها کارهای هستند.

## تدبّر در آیات توحیدی

به توحید بیش از چیزهای دیگر اهمّیت بدهید. در آیات توحیدی قرآن مجید، زیاد تدبّر کنید تا بهتر بفهمید که اسباب، مستقل در تأثیر نیست؛ مخصوصاً در اسباب که از سبب بودن می افتند؛ یعنی آن غرضی که از آنها منظور نظر است، عملی نمی شود.

از قضا سرکنگبین صفرا فزود      روغن بادام خشکی می فزود (۱)  
این معنی را که دقّت کردید که سبب از کار افتاد، معلوم می شود قدرت فوقی در کار است.

حکایت «افلاطون» را که شنیده اید، مبتلا به اسهال می شود و داروهایش مؤثر واقع نمی شود. شاگردانش ملامتش کردند که تو استاد طب بلکه متخصص در این قبیل امراض هستی، چطور است که خود را معالجه نمی کنی؟

دستور داد گردی که ساخته بود، آوردند، در خمره آبی انداخت، فوراً بسته شد، آن وقت به شاگردانش گفت:

«از این گرد خورده ام لکن وقتی که قضای الهی باشد، اثری نخواهد داشت».

### امید تأثیر به مسبب، نه سبب

زیرا «توکل» ترک اسباب کردن نیست بلکه آن امری قلبی است؛ یعنی قوت قلب و امید و تکیه‌اش در جلب منفعت و نجات از ضرر، تنها پروردگار باشد و تمسک به اسباب برای این است که سنت الهی بر این جاری شده که تربیت بندگان و اصلاح کارهای آنها را از مجاری اسباب قرار داده است، پس عاقل، دست به هر سببی که دراز می‌کند، باید نظرش سازنده و آفریننده و قیوم آن سبب باشد و انتظار اثر از طرف آفریننده آن سبب داشته باشد و بداند که اگر او نخواهد، اثر پیدا نخواهد شد؛ چنانچه اگر او بخواهد، به وسیله آن سبب، یا سبب دیگری که گمانش را نمی‌برد، یا بدون هیچ سببی، آن منظور را عملی می‌فرماید و در جلد نخستین «گناهان کبیره» این مطلب به تفصیل تذکر داده شده است. (۱)

طالبان را زیر این ارزق تفت  
گاه قدرت خارق سنت شود  
باز کرده خرق عادت معجزه  
قدرت از عزل سبب معزول نیست  
لیک عزل آن مسبب ظن میر  
قدرت مطلق سببها بر درد  
تا بدانند طالبی جستن مراد  
پس سبب در راه می‌آید پدید ←

۱ - سستی بنهاد و اسباب و طرق  
بیشتر احوال بر سنت رود  
سنت و عادت نهاده با مزه  
بی سبب گر عز به ما موصول نیست  
ای گرفتار سبب بیرون میر  
هر چه خواهد آن مسبب آورد  
لیک اغلب بر سبب راند نفاذ  
چون سبب نبود چه ره جوید مرید؟

## شرک در استعانت به اسباب

از شرکهای متداول بین اهل توحید، «شرک در استعانت به اسباب» است؛ یعنی اسباب را مستقل در تأثیر بدانند.

توضیح مطلب آنکه: آفریدگار جهان، عالم وجود را بر پایه اسباب بنا نهاده؛ یعنی پیدایش هر چیزی را به چیز دیگر مستند فرموده؛ مثلاً پیدایش فرزند را به جمع شدن زن و مرد و شرایط دیگر مقرر فرموده است، پیدایش ثروت را در کار کردن و شفا یافتن بیمار را در مداوا نمودن و سایر چیزها.

آنگاه بشر برای رسیدن به منفعتی، یا نجات از ضرری، به اسباب آن پناهنده می شود و چون به مقصود رسید، آنرا از همان سبب می داند، در حالی که واقعاً نفع رساننده و نجات دهنده خداوند است به وسیله اسباب و پس از دقت خواهد دانست که تمام سببها آفریده شده و ساخته آفریدگار جهان است و تأثیر آنها هم از اوست و ظهور

که نه هر دیدار صنعتش را سزااست  
تا حجب را بر کند از بیخ و بن  
هرزه بیند جهد و اسباب دکان  
نیست اسباب و وسائط ای پدر  
تا بماند دور غفلت چند گاه  
مثنوی مولوی

→ این سببها بر نظرها پرده هاست  
دیده ای باید سبب سوراخ کن  
تا مسبب بیند اندر لا مکان  
از مسبب می رسد هر خیر و شر  
جز خیال منعقد بر شاهراه

اثر از آنها متوقف بر خواست و اذن اوست.

صاحب معرفت و بصیرت به یقین دانسته که مالک نفع و ضرر،

خداست و بس. (۱)

برای تثبیت و محکم شدن توحید افعالی و نجات از این مرتبه از

شرک، مؤمن باید شبانه روزی ده مرتبه در نماز بگوید:

﴿إِيَّاكَ نَسْتَعِينُ﴾.

یعنی: «پروردگارا! تنها از تو یاری می جویم (و در رسیدن به هر

خیر و نجات از هر شرّ دنیوی و اخروی و به هر سببی می چسبم، به

امر تو و امید به تو است)» و همین است معنی توکل پروردگار که از

لوازم ایمان است.

۱ - ﴿قُلْ لَا أَمْلِكُ لِنَفْسِي نَفْعًا وَلَا ضَرًّا إِلَّا مَا شَاءَ اللَّهُ...﴾ اعراف: ۱۸۸.

## توکل از لوازم ایمان است

﴿إِنَّهُ لَيْسَ لَهُ سُلْطَنٌ عَلَى الَّذِينَ ءَامَنُوا وَعَلَىٰ رَبِّهِمْ يَتَوَكَّلُونَ﴾ (۱)

از آیات وارده و گواهی وجدان و عقل، «توکل» از شرایط و لوازم «ایمان» است؛ چنانچه صریحاً در قرآن مجید می فرماید:

«بر خدا توکل کنید اگر ایمان آورندگانید» (۲)

نکته دیگر آن که: هرچه امر به ایمان است، امر به توکل است. ایمان به خدا بیاورید نه این است که در دل بگذرانید که خدایی دارم بلکه باید عقد قلبی پیدا کنید و راستی باورتان شود که این عالم را صانعی است دانا و توانا و ...

«آمنوا بالله»؛ یعنی به جهت الوهیتش تکیهات را به او قرار ده.

---

۱- نحل: ۹۹.

۲- ﴿... وَعَلَىٰ اللَّهِ فَتَوَكَّلُوا إِن كُنْتُمْ مُّؤْمِنِينَ﴾ مائده: ۲۳.



اسباب را مستقل در تأثیر دانسته معلوم می‌شود ایمانی به او ندارد، کسی که پول دکتر و دوا، مقام و ... را کارکن بالاستقلال دید، در این حال، به خدا کافر است.

### تأثیر اسباب به خواست خدا

«کفر» از «سِتر» است؛ حقیقت را می‌پوشاند. اگر سبب درکار آمد، دیگر مسببی را نمی‌بینی. ایمانش این است که تنها دکتر حاذق، تشخیص مرض می‌دهد، الآن ایمان به دکتر آورده است، کاری به خدای دکتر که تشخیص مرض و اشتباه نکردن هم به خواست اوست، ندارد.

لکن کسی که مؤمن بالله است، این جهات را داناست و به خدا اعتقاد دارد و باگرفتن سبب، تکیه‌اش به مسبب است، پس اگر کسی اسباب را در تأثیر مستقل دانست، کافر است، البتّه مقصودم کفر حقیقی است، نه کفر مقابل اسلام ظاهری که به اظهار شهادتین، شخص مسلمان است و احکام اسلامی بر او بار می‌شود، مقصود این است که آن ایمان که او را به سعادت و نجات برساند، ندارد. هنوز گیج است. هنوز فکر نکرده تا بفهمد اسباب، استقلال نداشته و همه مستخرّ فوق‌اند.

## حدّ یقین، توکل است

مروی است که از امیر المؤمنین علیه السلام پرسیدند:

«ما حدّ الإیمان؟ قال: الیقین. قالوا: وما حدّ الیقین؟ قال علیه السلام: التوکل علی الله.»

«حدّ ایمان چیست؟ فرمود: یقین. عرض کردند: حدّ یقین چیست؟ فرمود: توکل بر خدا.»

این نتیجه فهمیدن همان سبب و مسبب است؛ اگر کسی یقین کرد که سببیت اسباب از اوست، از آثار این یقین، «توکل» است؛ یعنی به مسبب دلگرم می شود نه اسباب و تکیه اش به او می شود و کارش را به او واگذار می نماید. وقتی که منقطع از اسباب گردید، چه سبب باشد، چه نباشد، برای او فرقی نمی کند.

## وثوق به خدا بیشتر دارد

مروی است از امیر المؤمنین علیه السلام که فرمود:

«ایمان بنده راست نمی شود، مگر وقتی که وثوق و اطمینانش به

آنچه نزد خداست بیشتر باشد از آنچه نزد خود اوست.» (۱)

---

۱ - لا یصدق ایمان عبد حتّی یكون بما فی یدالله أوثق منه بما فی یده (نهج البلاغه: قصار ۳۱۰).

یعنی وقتی ایمانش صدق است که امیدش به خدا و خواست او بیشتر باشد تا به خودش و اسباب، اگر جریانی برایش پیش آمده دیگر فیش به پول بانکش، یا بستگانش بیشتر است، یا خدا و خواست او. به هر کدام که باشد، ایمانش به اوست. یا در حال بیماری، به دکتر و دوا، یا خدا. اگر همه اش نظریهٔ اسباب شد، پس کو خدا و تدبیر و تربیت او؟ آیا نرسیده است وقتی که از خرق اسبابی که برای خودمان، یا دیگران شده و می شود، عبرت بگیریم، دل به خدا بندیم، نه اسباب.

### بیشتر مسلمانها مشرکند

امام صادق علیه السلام در تفسیر آیه شریفه:

«و بیشترشان ایمان نیاوردند جز آن که شرک آورندگانند» (۱)

در پاسخ سؤال راوی که چگونه اینها که مؤمن هستند، باز مشرک می باشند؟ فرمایشاتی دارد که مضمونش تفسیر به شرک خفی است. و از آن جمله است که شخص بگوید:

«اگر فلانی نبود، هر آینه هلاک شده بودم، یا عیالم از کفم رفته

بود، این شرک است» (۲)

۱ - ﴿وَمَا يُؤْمِنُ أَكْثَرُهُمْ بِاللَّهِ إِلَّا وَهُمْ مُشْرِكُونَ﴾ یوسف: ۱۰۶.

۲ - هو قول الرجل: لو لا فلان، لهلكت ولو لا فلان، لضاع عیالی (وسائل

راوی می پرسد: چه بگوید؟

می فرماید: «بگوید: اگر خدا به من منت نگذارده بود و فلان

شخص را به من نرسانده بود، هلاک شده بودم.» (۱)

خلاصه، «توکل»، رفع ید از اسباب نیست بلکه امر قلبی است که

علم داشته باشد که اثر سبب، از غیب و خداست. ملکوت هر چیزی،

به دست اوست. (۲)

بدون استثنا از ذره تا ذره، از کرم تا فیل، تمام موجودات، زمین

و آسمان و کرات، همه و همه، ملکوتشان به دست خداست.

### به شرطی که در عمل، رسوا نشود

باید به این مطلب ایمان داشته باشد. خوب، اگر راستی دانست،

مبادا در مقام عمل، رسوا شود، اگر چنین یقینی موجود است، پس

اعتراض به قضا و قدر برای چه؟

در پیشامدها نسبت به چیزهایی که میل شخص است، اگر نشود،

یا جایی که منافعی با میل اوست، اگر بشود، چون و چراها نشانه کذب

این ادعاست.

۱- لولا ان من الله علیّ بفلان، لهلکت (وسائل الشیعه: ۱۵ / ۲۱۹).

۲- «فَسُبْحٰنَ الَّذِیْ یَبْدِئُ مَلٰکُوتَ کُلِّ شَیْءٍ» یس: ۸۳.

غرض آن‌که: آدمی، گاهی پیش خود خیال می‌کند ایمان دارد، توکل دارد، صاحب مقام رضا و تسلیم است، اما به یک امتحانی، مشتتس باز می‌شود، بر خود انسان نیز مشتبه می‌شود:

«ولا تفضحنی بخفیّ ما اطلّعت علیه من سرّی». (۱)

خداوند، به فضلش ما را رسوا نفرماید و به ماصفت توکل دهد که اعتمادمان بر او باشد.

## توکل در امور اخروی

﴿إِنَّهُ لَيْسَ لَهُ سُلْطَانٌ عَلَى الَّذِينَ ءَامَنُوا وَعَلَىٰ رَبِّهِمْ يَتَوَكَّلُونَ﴾. (۱)

معمولاً تا صحبت از «توکل» می‌شود، ذهنها متوجه امور دنیوی و واگذاری آن به خدا می‌شود، در حالی که توکل مؤمن نسبت به جمیع امور است؛ چه دنیوی و چه اخروی و اختصاصی به زندگی دنیوی ندارد بلکه چون حیات اخروی، ابدی و مهمتر است، وظیفه انسان این است که در تأمین هر دو حیات، به خدا توکل داشته باشد، به خصوص زندگی آخرتی.

همان‌طور که در جلب منفعت و دفع ضرر مادی، توکلش به خدا باید باشد و رو به هر سببی که می‌آورد، خدا را مؤثر و کارکن دانسته و سبب را مستقل در تأثیر نداند و گرنه مشرک است. در امور معنوی نیز به اسبابش که رو می‌آورد، توکلش بر خدا باشد.

### اسباب سعادت معنوی

اسباب سعادت‌های معنوی که عبارت باشد از تهذیب نفس، کسب مقام علم و یقین به معارف، اعمال صالحه ... چیزهایی که او را به بهشت و درجات قرب نزدیک و از جهنم و دوری از خدا باز دارد، باید در این‌گونه اسباب نیز خدا را متذکر باشد؛ مثلاً برای بهشتی شدن بدون عمل صالح که توقع بی جایی است لکن هر نماز، یا حج، یا روزه و انفاقی را مستقل در چنین تأثیری نداند، اگر دانست، همین جاست که آن عمل از کار می افتد و صاحبش دچار عجب و غرور شده نتیجه عکس می دهد، پس چه کند؟ باید امیدش به خدا باشد که اگر او بخواهد به این نماز (که غالباً صورت نماز است) به فضلش اثری دهد، با بی عملی که غرور است که شخص بهشتی شود و با بارگناه هم خیال کند از آتش دور است، به خواستن شما نیست، هرکس کار بد کرده به جزایش می رسد؛<sup>(۱)</sup> چنانچه کار خوب نیز چنین است<sup>(۲)</sup> لکن به عین مثل دواست؛ اگر کسی دوا بخورد و خدا بخواهد، خوب می شود، همچنین حج، بهشتی می کند اگر خدا بخواهد.

۱ - ﴿لَيْسَ بِأَمَانِيكُمْ وَلَا أَمَانِي أَهْلِ الْكِتَابِ مَنْ يَعْمَلْ سُوءًا يُجْزَىٰ بِهِ﴾

نساء: ۱۲۳.

۲ - ﴿أَنْتَ لَا تُضِيعُ عَمَلَ عَابِدٍ مِّنْكُمْ مِنْ ذَكَرٍ أَوْ أُنْثَىٰ﴾ آل عمران: ۱۹۵.

### تکیه به عمل هلاک می‌کند

پس اگر تکیه‌اش به عمل خودش شد، هلاک شده است، هرکس نجات یافت، خدا نجاتش داده نه عملش. درست است که عمل کرده لکن خداست که اثر به عمل او داده است، تا خدا نخواهد، محال است. همان‌طور که گفتیم، در مادیات نباید بگویی زرنگیم، زور بازویم، نیش قلمم، نطقم و... در معنویات نیز همین است. تکیه به نماز و روزه، یا خوف و در جای خود غلط است. انسان باید بداند اگر از آتش دوزخ رهید، تنها به خاطر ورعش نبود بلکه خدا او را یاری کرده است. خدا او را منزّه فرموده که آتشی نشده و بهشتی که شد، بداند که توفیق عمل و اثر دادن به آن، از خداست. گاه می‌شود که انسان به خیال خودش کوه عمل دارد، در حالی که در واقع به اندازه‌گاهی نیز وزن ندارد؛ بنابراین، امیدش چه در امور مادی، چه معنوی، اسباب هر کدام نباشد بلکه در هر حال خدا، خدا [باشد].

### عمل با رحمت، کار می‌کند

در ضمن آخرین خطبه پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله که در جلد ۶ بحار نقل کرده صریحاً می‌فرماید:

«هیچ کس ادّعی بی جا و آروزهای واهی نکند، راه نجات،



منحصر است به عمل و رحمت خدا» (۱).

بنابراین، شخص نباید این طور تصوّر کند اگر جنبشی در راه خدا کرد، حتماً به بهشت و گرنه به جهنّم می‌رود، این غلط است بلکه در هر حال، باید تکیه‌اش به خدا باشد، به عین مثل زارعی که تخمی می‌پاشد و بذری می‌کارد تا خدا به فضلش چه فرماید، طلبه هم باید امیدش به خدا باشد که به او فهم بدهد، نه این که درس خواندن تنها او را با فهم کند. بلی در علوم کسبی هم بدون زحمت کشیدن نمی‌شود لکن کسب تنها هم کافی نیست؛ چه اشخاصی که جنب و جوش فراوان می‌کنند، ولی مایه نمی‌گیرند، البتّه نمی‌گویم درس نخوانند بلکه لازم است لکن تکیه به فهم و حافظه و مطالعه و درس خواندن، غلط است.

### نور یقین، کسبی نیست

حدیث شریف:

«دانش به زیادتی درس دادن و درس خواندن نیست بلکه نوری

است که خدا در دل هر که خواهد، می‌افکند» (۲).

۱ - لا يدعى مدّع ولا يتمنى متمنّ والأذى بعثنى بالحقّ نبياً لا ينجى إلا عمل مع رحمة (بحار الأنوار: ۲۲ / ۴۶۷).

۲ - ليس العلم بكثرة التعليم والتعلّم بل هو نور يقذفه الله في قلب من يريد أن يهديه (مكيال المكارم: ۲ / ۱۶۵).

آن مقام یقین و علم بالله و باسمائه و صفاته و روز جزا و خلاصه معارف است که به افاضه الهی نصیب می شود و گرنه به زور و کسب هر چه کند، یقین کذایی پیدا نمی شود بلکه صرف عطاست و تا شخص چه مقدار آمادگی داشته باشد، تا به مقدار ظرفیتش از آن افاضه ربّانی بهره ببرد. (۱)

### که خواجه خود روش بنده پروری داند

باید تمام کارهایتان جوری بشود که در هر حال، خدا فراموش نشود. یقین داشته باشید که به عمل شما هم اثر می دهد. در دعای افتتاح چه شیرین می فرماید:

«وَأَعْطَانَا بِهِ فَوْقَ رَغْبَتِنَا».

«آنچه که به گمان هم نمی آید، ان شاء الله عنایت می فرماید».

نماز جماعت می خوانی، [بگو:] به امید خدا، با توکل به او این عمل را انجام می دهم. حجّ می روم با تکیه به فضل خدا لکن اگر همین که اهل جماعت، یا چند سفر مگه رفته ام، کار را خراب کرده است.

---

۱- ﴿... فَسَأَلْتُ أَوْدِيَةَ بِقَدَرِهَا...﴾ رعد: ۱۷.

آیا به مقدار عمل، مزد می دهند؟

مروى است که شبرى [یک وَجَب] از بهشت، به تمام دنیا و مافیها می ارزد، بهشتی که تو خیال می کنی، نه چنین است که با این عمل جزئی، با عجب و غرور و جهل، می خواهی بخری.

آیا باکوه کوه عمل صحیح هم در صورتی که بخواهند با عدل به تو رفتار کنند، معادل می شود؟

اصلاً خودت و آنچه داری و توفیق اطاعت هم از اوست و بر فرض هم پای معاوضه شود و از خودت باشد، این طور درست نمی شود، پس باید امید و توکل به خدا باشد، نه عمل.

خداوند!! به حقّ محمد و آل محمد ﷺ ما را هشیاری ده، در مواردش یاریمان فرما.

خدایا! تو ما را اهل توکل و اخلاص گردان.

پایان

## فهرست منابع و مآخذ

۱- قرآن کریم.

### «الف»

۲- اصول کافی / کلینی / محمد بن یعقوب / دارالکتب الإسلامیة -  
تهران / ۱۳۸۸ هـ. ق. / چاپ سوّم.

### «ب»

۳- بحار الأنوار / مجلسی / محمد باقر / مؤسّسة الوفاء - بیروت /  
۱۴۰۳ هـ. ق. / چاپ سوّم.

### «ت»

۴- تفسیر / عیاشی / محمد بن مسعود / مكتبة العلمیة الإسلامیة -  
تهران.